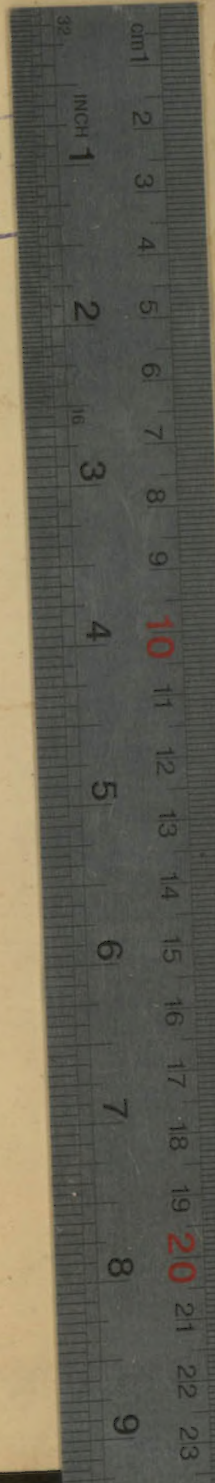


سی شد
۲۶ -

بازدید شد
۱۳۸۲



۴۰۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

تحریر شده

موضوع

مؤلف

شماره ثبت کتاب

۱۳۴۴۹

۹۲۱۰۹

خطی - فهرست شده
۵۹۴۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

۴۰۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: شرح المصابیح فی التفسیر

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۱۴۲۹

۹۶۱۰۹

خطی - فهرست شده
۵۹۴۲

عین

کتابخانه

تغیر شد و صورت اقران
الاعوان

مقام

لدولوالیه





بسم الله الرحمن الرحيم
بسبب جلوه ظهور اسماء حسنی کبریا و ربط اسم الله که اسم
ذات مستجمع همه صفات کالست باسم رحمن و رحیم که هر دو از
اسماء جامعہ صفاتند جلوه رحمت انسانی و رحمة انجائی کسوت
ظهور و بروز پوشیدند پس بجلوه رحمت انسانی که جلوه صفة
رحمانیت است و بظهور کامل و خاص و عام قویب و بعید
کامل و ناقص و حیاتیان عالم نور و سرور و جسمانیان عالم
ظلمت و غم و رکیبان خلعت ظهور پوشیدند و بجلوه رحمت
انجائی که جلوه صفة رحیمیت است هر یک از مظاهر عالم کو
بقدر استعداد خلق و کسبی مظهر و مظهر نور وجود و مظهر
اسرار بود و نبود و خود کشند ~~المراد من~~
~~قسم~~ قسم یا میفرماید آنکه در اثبات دعوی خود محتاج
بقسم و شاهد و بینتی نیست بکرمه الله که اشارت بدو
پاک کبریا و بجلوه مظاهر کون جبریا بر بیان رمزی که اکاف
عالم اسرار بیان فرموده اند در کرمه فون و القلم و ما یسطرون
که مراد از قلم و ما یسطرون که قسم بدوات و قلم اعلا که از نور
و با بجز بیان مسطور است در لوح محفوظ از مظاهر کون
من البید و الی المنتهی تواند بود که آلف الی اشاره باشد
بر تبه حقیقت احدیه مطلقه که تعیین اعتباری اولی و مبدا

ظهور حضرت واحدیت است و مبدا و مصدر جمیع تعینات
غیبی و شهودی و مقتضیات جلوه صفة ربوبیت و وجهه
ان باشد که بدان شباهت که مبدا تعیین الف و نفس انسانی
از امتداد نفس انسان است از نقطه صیغی نورانی سوزید
قلب و وسیع و الشیخ او که مبدا شیونات فطری و پانی انسانی
و لوح تصویر جلد حرف مقتضی علم و اراده او در عالم امر
و تکلم ماده مکنونات قلبی را در رشته بیان کشیدن و در
قلم انسانی از امتداد نقطه فخری ظلمانی است بر صفة ترقیم
و تصویر او و مکنونات علمی او را بر وفق اراده او استعداد عیا
نجسیدن و ان امتداد نقطه ماده ترقیم الف را ماده ترقیم
جله حرف مقتضی شیونات و بجهت توضیح مقتضی نمود
بنفسر شیونات نسبی همچنان مبدا تعیین نفس رحمانی
ذات کبریا ی مبدا شیونات غیبی اراده خلق عالم است
و اظهار نقوش معرفت در صحیفه کامله عالم کون من البید
الی المنتهی بجا بجا شاید و باید مقتضای علم شامل و اولی
کامل و مکمل و نعم و تقدس و در قلم ربانی امتداد آن
عیانی نورانی علم و اراده سبحانی بر لوح محفوظ است بر
وفق حکم کامله و لطف شامله او جل سلطان و نعم اجسا
و کام و مسم اشاره باشد بظهور و بروز جلد تعینات عالم غیب
و شهادت که در مرتبه جلوه حقیقه احدیه مستعد ظهور و بروز

جمله تعینات عالم غیب و شهادت که در مرتبه جلوه حقیقه
 احدیت مستعد ظهور و بروز گشته بودند و نمودار شدن
 جلوه صفة واحدیت و ظهور مکنونات علمی در عالم اعیان
 جبروتی و ملکوتی و ملکوتی و ظهور جلوه کامله ربوبیت
 و کام و مبین بدان سبب اشاره حقیقت عالم و عالمیان توان
 بود که ترکیب آن امر که از برای نفی مبدء موصوع است
 حاصل میشود و از لطیفه سبحانه الذی جعل خزانة بین الکما
 والنون معلوم توان کرد که نقش جمله شیونات ربانی بر لوح
 عدست جبر و وضع ترتیب حروف میان کاف و نون لازم
 و مبین است که امر که معنی نفی مؤبد است از مؤلف میگذرد
 اشاره بدانکه حقیقت عالم که ماسوی الله است عدم است
 چنانچه در ازل نبود اکنون نیز نیست و بعد ازین نخواهد بود
 و رب العالمین بحکمه کامله خویش در مراتب عدم از فیض علیا
 اسما و صفات خویش چنین عالمی را سده هیکام خواست خلق
 عالم و آدم که بحرف کن تغییر از آن خواست فرموده در کرمه
 اذا اراد الله شيئا ان يقول له كن فيكون پس خواست و از خدا
 باعث هستی موجودات و روح اشیا است چنانچه در لطیفه
 قل الروح من امر ربي محرم و از خویش را بدربافت آن خواند
 و از محرمات و بیگانگان عالم سر داد از در یافت آن عالم با سر
 و حرمان را بدین الله لا اله الا هو چون غیر وجود عدم است

چه ارتفاع نقیضین محالست پس غیر وجود حقیق حقیقه
 موجودی نیست والله ذات پاک که با بی است که نیست
 موجودی الا او الحق هستی است الیقوم و مقوم جمله
 مظاهر کونست چه قیام جمله اشیا بهستی است ذو الجلال
 والا کرام است با آنکه در حقیقه جلال و عظمت و نعم کبر یانه
 جهان دایره وجود فرو گرفته که ماحی آثار غیر است در ملک و حق
 ولیکن اکرام و الطافش تجلی وجه امتنانی عالم صودت و مبین
 باین حسن و بهاد است چون جلوه جلالش بکری ندای با
 لمن الملك اليوم الواحد القهار یکوش جانت رسانند و چون
 جلوه جلالش مشاهده نمای جانی را سده جلوه مظاهر حق
 تمام عبارت از فیض ربوبیت پروردگار خالق لیل و نهار و مظهر
 محاسن و لطایف نهان و آشکار و شیونات پستهای بی این
 فی خلق السموات والارض و اختلاف الليل والنهار والملك الذی
 یقرئ فی البحر بما یبغض الناس و ما انزل الله من السماء من رزق فأجاء
 به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصرف الريح و السحاب
 المنخر من السماء والارض لایات لقوم یتفکرون و سبحانه الذی
 یبدئ ملکوت کل شیء و البدر رجوع پس حاصل کلام آن شد که
 بکرمه القرم باو میکند حق ذات پاک که با بی خویش نفی
 جمله مظاهر کون الله کاله الا هو ذات مستح همه صفات کما
 که نسبت مستحق ستایش و معبودی و مقصودی بل موجودی الا

الحق القیوم وهستی است که جلّه هستیها را زاست بل باو
 و این جواب قسم است که نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا
 لما بین یدین من الکتب السالفة که نازل شده است بر تو
 قرآن و نسخه جامع و صحیفه کامله مشتمل بر بیان جلّه حق
 اکوان و حاصل خلقت کون و مکان و احوال و معارف مکنون
 بقدر حوصله امکان بحق و مصدق جلّه کتب سماویست
 که ما بین اهل علم است این کتاب که بتوفیق خداوند متعال
 مشایخ کرامین فرقان مجید مصدق و کواهی حقه است بر
 جلّه کتب اسمائی همچنان کواهی حقه است حقیقه جامع
 بر حقیقه جلّه انبیاء و رسل معصومین و در هر زمان هر کمال جامع
 تو مبین میسازد که جلّه کالات سبحانی و بنیات ایشان زبانیست
 و نیکنامه اندیشه این نادان بنیت بیانی که بعضی مفسرین در
 کرمه یس و القرآن الحکم آنک لمن المرسلین علی صراط مستقیم
 فرموده اند که بحق یس که بقول بعضی علما نام جلیل خدای
 جل جلاله است و با بجز مراد است از امیر المؤمنین علیه السلام
 نام مبارک رسول خداست و بحق قرآن ناطق حکیم حکیم خیر
 و حکم کننده بحق که توای محمد از مرسلین و فوستان دکان ما
 خلق و بر راه راست دین حق و هدیه و هدایای ایشان یس
 آل لا اله الا هو الحق القیوم قبل العبادات للمعمور و الاشارة
 للخصوص و قبل الاشارة فی قوله الف را د قیامه یکفایت

ایموانک و الاشارة من اللام الی المطفئک فی خفی السیر
 و الاشارة من الحیم موافقه جریان التقدير لتعلقات الطلب
 من الاولیاء و لا یجریک فی العالم شیء و لا یظهر ذرة الا و هو
 الرضاء منهم و اذا فرغت هذه الالفاظ سماع المحبین نفهم
 حقایقها سرا و بهم و یقراء معانیها من الواح الالهام ارواح
 القدسیة و کل حرف منها اشارة الی اسم و الاسم اشارة
 الی فعل و الفعل اشارة الی صفة و الصفة اشارة الی لفظ
 فاذا لقیته هذه الرموز فی قلوب العارفين و قوامد ارج
 الاسماء و الافعال و الصفات حتی یبلغوا سرادق الکبریا
 فیکشف لهم معلومات السعید فیفیطنون علوم المجهولة
 التي لیست فی دیوان الملکوت الحق القیوم الحق الدائم
 حیوة قام به العالم و استنارت بنور هاد و روح ادم القیوم
 الذي یتقاه اهل الفناء و یقنی بقهر قیومیه اهل البقا
 و ایضه القیوم هو المقدس عن العادین و قیامه تجلعه
 نبغ حفظهم و رحمة علیهم روح الخالدین و لا لا استاد
 لا یلهو فی شغل عنک و لا یسوف بقی غمّه فهو علی عو احوال
 رقیب خیرک و شرک ان خلوت فهو رقیبک و ان توسطت
 الخلق فهو قریبک مجمع بسم الله الرحمن الرحیم البسملة
 نعم فی اول کل سورة من القرآن فی السورة کالتیة للعقل فکل
 و عید و کل صفة و کل صفة توجب الشفاء مذکورة فی تلك

الحق القیوم

فان البهجة بما فيها من الرحمن في العزم والرحيم في المحض
 تحكم على ما في تلك السورة من الامور التي يعطي من قام به
 الشفا في رحم الله ذلك العبد اما بالرحمة الخاصة وهي
 الواحدة واما بالرحمة العامة وهي رحمة الانسان فالمال
 الى الرحمة لاجل البهجة وفيه يشرى المريد سبق الكلام في رحمة
 المعطية فتذكر الله كآله الا هو الحق القيوم حي القيوم
 اخ الحق الملازم له فاجاء الاسم الحق الا والقيوم معه
 وقال حمدا لاسلام احض الاوصاف الالهية انه قيوم ومعنا
 ان وجوده وكماله الاعلى واجب لذاته وما سواه فيه وجوده
 على حسن وجه النظام فالوجود لله نعم ذاتي ووجود غيره
 مستعار منه ولذلك الغير من ذاته الالعدم وهذه الحقيقة
 اعنى القومية ليست الا لله نعم وتقدس وبحال وجودها الغيرة
 نزل عليك الكتاب بالحق نوح اي نزل خصا بق القرآن
 وانوار على قلبك بالحقيقة لتعليق شرك لاصورة الفاظ مكتوبة
 على الالواح مفرقة كل قارى سر بانية او غيرانية دليله قوله
 نزل على قلبك وبالحق نزل بعنى بالحقيقة نزل هو الذي تصور
 في الارحام حتى يكونها منطوية يمدح بادر اك الاشياء فيها كق
 ديثا من انواع الصور والتصور كآله الا هو العزيز المنيع
 الذي نسب لنفسه الصورة لا عن تصور ولا تصور الحكيم
 بما يعطيه الاستعدادات المسوات لقبول الصور فمعين لها

من الصور ساشاء مما قد علم انها منسوبة وانزل التورية
 ونازل كرد تورية الله نعم در عهد موسى ٤٠ به بني اسرائيل تاييد
 نمانند مظلوم نشان از لذت اقتدار بر انتقام از ظالم باعنا
 حكم الله وشايع در اجراء ان وظالم از حبس نفس نايكار
 خوش از ظلم وناحضا على ازيم انتقام زيرا كه ان عهد وعمل بود
 كه اهل ان عصر در حفظ فساد عظيم ميسوند اكر نه حكمت
 انتقام ناظم احوالشان بودى چه با اين حرز كامل غلبه
 ناحضا طيشان از حرز نبون برده بابتلاهاى عظيم واضر
 كرتار كرد والا بنجيل ونازل كرد حكيم خبر بجيل در عهد
 عيسى ٤٠ ورحمت عفو كناه مظلوم خلعت عفو وعفوان
 كناهان وبقصاير ايشان از خرابى رحمت وراقت خوش
 بايشان پوشايد وداوى تلخ نافع بخت وندامت ظلم بر برادر
 شقيق متحمل خوش چشائيد وغير نام وادرجر كه كار كنات
 طلعت وداورده در دنيابرعيب وعاد ودر عقي از اصحاب
 نارساخت جبر اهل ان عهد در هبائنه وترك دنيا واماها
 ومخالفة نفس وهوى بطبع غالب بود وكظم غيظ بسبب
 انتقام نفسا نية بر ايشان سهل بود بل هيچ امر وطمع ازاد
 وخاطر شاد نشان انشاء عيظ نيتوانست نند لاجرم حكمت نزل
 مقتضى ان بود كه بحت عفو مظلوم را كامل وداشاد وظالم
 را از قيد گرفتارى با انتقام عاجل بل اجل نيز ازادى بخشيد اين

استغاثه مظلوم و این مناجات او که خداوند چون سلسله
 این بند غافل باین بند عاجز منفعتی برسد با استدعای
 این نا توان از تقصیر او در گذرد و چون بوسیله او بر احسان
 فرمودی بوسیله من نیز با احسان کن هر چه از احسان
 الا احسان من قبل هدی للناس این دو کتاب الهی جمله
 کتب اسمانی که قبل از قرآن نازل شد بود همه ختمه ناس و
 احوالی مناسب مرتبه هر قوم نازل شده بود و نزل الفرقان
 و نازل شد قرآن مجید بر خیر الامه و بامجد خجکتی جامع
 و لطیفی شامله که بمن عمل بان از فوائد حکم و مصالح جمله
 کتب اسمانی و شرع و اصله از آنها جمله فرمان بردار است
 و بکار بردگان احکام او تم در هر قوم مع شئی زاید بهره
 تواند یافت اگر مراعات جمله احکام آن بر نبض صواب کنند
 مثلا از اقامه سابقه استغاثه صوری و معنوی استقام بظالم
 و مظلوم میرسد و سبب نارسایی از منافع عفوئی بهر
 بودند و تضار از عفو بهره می گرفتند و از بعضی استغاثه
 استقام که حکمت الهی در بعضی مواضع درج کرده محروم می افشاید
 و درین شریعت جامع حکمت کامله نیز مراتب عفو و استقام
 موجب رفاهیت خاص و عام و تمام و نامتام اکاهان مطیع
 تم از جمله شقوق شفعه در این امر و جمله امور حاصل تواند
 شد جبر قرآن مجید فرق کنند محضت از باطل و نیک از بد

واحد از حسن تا محض رخص شری که ضعفای امر را ندیده
 حفظ و حراست سیر بضاعتان فطرت و خواص امر را
 ادراک کند مباحه خوشین را حراست نمایند تا از مرتبه
 به نیاز مراعات حکم مولى ترقی کرده که ادراک نعم جنباست و نیاز
 اعمال جوارح به نیاز اعمال قلب و مراعات رضای مولى نمودن
 و خالص نمودن نیت در اعمال را جبر و اجوره توقع داشتند
 تا بقیام رضوان الله اکبر سعادت و وصول یابند و خلص الحما
 امر از ظلمت رؤیت این نقبات نیز ازادی یافته جلوه صفات
 حق را در مقام صدق عند ملک مقتدر ذات کبریا میکنند
 ان الذین کفروا بآیات الله هم عذاب شدید بدستی که
 آنانکه پوشیدند نظر از قرآن نمایند حق و باطل و جبر و
 کنند سود از زبان و فرق کنند مابین حق و باطل و باوین
 طاعتیان عمل کرده زیانکار و بد کرده او گردیدند و ایشانرا
 بکافاتی لایق کفاره و کرداد خویش در روز جزا از عذاب
 شدید جسمانی و انانی که نظر پوشیدند از اسرار کون و
 بدایع جلوه شیوانات و لذا ندی حسی مظاهر ظمانی ایشانرا
 دریافت لطایف و لذایذ عقلی و روحانی محروم ساخت
 بقید قشر نجوس افتادن از ادراک لطف لب محروم گشتند
 مرا ایشانرا عذاب شدید و روحانی بعد از کشف عطا و در
 آنکه تعلق بهر نجفی او را از تمع از جبه شریف محروم و مساحته و

سبب حبس و ادراك لذات روحانی و حبس نظر در عالم
انوار روحانی نظرشان از جلوه انوار سبحانی پوشیده
شد مرا ایشان است یاد یافت لذات روح و ریاضات جنات
عذاب شد بد حبس در ظلمت بقینات و حرمان از مرتبه
استملاک و اضحلال و عین عیان و الله عز و جل و انتقام
الله جل سلطان شمع و صاحب قدر و غلبه است لاجرم هر
مخلوقی که در مرتبه خویش در سلوک طریق عبودیت تقصیر
کند با انتقامی مناسب تقصیر او در جهان مرتبه او را بدارد و فرمایند
عامر و اهل جوارح را بعذاب جسمانی مستغرق کرد و خواص و اهل
دل را انتقام بکشف حقایق و ربط بدقایق سخافت مرغوب
او و لطایف محجیات و حلاوت لذات روحانی از او تدارک
فرماید و خاصان خاص را بحبس در ظلمات ظلال و محروم از
ذلال وصال مکافات کند ان الله لا یجفی علی شیء ظالم
ولا فی السماء بدوستی که بر خدای خالق ارض و سما پوشیده نیست
انچه در زمین و آسمان عالم آفاق است و نعلم ما فی البر و البحر
و ما تسقط من ورقه الا یعلمها و لا حبه فی ظلمات الارض و لا ذر
ولا یابس الا فی کتاب مبین و کذا الامم و السما و ما فیها
و پوشیده نیست بر عالم السر و الخفیات انچه نمود او در خواص و
اجزای قوای جانوران و در ظاهر نباتات و جمادات و از
ایشان در عالم کسوت ظهور میبوشد و از ارضیات و منسوبات

ادویه

ادویه عالم انفس ظاهر است و انچه در سر هر از کیفیات و استعدادات
و مظهر است انوار ملکوتیت خویش در عالم ملک از مظاهر معنویه
بکار رفت ایشان و سخن کار فرمای ایشان که روحانیات و سما
و علویات منسوب به عالم انفس است پس عامر عباد الله باید
تصرف در جوارح و قوی و اعضای خود و طواهر جمله تصرف
فیه محکوم بر خود و بواسطه منسلقات بنظال حال و مال خود
از عقل و قلب و روح و قوای خمس باطن خویش در انتظام احوال
و حسن نظام احوال خود و جمله تصرفات و محکومات خود
بر وفق رضای مولای خالق هر که مقتضی ظهور و حکم کامله
کامله ربانی است موافق استعداد خویش و نصیب خویش
از منصب خلافت کارخانه کند تا بجنه افعال و انوارش راه
دهند و خواص عباد را باقی مرتبه خلافت و حکم ربانی بکار
و نکته دانی در مراعات اداء شرط و عبودیت خویش جنات
مناسب بنمایند که بشکرا اصطلاحی تشبیه نموده صرف جمیع
ما انعم الله علی ما خلق لاجله کند و چون خلق عالم بنجه تکمیل
ادم شد و خلق آدم بنجه تکمیل بنجه معرفه و وجود کامل تکمیل
اوشدن و شکر چنین نعمتی شکرف و عطیه کامل بخیران نتواند
که صرف جمیع ما انعم الله علیه از بنجه جامع مظهریت جمله صفات
کامل ربانی عالم آفاق و از صغیفه کامله جامع مظهریت ذات
و جمله صفات کامل تکمیل سبحانی عالم انفس بنجه دریافت این

مغز و رنکشته گمراه نشد در جاه ظلماتی شرک خفی بنویسند
و توسل بر بودی نمود خود جست بر راه او نشد تا بنزل مقصود
از خلقت همه و جهان که وصول بودی بنود است در سند
قبل هذا اجتماع علی بن زعم ان عیسی عم ربنا فلما خاجوا فی
رسول الله ص نزلت السورة ال عمران من اولها الی بنف
نما ین ایبر تقریر لما اجمع بر علیهم و اجاب عن شبههم فی
هو الذی انزل علیک الکتاب سند آیات بحکمت هفت
ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم ذریع
فیقتعون ما تشابه منه فیعلمون بظاهره و بتأویل
باطل اشغاء الفتنه طلبا ان یقتنعوا عن ذنبهم بالشکیک
و التلبیس و منافقه المحکم بالمتشابه و اشغاء تأویل
و ما یعلم تأویل الا الله معبود بحق و رهنمای مطلق تبارک
که دانید بر توائی محمد کتابی که بعضی از آن کتاب آیات
محکمات است که راه تأویلات باطله در ایشان سد و راز
و اجالی که از آن راهی بخلاف ظاهر توان برد نیست و آن
و ان آیات محکمه معام الکتاب است و اصلیت که بر
رجوع کنند متشابهات که سبب حکمی متشابه مذکور شد
که استقامت ایمان عباد الله بخدا و رسول در رجوع بآیات
محکم و فتوای رسول نمودن در رفع شبهه از متشابه
و ضعف ایمان بهانه جویان و راغبان بکارمانی نفس و هو

معلوم کرد و جهان که در حکمت خلقت هفت وجوه تصریح بآیات
فرموده در ذکر بیدار لیسو کم ایکم الحسن عملا چه آیات متشابهات
محملا نیست که سبب اجمال ظاهر نمیکرد مقصود از اول
بناست بطایفه کل و تخص مام و تدبیر تام لاجرم اهل دین
و طالبان یقین جهد تمام در تحصیل علوم نمایند تا برسد بر
صحیح بطایفه و مکونات کلام خدای و رسول فادک
و عسلک بنی تطبیق محلات و متشابهات بحکمت و سبب
بی برنظمات نهات جویان بی تمکن و راغبان بمشغلات
نفسانی و فیه رزی خیالات شیطانی متابعه طرق شبهه
عاطله و محملات باطله ان متشابهات را اختیار کنند
ابتغاء للفتنه و دغیة لظهور الشر و الفساد فی العباد
و اهل البلاد و سبب خود را بر این محکم تمام عیار رز
قلب و نقد طوائف معلوم کرد چه که عیاران تشبیه
تأویل از طریق نقد و بیرون جلیق نموند که ما بحکم خداوند
این اعمال کنیم کار کفی طاعتیان کنند و تمام عیار از فتنه
عقیده صالح صحیح خویش بکوره مجاهدات و ریاضات
شدیده برده از انچه خواهش نفس در آن و کشش میل طبع
بسی است خالص ساختن از احکام شنبه احکام بکون
حقه ان مستخلص کرده بند بر صحیح و نظر خالی از اغراض
با محکات کلام خدای و رسول و راغبان در علم تطبیق صحیح

کرده بدان عمل نمایند و لذلك قال نعم و ما تعلم تا و
 الا الله و لا يخون في العلم فانهم يعلمون و قيل ان المؤمن
 لا يعلمون تا و به و لكن يؤمنون به و لذلك يقولون
 آتينا به كل من عند ربنا و على هذا را سخن در علم ايمان
 دارند بهر چه از خدای بهر چه نازل شده و بحکم و متشابه
 قرآن مجید و بحکم ان عمل می نمایند و در متشابه در جمع
 بعمل رسول و معلمین بعلم لدن و معصومین از زلل و خطا
 بنیادید ربانی می نمایند و اگر بطریقه عمل متشابهی از
 رسول و تابعین موثوق به بنیاد توفیق در عمل در آن
 لازم میدانند از هم خطا و زلل و سبب برین تطبیق قول
 ان کتاب حکمت آیتها فغناه انه حفظت من فساد
 المعنى و قوله نعم آيات محكمات هن و اخر متشابهات
 بدان پنج توان کرد که متشابه ايات متشابه قرآنی در است
 که شبیه اند یکدیگر در فصاحت و فصحة معنی و خبر اللفظ
 و کمال حسن و بهای مقصد در حقیقه و نفس الامر نیست
 تناقصی و ايات قرآنی چنانچه جاحدین و منافقین
 از راه افساد در دین مبین و قدح در صحت احکام قرآن
 مبین تشکیکات باطل و تلبیسات غاطل گاه است
 منافضه بحکم متشابه کنند در قوله نعم کتاب حکمت آیتها
 و قوله کتابا متشابهها و گاه بسبب عدم توفیق نظر و تدبیر

کتابا متشابهها بر این که بعضی میگویند
 در دو عالم و در قرآن متشابه است

صحیح در ايات مجله و تحلیلات باطله مفسد در ظاهر ايات
 مجله از طریق هر وی اغوی شیطان و در نور غیبت بر
 مشتملات نفسانی از حب جاه و ریاضت و حرص در
 جمع مال و حقیقه جاهلیه و نحو هم راه نفس و فساد و تصبیح
 مصالح معاش بر خود و کوی نظر ان خلق عذای مضح
 میگردانند و نمایند که الا اولوا الالباب و مذکور
 این معانی نمیشوند الا اولوا الالباب و خردمند ارگاه
 باحوال بیدار و معاد و ارباب خیر و شاد و اگر خطا
 در نزل عليك الكتاب بالحق عام بکری خبر بدان متشابه
 که این خطاب بر رسول امین عالم بر موز و دقائق کتاب
 مبین است خطاب بهر يك از مکلفین عباد دین هست
 و چنانچه کتب و ايات کلامی ربانی از حق خلاق جهت
 ارباب سمع و بصیر نازل شده نجهت تکمیل دین و معرفت
 سلك شریعت و طریقت و لطایف حقیقه بقیه
 کتب و ايات عیانی سبحانی آفاق و انفس نیز از صانع کبریا
 و عظیم خیر نجهت ارباب بصیرت و خیرت جلوه گر گشته
 و از عالم غیب به عالم شهادت نازل گردیده و اگر چه علم
 طالبان حق و حقیقت و سالکان سلك عبودیت
 و بصیرت شامله را هر يك بقدر مرتبه خویش از هر یک
 کلامی و عیانی اسکان تمنع هست و بنا بر این در تلامذ

این کرمه و آیات بعد از این اندیشه مقارن تواند افتاد
که نازل شدن بر توای مکلف ذی بصیر و بصیرت هم کتاب
جامع الفوائد قرآن از مالک سنان و هم صحیفه کامله عالم
و عالمیان که منظر جمله صفات کامله جمله معد و حن است
و هم نسخه جامع انسان که منظر جلوه ذات کبریا و جلاله
ملک سبحان بقدر امکان است بختی چه علم خبر تا ترانیت
سواد خوانی نسخه صنع حید و علم با سزایان و اقتدار بر علم
با حکام کلام مجید ندهد از این تو نفرستد و ترا ما مورد
بدریافت اسرار آن نکند از لایکلف الله نفسا الا وسعها
و لهذا بده و صبی مکلف نیست و بده و صبی و سایر مخلوقات
بی نصیب از ادراک کلیات اگر چه منظر انوار حکم و هدایت
آلهی هستند ولیکن منظر آن جز به روز مقتضیات خلق
و طبعی تواند شد مصدقاً لما بین یدین در حالتی که
هم مصدق قرآن مجید علماء و متین را سنان کتاب است
که نزد ایشانست و هم مصدق قرآنی از محمد این نسخه
جامعه هر همه کتب سماوی که پیش است از ملک سابقه
و بتدوین حقیقه همراهها بر تو ظاهر میگردد و از شرف
وضع شرفیه خاصه خود بهره گیرند و انزل التوریه و
الانجیل من قبل به هدی للناس و نازل شد تود
والجیل قبل از قرآن مجید در حالتی که در نهامی کافران هم

باشد

باشد از علماء و عامه ایشان چه بعمل با حکام کتاب نازل
بر ایشان همه را بنزل مقصود از خلقت خود تواند
برد و راه بمقام فوز و فلاح خویش ترانند یافت و
انزل الفرقان و نازل شد قرآن مجید که هم نسخه جامع
مر جمله منافع شرایع سابقه و کتب سماوی و هم تو کتب
سیان حق و باطل و هم فرق ما بین مراتب کالات حقانیا
و ایصال منافع ایشان بطبیعیات و ما بین تفاوت مراتب
نقایص بواطل و ظلماتیات و ایصال تفاوت مضار
بما حذرین و فاسقین و لغو هم و هم مصدقست صحیفه
وجود کامله و نسخه جامع وجود تو هر همه در عالم عقل
و غیر کار فرمای و افلاک و الخ و ملکوتیان غیایه
و موالی و هم مصدق صنایع و کار فرمای عقل و نفس
و مدبر و محرک کسب تا گیرین عرف نفس نقد عرف
ربه در شان او صادق تواند آمد فاین خیر
بکجه اطلاق کتاب افاتی بر قرآن مجید توان کرد که آگاه
جلوه کلمات طبیعات او بخواس ظاهر از سمع و بصیرت توان
کرد و خیر جلوه همه مظاهر عالم آفاق اطلاق صحیفه
کتاب عالم انفس بان توان نمود که ادراک قرآنی و وجود
با سزای باعث نزول او بخواس باطن و کارکنان عالم انفس
و اگر چه بواسطه لسان و سمع و بصیر باشد همچنان با اعتبار

در یافت بگوید نسخه جامع عالم کبر که ما سوی الله شد
 در عرف عام از کتب نازل و سایر تخصصات کاین در عالم
 کون بخواس ظاهر از باصره و سامعه و ذائقه و حسی است
 اخلاف کتاب افانی با و توان کرد و از آن سبب که بعضی
 حواس باطن از عالم و متفکره و حافظه و خیالات و محسوسات
 در تجارب متعدد و تین شایع هر کوفتن از ایشان تا بجا
 طرق بکار برون ایشان و مضار موصله بر بعضی کار بردن
 ایشان آگاه کردند و مینافع ایشان در آورند و از مضار
 احتیاج نمایند هر نافع که غرض از خلقشان است نتوان
 یافت در حقیقه کتاب عالم انفس و چون تدبر نماید بلیغ
 افانی و انفسی بجزمتش و بهره یافتن معنیات عالم انفسی
 تا منتهی میشود یعنی جامع لولا که با خلقت الافلاک
 ان الذین کفروا بایات الله الافانی والانفسی والبیانی
 والعیانی لهم عذاب شدید فی الذی یومنون الاستحقاق
 الحمد و الشکر و الا بتلاوه بالتعاقب العقلیه و الحیران
 الوصول بکالات الخلقیه و الکسبیه و تضحیح کالات الخلقیه
 و الموهبیه و فی الاخره بالتلاوه بعدا بلیغ و انبیا هدی
 بالتلاوه بانواع المتعاقب و الحیران ان الله عزیز
 بدستی که خدای جل سلطان عزیز و صاحب قهر و عباد
 که بین در هیچ حالی از احوال خویش و در هیچ مرتبه از ارباب

نفیات خویش در هر اطوار نشانی از مغلوبه و مقهوریه
 حکمرانی مولای حقیقی خویش فارغ نتواند گشت اگر بر اطاعت
 او امر نافع و مولا خویش را مطیع و مغلوب سازد بقرین
 موزید و مملکت مناهی بستاند کرد و چریدان مشابه کرد
 ماسن او امر کار فرمایان و کارکنان مولی بر عباد حکم را
 و با سبانی کنند که در آن ماسن جز حق و مظاهر رحمت حق
 بحال حکمرانی ندادند در سپاهان بر خطر مناهی مظاهر قهر
 و محظوظی از اخلاق و میده و خواهشهای باطله عبد را
 و مقهور دارند نفوذ بالله ستم ذوالایقان و قاده غنا
 جناب مکر و منعم است لایقان عطف و فرا منتقم و معذرت
 مستحقان عقوبت را ان الله لا یحق علیه شیء الا ان
 ولا فی التبارک بدستی که محقق نیست بر خدای جهان و بر
 کسرا نند فروش زمین و بر بای دلونده آسمان هر چه در
 و است چه هم او تم صانع و هم با سپاست و همچنان غفور
 نیست بر خدای جهان آنچه در تو پیدا در عالم حواس است
 و آنچه نهان در عالم سر و خفی جانست انکه خلقت عطا
 در جوت کند و انکه مکافات خطا با بلا یا بر سر آورد
 جل سلطان و عظم برهانه هو الذی یصورکم فی الارحام
 کیف یشاء مثلا از ذکر و اثبات و کامل الخلقه و ناقصه
 تا به شایع صحیح که حکم کامل مقتضی باشد بر سید کبریا

اگر صبارا و قد بقواید صبر رسد از خلاصی از تکلف بود
 بکار فرمای خوشی در این نشاء و مامون افتادن از مکافات
 احتیاط نتیجه اعمال غیر مضید در آن نشاء باقیه و مجازا
 صبر مقفود و بسا که بعد منصف در مقام عجز صبر خوش
 بشکر نیز ذیبت بخشد چنانچه صاحب نظری فرموده
 چگونه شکر این نعمت گذارم که روزی مرده از آری ندانم
 و بمن اعانه ناقص کامل الخلقه با دانه شکر نعمه کمال خلق
 خود شرف تواند شد لاجرم منصفان آگاه در هر حال
 در هر حال در هر کسوت صوری و معنوی که حکیم علم انبیا
 دانسته و پیراسته باشد شکر گذاری از انوارت نکند تا
 از ثمره حکیم حکیم خیر و خلقت خوش بر خوراری یابند
 لا اله الا هو العزيز الحكيم چون مخفی نیست بر صانع
 قد و حکیم بصیر آنچه در ارض و سماء عالم اتفاق و نهان و
 آشکار عالم انفس است و نقوش قد و روح و قضا
 و تصویر و معانی شاد در هر صوری و معنوی است
 صوری و معنوی شایسته آنچه خواهد کند و چنانچه باید
 پس سزاوار خواهر نیست الا او و قهرمان عز و جل
 جز جلوه مشبهه کامله اش در عالم و عالمیان جلوه کر
 نکند ارد و اگر چه حکمت کامله از طریق جلوه جالش عالمی پر
 فیض و بها و مملو از لطایف عطا بجای حسن در نظر آرد

بسم ان الله لا يخفى عليه شيء في الارض ولا في السماء
 هذا تسلية من الله اعلمهم انه يعلم احوالهم في شوق و
 مجازيهم بقاساتهم و ماساتهم ابتلاءه و ايضا كيف يخفى
 عليه شيء هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء الذي
 يلبسكم في الارحام نور جمال القدره و يزينكم بحسن عكس
 المشاهد ليعتبر الناظر اذا نظر الى وجوهكم باذنه ان
 حسن ابداءه و اظهار جلاله و ربوبيته في وجوهكم كافا
 لكثير و القيت عليكم عتمة مخي و ايضا يصوركم ربانين
 في علوم المعارف او مطمئنين في كشف نور الحقائق
 او المحبين بحب انقال المعاملات او المحسنين في شرف
 المقامات كما كان في اذنيه و قيل يصوركم عالما به و عالما
 بصفاته و عالما بصفاته و عالما باوامره و جاهدا لرفع
 يصعب حزن ما قد وعليه في وقت تصويره من السعاده
 و الشقاوة فهو جاهل و الا من من مكره منه آيات
 تحكمات المحكمات التي لا يتبدل ما كانت في الازل و قد
 جفا القلم و هو آيات لا بد للمؤمنين من استعمالها و ابرها
 لانها في صلاح الخلق و سبب ايمانهم بمنزلة الدواعي
 و قال ابو عثمان هي فاتحة الكتاب التي لا تجزى الصلوة
 الا بها و قال محمد بن الفضل هو سورة الاخلاص لا
 ليس فيها الا التوحيد فقط قوله ثم هن ام الكتاب

اى مدارا وامر الكتاب ويويل اصول المعاملات ومنبت
 اشجار الايمان في قلوب اهل المدائن بنعت المزيدي ونبج
 الارواح في اقتباس المحاطبات واخر منشآت
 هي اوصاف التباس الصفات وظهر الذات في مراتب
 الشواهد والايات وما يعلم تاويلها الله والراشون
 في العلم حصنهم في حقيقة علم تشابه اسرار التباس
 عبارة المجزوء في الملكوت بنعت ظهور تحليل اهل حقيقة
 التوحيد والتقرب واصاف الى اولياء من اهل الحق
 خاصة طوافهم علم المشاهدة بنعت التباس في حقيقة
 المكاشفة يقولون اثنا عشر ايمان مشاهد في حقيقة
 علم وعرفان مكاشفة والراشون هم الذين كشف لهم
 اسرار العلوم الدينية وعجايب معلومات الاخوة الحقا
 من ابصار الظاهر قال سهل احكام العلوم اربعة الحج
 والتجلى والسدى والذوق وصف الاسناد اهل المعين
 واهل الزرع قال اما الذين ايدوا بانوار البصائر فقصوا
 بشعاع شمس الفهم ويطيرون في اودية التلبس فلا يرداد
 الا مجد اعلى محمد ويقول على شك قال ومن وجد
 علم التأويل من الله نعم فيكون ايمانهم بلا احتمال بحول
 خواطر التجريب بل عن صرخيات الظهور ووصافيات القفز
 وايض الراشون في العلم هم المشاهدون بنعت الارواح

قبل الاشباح في ديوان الازل قد عاينوا مكنات اسرار
 حضائير العلوم القدسية وفروا عواقب شانهم في
 مدارج البقا فرسخوا في بحر عين اليقين ولم ينزلوا في ظلمات
 الحكومات بنعت التصاريف والتحويل والمكر والحذر
 فلم ينهزوا عن صولات صدمات القهر وتخوفيه وطمسوا
 لله وفي الله فيما ظهر من الله من رسم المحو والطمس وعلموا
 ان جميعا ابتلاء وامتحان فسكنوا في العبودية رسما
 ورسخوا في مشاهد الربوبية حقيقة وصرفا مجمع
 وما يذكر الا اولوا الالباب حج في التذكرة اشارة الى
 ان العلوم التي يحصل للراشون في العلم من تاويل القرائن
 وغيره انما هي من تعليم الله نعم لهم في عهد المشاق اذ
 اذ تجلى بضعة الربوبية للذرة واشهدهم على انفسهم بنوا
 الربوبية الست بربكم فبهم هو ذلك الشواهد ذكرت
 في خيلة الذرات علم التوحيد فيه قالوا بل في نفوسهم
 علم التوحيد في عهد الست فنطقت به في ذلك العهد
 والعلوم كلها مدروجة في علم التوحيد كما قال نعم وعلم
 ادم الاسماء كلها ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذهدينا
 واولوا الالباب بعد اذ تذكر جلوه وحدث در حقائق
 يقينات وسيرة مكنات واقار شان بلسان صدق
 حقيقة وحال بقول بل في جواب الست بربكم واقار جلوه

وحد وجود در عالم تعینات و تکرات که بنیادی پروردگار
 و نمودار کنند نمود ما بود خویش که از نفع قلوبنا تابو
 حجاب نمودی بود خویش از ادراک بودی نموده حقیقت
 الحقایق باز ما بین بعد از آنکه هدایت کرده ما را در عهد
 الست بخود شناسی و خدای شناسی و هیت کائنات
 لدنک رخصتک انت الوهاب وای وهاب مطلق
 و غایتی کرامت کن از برای ما بجهت تکمیل ما از خود
 خود در ما و محو هستی غلط نمای ما از نظر ما از راه
 رحم بر ما و عجز و ناتوانی ما از تحصیل هر چه ما را در کار
 و عرض از جلوه در این بازار است بدرستی که عطا کنند
 هر چه در هر جای تویی و پس که جز وجود عدم است
 و در برابر هستی نیستی و از نیستی و عدم هیچ نیاید
 رَبَّنَا أَنْتَ جَامِعُ النَّاسِ يَوْمَ يُدْعَى فِيهِ إِلَى اللَّهِ لَا يَخْلِفُ
 الْمِعَادَ اِی خالق پروردگار ما بدرستی که تو جامع
 فراموش کردن از اصل خود را و بسبب طول مدت سفر
 از وطن خویش که نقطه سید و تعین اولی است یاد
 ناکند که آن مرد و زنی که شک در آمدن آن روز نیست
 مستقار و یومی که یوم هیعاد و وصول قوس اخرا دره تعینات وجود
 الی بعد یعود سبب تعینات اخروی همیشه برقرار ذات پاک
 کبریا ی شوق از هر گونه تغییر و تبدل و اعتبار است و این

نسب

نسب بشیونات پروردگار است و جلوه ربوبیت قادر مختار
 چه بجهت صادقی و عدل فرموده با آمدن یوم الحساب و یوم
 الميعاد و یوم النشأ و ذات پاک از جمله تعالیم و مجمع
 همه صفات کاملی و انجمن ذات مقدسی خلاف نکند
 سعاد خویش را که یوم الحساب است پس اذ لا سبیل
 لتغیر الحد ثانی الی قدم علم الرحمن لا نفع منزه ان یفعل
 شیئا بعلم یحدث فی نفسه مجمع و بنا لا نزع قلوبنا
 حی الراضون فی العلم یقولون ربنا لا نزع قلوبنا یغی
 بالعکس فیا انزل له بعد از هدایتنا الی الاخذ منک
 علم ما انزل له الینا و هب لنا من لدنک رحمة انک
 انت الوهاب فسال من حجة الوهب لاس حجة لک
 و قال حجة الاسلام فی کتاب کشف علم الاخرة و عند
 استقرار النفس فی التزاق و الارتفاع یعرض علیه الفتن
 و ذلك ان ابليس قد انشد احواله الی هذا الانسان
 و استعلم و وکلمهم به فیا تون المرء و هو فی تلك الحال
 فیتمثلون له فی صورة من سلف من الاحیاء المتبیین
 الناصحین له فی دار الدنیا کالاب و الام و الاخ و الاخت
 و الصديق المحبم فیقولون لمانت توت یا فلان و قد
 سبقناک فی هذا الشان فمت یهود یا فلول الدین الملقون
 عند الله نعم فان انصرف عنه و اتي جاءه اخرون

وقالوا له مت نصر لنيا فانه دين المسيح وفتح بر موسى
 يقولون له عقاید کلی امت فغند ذلك يلجاء الى الله بقوله
 نعم ربنا لا نزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا ای لا نكلنا الى
 انفسنا ولا اليهم وهب لنا من لدنك رحمة جبرنی یا ربی
 هیچ از ما نیاید و با حفظ و حمایت تو هیچ غداری بر ما
 نیاید فن اراد الله بعد خیر و یقینا بدین جاهد ملک
 الوحمة وقيل هو جبرئیل عم فتطرد عنه الشیاطین فی
 الحزن عن وجه المیت فبسم بلا محالة و کثیرا ما نری تنبها
 وفرح بالبشری فی هذا المقام فقال الملك انا جبرئیل
 وهؤلاء اعداءك یس ربنا لا نزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا
 ای لا نزع قلوبنا بفتن ان الطایفة بدکوک و ایضا
 لا نزع قلوبنا عن قریک و محبتک بعد اذ هدیتنا الى
 معرفتک و محبتک وهب لنا من لدنک رحمة علما
 خاصا و معرفة انک انت الوهاب و هبت مالا
 شکوه قال جعفر لا نزع قلوبنا عنک بعد اذ هدیتنا
 الیک و هب لنا من لدنک رحمة از ما نخذ منک
 شرط السنه انک انت الوهاب المعطى فیضه عباده
 مالا یستحقون من نعمة ان الذین کفروا لن یغنی
 عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا و اولئک
 هم وقود النار بدستی که انانی که پوشیدند نظر

اما تعرفهم

حق از غلبه تو چه بیاطل عاقل و در برابر آنکه عبد را بنما
 عرو حاصل عمر خویش خرج اطاعت مولی باید شد بما خرج
 فرمان برداری طاعت کشته جمع مال و تحصیل اولاد
 و حبیت قوم و قبیله و عسکر و عشیرت را حاصل عمر خویش
 کردند مستغنی و بی نیاز نمی سازند او را جمله اینها اگر
 در اعانت او اتفاق نمایند از کترین حاجتی که او را بر
 پروردگار حاجی حادث خویش است در دنیا اگر او را نعمه
 در کلو کردد یا نعمی در امعا محبوس ماند تا حکیم مالک الملك
 بخلاصی او جاری نکردد چاره خلاصی از ان ندانند و در
 آخرت حفظ او از اذیت شد حر و عطش نمى توانند و
 کرده از خدای بخیران بکافات شرک علی خطب نار جهنم اند
 و بکافات شرک حق خطب آتش حریت و ندامت در عصر
 قیامت و در دنیا مدام محبوس در زنجیران خزلن و و خاست
 کذاب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا باياتنا فاعذ
 بذنوبهم نظیر است دأب و طریقه این جاحدین و کفار بدآ
 و سلك فرعون و متمردين قبل که تکذیب کردند هم آیات
 انانی ما از کتب منزل تورات و انجیل و نحوهما و هم آیات
 از معجزات انبیا و رسل ما پس مواخذ کرده انبیا را استقم
 حقیقی در دنیا با جرم مشهور اهل هر عصر و معرفت یقینا
 و در آخرت باشند از ان مواخذ کرده و سیکند و الله شدید العقاب

از غضب الحليم شد قل للذين كفروا سيفيلبون و تخشرون
 الى نادهم ليس الهنا الذي يكرهون رسول الحق مرانا كما نظرنا
 حق پوشيد بسبب كاركني طاغوت از فرمان برداری حق
 و بهر دو رهنمای حق باز ماندند زود باشد که مغلوب شوند
 قضا و قدر ملك يوم دين كردن محشور كويد انرا به مجتهد
 اعمال با اجساد و موزن اعمال خویش الى ليس الهنا و هم تائبين
 كراي بدكاران بجهت خود تمهید کرده اید فكذلك لكم اية في
 نبين انقضاء تقاتل في سبيل الله و اخرى كافرة بروهم
 نيكهم راي العين و الله لو يد بصره من ديار ان في ذلك
 لغيره كاولي الابصار تحقيق حق و ريشی واضح جمله مكلفين
 راست در واقع بدو و حجتی كه ملاقی شدند عسكرا اسلام
 قابل في سبيل الله و فرمان برداران خدا و رسول بودند و فيه
 كفر كه فرمان برداران و كاركنان طاغوت در حالتی كه كرك
 شرك كن دوشل لشكر اسلام معانیه بودند و بمشيه حق
 مؤيد نصره عسكرا اسلام و غلبه قليل بر كثير شد و هر اینه
 محل عبرت است اهل بصر را بوجه توحيد و نیرای و نفرة از
 شرك و طغیان و بدان مشابهت است از باب بصیرت
 و اهل حكمت را غلبه اخلاق حمید بر اخلاق ذلیل و انكه
 اخلاق ذلیل بر شلی اخلاق حمید اند و مشهود و اشیاء است
 كه با مرعات صفة كرم خویش قبل و صفة مغلوب كردن و با مرعات

صفة شجاعت جبن و ترور معتور كردند و بدین قیاس با افعال
 جمله صفاتهای حمید شخص هر صفات ذمیه را و اگر چه ضعیف
 است مغلوب گردد چه اشخاص اخلاق حمید كه عباده است
 ظهور تعینات و شخصیات مرتباً اشیاء است و در حقیقت
 مجاهدین في سبيل الله و سالکین طریق حق و حقایقند
 و بر اخلاق حمید هر چند در پله خویش قوی تر گردند بخلق
 خدای و رسول نزدیکتر گردند كه غرض از خلق نشان است
 چه غرض از خلقت عالم معرفت است و از تعینات راه تبعین
 یافتن و ان منع نفس خویش از ذرایل و نقایص قرین بدین
 و حبشش در فضایل ذاتی متعین و از باب مشهود و عیان
 از غلبه و حد حق بر کانیات و مغلوبیت ذات و صفاتشان
 در ذات و صفات حق بوی العین مشاهده نمایند و بنور
 عیان ظلت شكوك و ظنون را محو و منشی سازند و بتدبر
 صحیح در هفت ایه متصل كه بعد از این كرمه مسطور است
 بلا و اسطر از لطایف و بدایع چند ایه سابق مشهود از باب
 بصیرت تواند شد كه بعضی این نادان از ان عالم عیان
 بعالم بیان آوردن نه كار هر كس بضاعت است و اول ان آیات
 انیت زين للناس حب الشهوات من النساء و البنین
 و القناطیر المُنْتَظَرَة من الذهب و الفضة و الخيل المسوّرة
 و الانعام و الحرث ذلك ساع الحیوة الدنیا و الله یبدل من یلک

چون حکمت کامل الصناعت در بانی درست داشت که شیخ
 جامعه انسا را جلوه ظهور بخشید حقیقه انسانی را بصیقل
 معنوی از قابلیت قبول کالات و بضاعتی صورتی از نقد
 کو انما بهر هر یکسید وجود مستعار گذاشته مسافر داد دنیا
 کرد تا آن مسافر از وطن اصلی خویش برای دور و راه
 دنیا نزول کرده ازین چهار بازاد کون و فساد و سیر مایه
 از استعجول حیات و ممات بقصد کامل عیار وقت خویش
 بضاعت استعداد خلق و کسبی هر چه تواند از کالات
 بالقوه خویش بدست آورد بدست آورد و نیز بعضی است
 افتخار خویش تنگ و عار خرد تا بقصد هستی مستعار تا
 اتباع حواهر همیشه برقرار از اخروی از اخلاق حیدر و انوار
 حسنه نکون بی مدار استعداد نبوی ناپایدار اتباع نماید
 جدا این دنیا دار امتحان است و خلق موت و حیات در او جهت
 آزمایش خلق جهان و ممتاز شدن تبار طربان عاجل بین
 و عاقبت بخیران آجل بین است چنانچه در کیمیه خلق الموت
 و الحیوة یسلو کر ایتکم احسن عملا از آن خبر داده و جود زاده
 راه این سفر و تحصیل موانع حفظ بدن کارکن نفس لانی
 کارکنی حق و قابل کسب کمال و نزودن کالات خلق و کسبی
 خویش بر کالات خلق و موهبی عباد الله صانع تدبیر و علیم
 در همین دارد دنیا خلق کرده و سالکین طریق عبودیت را

دو سلوک سلك عبادات صورتی و اقتدار کارکنی حوارج
 و قوای ظاهر محتاج بان فرموده زینت داده شدن مرئوس که
 نر او شکاران از اصل خویش اند حب شهوات و رغبت
 بر ملذذات جسمانی و خواهشهای طبیعی ماده حفظ
 و علت مبقیه شخص تا بقدر ضرورت لایبی حفظ جسم و
 ماده تولید از آن بهره گیرند و مرکب را تقویت کرده روح
 را بمنزل مقصود و وطن مالوف و قرارگاه اصلی خویش
 رسانند و لفظ ناس اشارت بدانست که اگر حکمت ربوبیت
 در او ایل سلوک و او ان دور افتادن سلك سلك
 مریدیت از اصل خویش که هنگام سیر نصف دایره نزول
 بحجاب سیاه مستور نیفتد و بالکلیه ان نور حضور
 و وصل فی فوت و فتور و نقص و قصور متحقق نکرد
 پس از طریق غفلت خلقی خواست ارادی بر حجب
 میل طبیعی با ایشان مایل گشته مستطعم الحال سالک اطوار
 گردد و بسیر نصف دایره نزولی سیرش منتهی گردد
 با سفلی المسافلین تشخص انسانی که قوس اخر نصف دایره
 نزول نیست که مصد و قله خلقنا الانسان فی احسن
 تقویم نژاد دناه اسفل المسافلین خبر از آن داده و در آن
 همیکل تربیت خلق یافته بر تبه تیر کلیات رسد و روح
 قدسی که نفس ناطقه است بحکم و حکمت دانی در بقعه وجود

بر تو افکن کرد و بنوران مدرک کلیات و مکل و منفی
 ذات و صفات و منظم افعال و اقوال و اطوار خویش
 بقدر طاقت خلق و اعانت کسی تواند شد و لهذا بعد
 از ظهور آن تیز کمال مکل مکلف کرد در بر اعانت احوال
 خویش و غیر از مخلوقات خلاق همچون بقدر نصیب او آن
 خلافت ملک منان و حفظ ادب عبودیت در ادای
 عبادت مکتوبه و کسب اخلاق حسنه و افعال مستحبه
 مکتوبه بروفی عدالت و رضای مولی تصرف در مملوکات
 و تصرفات خویش کردن از اجزا و اعضا و قوی خود و مملوکات
 و مطیعان خود چه بنور دانش معلوم باشد بر و که زیاده
 از قدر ضرورت کار کنی مولی و حفظ قوی مستلزم ترف
 احوال و حسن مال تمنع از دنیا عاقل بل مجل و مودی و
 اگر بخیر افرات رسید مملکت است و با بر اعانت احکام محکم
 مستقیم شارع خیر و التزام سلوک طریق مستقیم شرع
 و اطاعت امر فاستقم کما امرت و اصل بر تبتعالی
 کالات بالقوه خویش تواند شد پس شرط طاعات سلوک
 طریق عبودیت و پاس ادب بندگی آن تواند بود که چون از
 راه تیز موهبی حسی نظر رغبت بکرمه زمین للناس حب
 الشهوات اندازد بسبب انتفاع از موهبت کبرای مدبر کائنات
 عقلی هادی بوصول ببلاده روانی نظر از قصد و قه ذلك

تمنع الحيوة الدنيا بر ندارد و جز بقدر پاس داری حیوة
 دنیا چری از آن استغفر بر زیب و زینت دنیا بر ندارد
 و از آیات کثیره نازل از لخصه نبی از رفیق شدن بدینا
 و ذخارف دنیا مانند اما الحیوة الدنيا العیب و لهو
 و زینت و تفاخر و نظایران عبره تمام کرد چنانچه بشمرد
 اکاه و مردان این راه گرفتند و بالجهد در دنیا از راه
 آخرت و رفیع گذارند قناعت کند و بالکلیه نظر
 از فضلات زیب و زینت عاقل و لهو و لعب باطل او بپوشد
 تا از منافعت کارساز و اجتناب از فضولش تمام عبار
 کره و امانت خاف مقام ربه و غنی النفس عن الهوى
 فان الحجة هي المأوى مثلاً بدین نماید که ستر در غیبه
 نشا و حب دجال مرا ایشانرا و بعکس حفظ صوری نسل آن
 پس حسب المقدور و بگو شد که زیاده از قدر تحصیل کنند
 نظراً از خواهش آن بپوشد و بغلبه شهوات از نزدیک چیز
 جنت حلال خویش احتراز کنند و حب بنین را هم شمره
 حفظ نوعست و هم حفظ فواید معنوی نسل جبر غرض از
 جلوه عالم صور جز بروز و ظهور کالات معنوی بخت و
 ثمره خلق عالم و عالمیان نیست و استمرار آن برورات در
 اصناف عالم و عالمیان خصوصاً انسان تحصیل نسل حفظ
 اوست و ناشی محبوب شخصی نباشد در تحصیل او و حفظ او

وخصیص قضا طیر منظره که عبارت از کسب مال و اسباب
دنیوی است بقدر پاسبان نظام حسن احوال خویش کند تا
از حکم کامل جامعه حفظ انتظام عالم و عالمیان بهره نافع
یابد و از کثرت جمعیت و مشاق اکتسابیان و اذیبات
حفظ و حراست آن مصون افتد و بجهت تسهیل انتظام
احوال و تحصیل ضروریات مالا بد خویش بقدر ضرورت
لابدی و دفع ضرر عسر احوال بقدر ضرورت تحصیل ذهب
و فضله کند و حرکت مستطعم عالم چون هر فرد از افراد بشر
را ممکن نبود که انواع حوائج بشری خود را از معاش و لباس
و غیرها به تنهایی مستطعم سازد طوایف بی ادب بل جلد افراد
مخلوقات را در تسهیل حسن نظام کل با یکدیگر شریک و شریک
تا با سانی بعیش هم میسر گردد و بهر ذهب و فضله عیار حقیت
جله اسباب تعیشت مقرر فرمود تا حفظ قد و ضرورت مختص
از جمله ما محتاج خویش از اصناف متعدد تمع تواند یافت
و صاحبان جلد متعدد دنیوی و مالا کما کان جلد نفایس از انما
به تبدیل متعدد خویش بزرگ کرد تا هر را به وسیله ایشان از
قضای جلد حوائج بهسولت میسر گردد و از بدایع حکم
الهی آنکه با فقدان خواص صوری ذهب و فضله و جبر
او از جمله مراتب فیوضات و منافع خلقی در عالم حواس
او را باعث تحصیل جلد مستفعات عالم و ما محتاج آدم گردد

چه ذهب و فضله را نه طبعیت که ذاتی از او ملذذ گردد
و نه را الحیز که شامه از او بهره یابد و نه دفع حر و برود کند
و نه ظلی دارد که از ظل او مستفیع توان شد و لیکن تحصیل
همه این منافع در همین انتقال و از بدید پیدا شدن تا بجهت
تحصیل شغالی و زینت و شلا سفر زیرباد نباید کرد و جبر
تحصیل از اصناف خلقی که در اطراف عالم متروکند و در
افسام متعدد محتاج الیه که از خلقی که بتصرف او برده باشند
رسانند تا از دیگرند و این دقیقه نیز ازین لطیفه توان در
که جلد متاع دنیا در همین داد و ستد چیزی شنید که در دست
خود بهیچ کار با یغ و مشتری نتواند آمد تا در یابند که جلد
استعد دنیا بهیچ نبرد و اگر کسی که استعداد اخروی و رضای
مولی یقین آن توان تحصیل کرد پس چون توان گفت که کار
نیاید جوابی است که تحصیل استعداد اخروی و رضای
دوست در همین قطع تعلق از او و جلد ما سوی الله است
نه بنقل و تحویل و از بدید اذ لا یصلح ثمره معنوی الاعمال
الا بخلوص النیات و غرضش از تحصیل جلد ستمه جز
بقدر ضرورت تحصیل فواید اخروی و ضرورت لابی
تعیش صوری از آن مستفیع شدن نباشد و بدین قیاس
از تحصیل انعام و شغل حراثت از غرس و زرع غرضش جز
دفع حاجات ضروری خویش و منسوبان خویش و حفظ

نظام احوال اخوان مؤمنین و دخیل افتادن در نظام
کارخانه خدای از مراعات احوال حیوانات و تربیت
نباتات و نحوهم و بقدر طاقت منظر بویست رب الارباب
و موصل تربیت عام او بر بویین نباشد تا از آسیب
خطرهای کثیره ایشان مصون افتد چرا خدا بر انفعالات
مذکور از ایشان اخذ انفعالات اخروی مکفی ندر این
استعداد نبویست که غرض از خلقتشان است و هر مقدار
زیاده از آن قدر ضرورت نافع از بهره گیرند تصرف در
منافع حیوة دنیای فانی و تقویت تعیشات حیوانی و بهره
گرفتن از تسلیع غریزه است چه لذت از آن ملوکات و مغرور
شدن جمعی است اسبابی است که او را از منافع آن هیچ
نصیبی نفس الامری نیست بمنزله آن لذت و منفعت از خدا
که غایتش بر از و مقرش بهره یابد و الله عذبه حسن المکارم
و عاقبت خیر و خانه محاسن هر چه نزد خداست پس هر چه
برای خداست و مؤنت بندگی خدا و طلب حسن رضای
مولی از کارخانه خدای تصرف کنی خیانت و موصل سو
ماب باشد و تواند بود که اندیشه را ملازم این الیه کریم
رؤین للناس حب الشهوات من النساء والبنین و الفناط
المعطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة ای العلة
والانعام و الحرث ذلك تسلیع الحیوة الدنیا و الله عذبه

ران
المآب بدین نسق کنی که زینت بخش شده است فواشک
از پروردگار خویش و احکام شریعه لازم الاطاعة او را
دوستی خواهشهای نفسانی و مقتضیات جمادات
و سایر استعدادنیای غذا و روان کریم پایان از مقصود و
پیکانگان معبود بان سلاسل و اغلال در قید و بند
و فرمان برداران حکم خدای و پیروان رسول و سالکان
مسلك مستقیم شرع شریف در قید احسان و رضوان
در کفایت مقصد صدق ملک مقتدر حسن ماب که
فرموده چه طالبان حق بهر بحرمان مجلس خاص و قیام
عشق و محبت حواله دارند که ایشان را فرقی خود ساخته حق
رسانند زیرا که طالبان منزل مقصود و لقاء محبوب
در راه نمائند و چون بد و درسد از او جز او نخواهند
تن پروران و اهل دنیا چنانچه نفس خواهد باشد لاجرم
لاجر و مکافاتشان بروفق خواهش آن بدخواهست
و اهل آخرت و جان پروران چنانچه جان خواهد باشد
لاجرم بروفق فرمان باشند و بهیچیک همتی داخلی
شدن در صف روحانیان و ممکن در دار باقی پرلمن و
امان چه بدان مشابه کردن را دار فنا و وطن و مابین و
مسکن است چنانچه از اربابا را مکاه و مابین است و اگر چه
شرف این مرتبه بر مرتبه سابق مسلم است ولیکن اکاهان

راه و شرف منزلگاه سر بدین مرتبه نرفود و شیاء و رند که
 بند خوش شانس و خود شناس توقع اجر و اجوره بازای
 کار کنی مولای خالق و رازق خویش بجهت داند و نزد کار کنی
 نزد و راه را مناسب حالت نر عبید را لاجرم در
 نور حضور و الله عند حسن الماب محو گردند و بسا که
 در کرم متصل باین آیه قل اطلبکم بغیر من ذلکم للذین
 اتقوا عند و بهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدا
 فیها و از واج مطهره و رضوان من الله و الله بصیر بالعباد
 و در موضعی دیگر که کریمه و اما الذین سعد و اتقوا الجنة
 خالدا فیها ما دامت السموات و الارض ذکر کرده
 بعد از آن فرموده اما شاء و ربک عطاء غیر محذوف
 ای غیر منقوص است عای بن حقیق اگر کریمه زین الناس
 الا یر معلوم کرد چه در کریمه زین الناس و قل انکم
 قول نعم و از واج مطهره چنان نعم دنیا و آخرت شده
 و بقوله نعم رضوان من الله اشاره بر مرتبه اعلای خیر و نعم
 مقرین بعد و قد فاما ان کان من المقرین فوج و
 و خیر نعم و این طوائف بشتیان در خیر نعم اند تا
 تعینات و شخصات مظاهر سموات و ارضین و علوین
 نر داری دارد و اما شاء الله عطاء غیر محذوف و ما و
 محبین کامل و عاشقین واصل که و الله عند حسن الماب

ان شاء الله

اشاره بدان باشد که محب صادق را جز عطاء غیر منقطع
 که وصل الیدی مطلوب و رؤیت صادق محو بدین جلیه
 تعینات در مستقیم ساکن سازد و آرام نر بخشد جز و
 هر تعین و نموداری هر شخص عطاء حقیقی از معطی
 علیه غایب و مقطوع حضور و شعوی کرده و هر قطع و
 وصل در عالم حضور و شعور تعینات و جلوه مشخص
 جلوه که تواند شد لاجرم اهل دنیا و اصحاب مثال غدار
 هر چه خواهند کنند و اصحاب مین کامکار و اهل آبر
 هر چه فرمایند کنند و مقرین هوشیار و انچه از انشان
 خواهند کنند و محض رخص شرعی کامران نفس انشان
 نکنند و عاشقان و محبان کامل عیار نر خواهند و نر
 باشند و نر کنند تا محبوب انچه خواهد کند و محبوب
 بعد و قد اجبت ان اعرف جز جلوه محبوبیت خویش
 نخواهد پس جزا و مباح تا ترا خواهد و چون در دنیا
 فرایند قرانی تجرعی رقیه درین کریمه شده بود از راه
 ضا سبب مقام در انجا نیز هر قوم می گردد فاما فی
 در بیان انکه نعم حقیقی یکست و جزا و هر و سایل
 و اسباب وصول نعم اند ای عزیز اسباب تعیش انسان
 شلادر در دنیا جزا عذیر و اب و البس و دواب و
 خوابگاه و خواب و هجره و اولاد و احباب و نفوذ که

دلالت این اسباب نیست چنانچه در این اثر کرمی باشد
 بدان شد رتبه الناسحت الصلوات من النساء و این
 و القضا طیر المنطردة من الذهب والفضة و الخیل المسمیة
 و الانعام و الحرث ذلك متاع الحیوة الدنیا و الله غنی
 عن العالمات و چون نیک در نیکوی سلسله منتهی آنها
 منتهی باصطناع خالق و هاست و اصطناع خلق را
 حقیقت آن هیچ مدخله و در دست ایشان کاری جز بر
 بیکدیگر یا بر بسیار سخن نهند بیکدیگر نیست و آن نیز
 بجزول و قوه الهی و اتصال فیوضات و جودشان بر مینبع
 فیوض غیر متناهی و حال عباد الله در کارخانه خدای نظیر
 می افتد بحال مادیان مجازی که از خوان نوال خو
 خویش نعم برداشته بیکدیگر رسانند یا از انبار خویش
 و لغو هم گرفته در بساط حاضر کنند قال نعم و ان من
 شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم و انزلنا
 الریح لواقع فانزلنا من السماء ماء فاستقینا کوه و ما انزلنا
 له الجبال من لاجرم باید که عمله و فعله در کار و عباد الله
 دست در کار بقدر توانایی خویش از انبار خدای است
 از مخازن و دفاین و هاب حقیقی بردارند و با آنجا که حکم
 قضا جاری شود آن مقدار که برونق قلمربانی باشد
 صرف نمایند و تبیین این مطلب بدانست که ملاحظه

که سلسله غذا منتهی بفرس و ذرع است و تا صانع کل از
 کادگاه صنعب و خاک را با شکل و الوان کوناگون
 و طعوم و لذات مختلف برینا و رد و ورطیقات صحا
 و متابر اعضا نهند احدی را بحال منع و بر خوردن
 ازان نباشد کما قال نعم و ایتهم الارض المیتة حیثا
 و اخر جبارتها حتا یفند یا کلون و جعلنا فیها جنات من
 فیل و اعناب و جرناینها من العیون لیاکلوا من ثمر
 و ما علمت لیدیم افلا یشکرون و ابارزینع و حرقی غما
 خود بهد رفته این قوافل انعام شاهی و اطعام غیر متنا
 فرستاد و هو الذی انزل من السماء ماء فاخرجنا من نبات
 کل شیء فاخرجنا منه خضر اخرج منه جبارتها کما الایه
 تا بد رفته نموده او کما قاله غذا را ز عالم کون بعالم بروز
 و از دارالاسن افتاد کی خاک بدار الحوادث پیش خود
 پاشی نباتی برساند و از انجا بر سفره بیک کما قاله غذا را
 عبور افتد بد رفته نماید تا قافله را بسواد اعظم روح حیوان
 و از انجا بدو الخلافة انسانی رساند و از جمله شکنها
 و مضائق که درین طرق باشد با سانی گذارند و حواله
 گاه لباس نیز بد که بر است بقعه خاک است که قسمی از
 که قطن است بفرمان بوداری طبع جادی و فرمان روا
 خلق قوه نباتی ازان دکر معموده خاک برآورده بر بساط

چند و قسمی بکرات آن که حکمت مقتضی آن بود که فرمان برادر
 باشد و راه تصنع بشری بر آن کمر افکند بعضی از آنها که غیره
 خواست بدن حیوانات در کار بود از خرد و برد که عبارتست
 از پیش باشد او را با همان هیکل حیوانات پرورش یافت
 افتاد و پس از کار گذاری آن عالم و حصول غایت خلقت
 او در آن هیکل کامل کار گذاری و لیس انسان نبرد
 حواله شد و بعضی که حکمت مقتضی آن بود که ملایم تر و نرم
 بردار تر باشد و راه تصنع خلق بر آن کمر افکند که بر پیشم باشد
 بچندی ساده بناتی از راه حوصله حیوانی قرار داد
 تا از ملایمت و منافع مکنون در رض و حرکت فیض کمالی
 باورسد و فرمان برداری و جز نظام کارخانه شدن
 میسر تر افتد و جعلناکم من جلود الانعام بیونایستخفوها
 یومضعنکم و یوم اقامتکم و من اصوافها و اوبارها و
 اشعارها الانا و مناعا الی خیر و کیفیت جلوه سلسله
 دواب منشعب بشعب ثلاث است بمقدور سیم
 الذی خلق الازواج كلها تمایز است الارض و من انفسهم
 و تمایلا یعملون و برین قیاس است حال بواقی ادوات
 تعیش که خوابگاه ملتم از سنک و جوب و آب و گل
 و خواب از سلامت قوی و تقویت غذا و جلب اجاب از
 حسن اخلاق و جمعیت اسباب تعیش و نفوذ از معاد

و جمل را فیض عام در بویشت و شول نام احسان او تعالی
 بسیار سازد و خلق را در جلوه تعینات اینها در عالم و
 جمع که نه اقتداری نه ملی نبیسه و او سئلا از نبیسه و بد
 مخلوق خدای از کان خاک کند و بر ذکر رساند تا او
 بعلم خدا و ادراک تمام عیار ساخته بیازار کون در او بر
 و همچنین بعضی بر احوال کرمان و بعضی بر احوال
 حیوانات و برخی هم او بر دین سنک و کلی و طایفه بوقت
 دریافت احوال جسم و قوی بخصه مزاج و دفع مرض
 و گرومی از مجاز مشغول به امور متفرقه در بقاع و مقله
 در میان خلق و مختلفه در عالم مشغول شده اند و حکمت
 کاسله از روی و الطاف شامله و بانی بسبب تمامی نظام
 عالم و سهولت تعیش بخیر ادم و سایر ابرام چنان این خلق را
 در هم انداخته سرگرم کار گذاری یکدیگر داد که اکثر
 از فرط مشغول و غلبه اهتمام در انجام خدمت سر جو عه
 بدان اعتقادند که هر چه از هر کس میگیرند از غیر انکس
 بایشان داده و کار می که حجتی میکنند ایشان کار را
 آن کس کرده اند و بان کار کتی و کار سازی ایشان
 روزی ایشان بایشان میرسد لا جرم پیش از آن خبر باید
 ممنون اوی شوند و آن دیگر را ممنون خویش بخوانند
 و غافلند از آن که خلق الله در رسانیدن رزق یکدیگر

و ایصال بحسن حقیقی بحسن علمیم بنابر توفیق و کفایت
 طبعی اند در رسانیدن طعام بمطعم علمیم لاجل و کافه
 الا بالله العلی العظیم ما نادانان چرا نامل بیکنیم که در
 شتی بر آنکه نانی نجهت و خجسته حل کنیم او بعون الله از
 عهد این یک شت باسانی براید و ندادک باسانی تواند
 ولیکن ما از همین راه در زیر بارهای کوران و من بجد
 دکران طبخ و بقال و عصار و کفش و دوز و خیاط و
 نساج و ذراف و غزال و مزارع و غارس و غیر هم از این
 و علوتین تما لا بعد و لا یخصی فر و ما بین و چاره پروش
 نتوانیم بل آنچه در هر نفس از مواهب غیب که در خزان
 لاریاست بوسیله خلق الله و بی وسیله ما نادانان
 ناتوانان میرسد عشر عشر از اعد متوانیم کرد تا بادای
 شکران و حل منت آن جبر رسد و ان تعدوا نعمات الله
 لا تحصوها پس مناسب خلق جهان چنان بیناید که
 درین کارخانه بر کرد الهی تعالی کبر بایه و جل سلطان
 خود را معطل نگذارند و هر شغلی خود را داخل نظام
 کارخانه موی کنند و از طریق عبودیت و اخلاص از
 مشغولی را با نضام رسانند و لله معاون یکدیگر گردان
 هیچ یک مشتی بر دیگری نگذارند تا مشغولیشان یکدیگر
 و امتنان و شکر گذاری یکدیگر که لا ینعی است ایشان را

شکر گذاری ستم حقیقی که واجبست باز ندارد و بدانسان
 و شکر گذاری ملک شان مشغولی نمایند و جل خلق
 را شکر گذاری مناسب آنچه شکر گذاری مرتبه و سبک
 مرغی دارند که هیچ حقی بران نرسد که بر خوان کرمی بهمان
 باشی و ستایش کاسه و کوزه و فروش و منزل نمی
 و مقصود بالذات از مدح آنها دانی و نظر از مصنف
 ستم در پوشی چهر اینها را در محاسن خویش و ایصال
 منافع وجود خویش بتو دخل نیست و ستایش و شکر
 در برابر احتیاج مناسب افتد و در احسان اختیار
 شرط و چون شغلی که از اینها بتو رسد همگی از حسن
 شیم و مزید مکارم ولی النعم است که بجهت ایصال مزید
 راحت و انعاش تو بساط رنگین تر و اسباب بساط
 نیکوتر مهیا کرده پس بدان مشابه که اکاهی بدان اشارت
 کرده در باب که سج را ذوق خداست مردم عالم بهمانند
 ذوق خدای بخور و نمون کس بمایش زیاده از آنچه
 نمون انکس شوی که خلعت و هدیه سلطان بتو رسانند
 پس هر کس ازین بی بضاعتان و کارکنان باید که شکر را
 با خلاص تمام در این دگر پر استه و باز از راسته هر یک
 که بدو رجوع یافته قیام نماید و حاصل دست او خود
 بکف گرفته بهر مصرف که رجوع شد از خود و غیر بر وفق

رضى مولاى مرفى علم خير صرف نايب بلادى واكر
 ونقل دراد او شكر نعم واكرام برورد كار نعم مكرم
 نجاى اورد والحمد لله على نعمائه والشكر على الامور الصالحة
 على سيد الانبياء والكرام جمع ان الذين كفروا
 لن تغنى عنهم اموالهم الا بترج والاشارة في حقهم
 الاية ان الذين كفروا اى سوا النوار واصلتهم
 بطلان صفات فصاحتهم من جود الحق واساع
 الهوى لن تغنى عنهم طاعتهم اموالهم ولا اولادهم
 من الله شيئا يعنى من النوار الله نعم التي تجبر عليها
 سوا هذا الربوبية كما تالوا نعم انهم عن ربهم هم مستغنى
 المحبون اولئك هم قود الغار يعنى صفاتهم النفسانية
 واستغنى لذاتهم الشهوانية وقود الغار الفروغ والقطعة
 واعلم ان النار نار امان نار الله ونار الجحيم فاما نار الجحيم
 فهي نار الشهوات ومعاملات على الغفلة من الخلق
 في محرق قنور الجلود كما قال نعم كلما انفتحت جلودهم
 بدلناهم جلود الى جلود غيرها ولا تخلص هذه النار
 الى لب القلوب واما نار الله فهي نار حصة القطيع
 عن الله كقول نعم نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة
 فذلك انكم آية الا بترج والاشارة ان الله في قلوب
 النعم في الظاهر من المؤمن والكافر فبين في الباطن

من القلب وصفاته والنفس وصفاتها فذلك انكم آية
 في قلوب النعمانية تعالين في سبيل الله وهم القلب
 وصفاته المحمدية واخرى كافرته وهي النفس الامارة
 بالسوء وصفاتها الذميمة وهم الحبيب والالتقاء على
 الدوام وهو الجهاد الاكبر فتارة يؤيد القلب بالنصر
 فيهم في عين فتة كثيرة يزعمونهم تسليم راعى العين
 وتارة يؤيد في النفس بالنصر فيهم في عين فتة القلب
 كثير يزعمونهم تسليم راعى العين فيهم يزعمونهم
 وهو يؤيد بنصره من يشاء من القلب وجوده وهم
 الروح والسر والاصاف المحمدية والملائكة ومن
 النفس واعوانها وهم الهوى والدنيا والاصاف
 الذميمة والشياطين ان في ذلك للعبارة من رؤية آية
 الحق في احكامه لاولى الا بصار المؤيد بصايرهم
 بانوارهم في الافاق وفي انفسهم الاية ذين للناس
 حب الشهوات الاية اعلم ان بهم سبع درجات كلها
 محفوفة بالشهوات كما قال ص حفت الجنة بالمكائد
 وحفت النار بالشهوات والشهوات سبع لكل درجة
 شهوة فاذا ابتلى المرء بشهوة منها يكون من اهل درجاتها
 والشهوات السبع ماعدتها الله نعم في هذه الاية
 اشارة بكل واحد الى شهواتها فقول نعم من الشهوات

فهي شهوة الفرج والسنين وهي شهوة الطبيعة الحيوانية
 المائلة الى الولد والعناطين المنقطرة من الذهب
 وهي شهوة الخمر على جميع المال والفضة وهي شهوة
 الزينة بالخلع والادوات المتخذ منها والخيال المسوطة
 وهي شهوة الحياء والركوب عليها والانغماس وهي
 شهوة الغنى والخيلاء بالقول بها والحرف وهي شهوة
 الحكم والنواهي على الرعايا فلهذا سبع شهوات حفت
 سبع دركات الشاربها ذلك متاع الحياة الدنيا
 يعني تمتعات اهل الدنيا والله عند مجلس المناب
 يعني خواص الخواص لارباب الادواح جذبهم عنهم فحدثنا
 الحجة فلا تستحلي لهم الدنيا فيكونوا فيها كما قال يا
 دنيا مري الى اوليائى ولا تستحلى لهم ولا خير المأوى
 ليكونوا اليها الى ان اناب المحب الى المحبوب وآب
 الطالب الى المطلوب كما قال نعم تجسبى اليه من شيا
 وهدى اليه من يفتب قل انبئكم خير من ذلكم
 للذين اتقوا عند ربهم حيات تجرى من تحتها الانهار الا
 يعني قل لارباب النفوس المتقين من جوة القانية
 انبئكم خير ما انتم فيه للذين اتقوا عند ربهم واوتوا
 من الشهوات والشبهات وما يتعلم عن الله وهم
 الخواص عند ربهم جعلت تجرى من تحتها الانهار والذين

فيها

فيها واذا واج مطرة ورضوان من الله كما ان الادب
 النفوس تعلقات الشهوات النفسانية سوء حظ من
 دركات الحميم عاجلات ثم يصلونها اجلا كما قال تعالى
 ان الجحار لفي حميم يصلونها يوم الدين عدا اجلا وما
 عنها بقايتن فذلك لارباب القلوب تعلقات
 الاخلاق الروحانية حسن حظ من درجات الجنات
 ونعيمها عاجلات ثم يدخلونها اجلا كما قال نعم ان الله
 لفي نعيم يعني الان عاجلات فالنعيم الذي يتبعون به
 ارباب القلوب ثمانية كما ان الجنات ثمانية وقد
 ذكر الله نعم في اثنين المذكورين وما بعدها وهو
 قوله نعم ربنا اننا آمنة فاغفر لنا الآيات وقوله الصابرون
 والصادقين الآيات وهي الايمان في قوله نعم المذكور الذي
 يقولون ربنا اننا اتينا والتقوى والتقوى في قوله نعم
 للذين اتقوا وهي الصبر في قوله والصابرين والصدق
 في قوله والصادقين والطاعة لقوله والقاتلين
 اي المطيعين والانفاق طاعة الله لقوله نعم والمتقين
 والاستغفار لقوله نعم والمستغفرين بالاسحار والرضا
 بالقضا لقوله نعم في موضع اخر رضوان من الله هذه
 جنات في قلوب الخواص تجرى من تحتها الانهار الا لقلب
 ووارثات ترد على القلوب فتسقي بها جنات اخلاق الجنات

زين للناس حب الشهوات الاية حتى قيل من شغل
 بهذه الاشياء قطعة عن طوبى الحق ومن استضعفها
 واعرض عنها غرض عليه السلامة منها وقيل له الطريق
 الى الحقايق قل انفسكم بخير من ذلكم الاية قيل فيه من
 عمل رجاء الجنة فان غايته بلوغه الى غاية رجائه من
 دخول الجنة ومن كانت معاينة على رؤية الرضا فان له
 الرضوان وقيل ان الله يامر ان ينادى يوم القيمة من
 عمل للجنة فقد عمل رجاء مخلوق ومن عمل خشية النار
 فقد عمل لاجل مخلوق فابن العالمون للخالق والله
 بصير بالعباد بهم العالمين وادواتهم انتهى
 قال يوسف بن الحسين كنت قاعدا بين يدي ذوالنور
 وحوله ناس وهو يكلم عليهم وهم يكونون وشايب ضحك
 فقال له ذوالنور مالك اميا الشاب الناس يكونون
 وانت تضحك فانشاء يقول مع كلم يعبدون من خوف
 نار ويبرون النجاة حفظ جزيلا ليس في الجنان والنار
 راي انا لا ابغى عصى بدلا فليل له فان طردك
 فاذا انقلع فقال فاذا المرآة من الحب وصيدا ريت
 النادر منزلا ومقيلا ثم ارجعت اهلها بيبكاهي بكرة
 جميعها واصيلا معشر المشركون فوجوه على انا عبد
 مولى جليل ليس قوله ثم رتبنا لك جامع الناس

يجمع

ليرى لا ريب فيه انك جامع اهل الحقيقة على بساط الحق
 فالمؤمنون على بساط الكرامة والمؤمنون على بساط
 المشاهدة والمحبون على بساط الوصل والعارفون على
 محل الانس وكل طائفة يبلغ عندك على مقاصدهم الحق
 كانوا في الدنيا من رسم المقامات والحالات والمقامات
 والمشاهدات ان الله لا يخلف الميعاد لا سبيل
 التغير الحد ثاني الى قدم علم الرحاني لا تهم منه ان
 ان يفعل شيئا بعلم يحدث في نفسه وقال الواسطي
 قوله ثم ان الله لا يخلف الميعاد في انزل كل واحد ما كان
 من الاعراض والله يؤيد نصرة من يشاء من خواص
 عباده حتى يجاهد نفسه على شرائط السنة زين للناس
 حب الشهوات من النساء والبنين الاية ابتلاه حتى
 يظهر الصادق بترك الشهوات من الكاذب فمن استضعف
 بها واعرض عنها غرض عليها السلامة منها وقيل له الطريق
 الى الحقايق قوله ثم قل انفسكم بخير من ذلكم للذين
 اتقوا عند ربهم جنات الاية اي لمن اتقى الله عن ماسوا
 جنات المقامات في المراتب فان يبقى المقي من
 الدنيا وشهواتها فله حبة اليقين وان يبقى المقي من
 الاخرة فله حبة المشاهدة نعمت الرضا كما قال تعالى
 يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية

قوله نعم والله يصبر بالعباد بصير بالعباد في قلبك واما
 في عالم الملكوت محترقات من سطوات انوار الجبروت
 حجاب الجواره وشوقا الى لقائه يجازيها بقدر هو مهله
 صرف طلب وجهه لا ذلي وجمال لا بدى وقيل عالم بهم
 العالمين وارايتهم قوله نعم الصابرين والصادقين و
 القانتين والمنفقين والمستغفرين بالاسحار الصابرين
 يقولهم عن جميع حظوظهم والصادقين بارواحهم في معاملته
 والقانتين بنفوسهم بعبادته الموضع الله والمنفقين
 بنفوسهم لله وبالله والمستغفرين بالسنتهم عن الخطيئة
 في اوقات المناجات عن القاتم الى غير الله بالاسحار
 حين اشرفت انوار المشاهدة لاهل المكاشفة وقيل الصابرين
 الذين صبروا على الطلب ولم يتعللوا بالهرب ولم يفتنوا
 من الفتنة وهجر اكل واحدة وطرب قنبر واعلى البلوى
 ورفضوا الشكوى حتى وصلوا الى المولى ولم يقطعهم
 شئ من الدنيا والعقبى والصادقين الذين صدقوا
 في الطلب نقصد واثم وردوا ثم صدقوا حين شهدوا
 ثم صدقوا حتى وجدوا ثم صدقوا حتى نقدوا وترتيبهم
 قصود ثم رددود ثم شهود ثم وجود ثم خود والمستغفرين
 عن جميع ذلك اذا رجعوا الى الصلوة عند الاسحار يعني
 ظهور الاسفار وهو غفر القلوب لا غفر ينظر في الاقطار

والمستغفرين بالاسحار من افعالهم واقدامهم وقولهم
 الصابرين الذين صبروا على ما امروا به والصادقين الذين
 صدقوا ما اقروا به من المشاق الاول والقانتين القانتين
 لقبول العباداة والمنفقين الذين ينفقون انفسهم
 وارواحهم في رضاء مولا هم والمستغفرين بالاسحار
 الذين لا يقفرون عن خدمته بحال وعلى الجمل ارايت
 ايات اربعة تدبر بالصبر في تام حاصل تواضعه
 هم ارحال طوائف عباد الله وهم من خلقت اوبديت
 نسق چه در صد وكو مي زين للناس حب الشهوات
 حكمة فربند كي دنيا هم بجهت ترغيب وروحيان كاي
 قوماي ملك بدن انسان بجهت ترقي ومرتبه خوش
 وهم امتحان طوائف بشر اذا نكدر غيب بان بقدر ترخص
 ايشانت تا ازين پرووي ديان يا ايشان نرسند ولذا
 عاجل بيقارشان از دويافت لذات اجل هميشه بر قواشان
 بازندارد يا افرادي رغبت بان لذت عاجل بتصرفات
 غير مشروعه كشاند و با حذر مان اذا رايك لذات باقي
 اجل از عذاب اخروي نشان بل دينوي بقدر نافعي
 بنصبي رسانند يا افاضيت بان بقدر ضرورت كاي
 كاركني ملك دولمن وكار فرماي ملك بدن شوند
 و برخص شرعي از تصرف زياده از قدر ضرورت عبود

از وضع بخوبی و رضوان الله اکبر را رجمان دهند
 و تحصیل اجزای اجرت اعمال جواد و طلب حور علیا
 جان سرفرو دنیا و رند بسبب مراعات اولی و ثانی
 تم و تقدس بل مراعی دریافت مرضیات او عاجز
 و احلا کردند تا حق در اقام رضوان الله اکبر رسا
 و جالبه مشغولی و کامرانی از لذات دینی فانی ایشان
 از سلوک مسلک حق و حقانیات مانع نتوانست شد
 لذات فقی و کامرانی باقی او نیز ایشان را از ادراک
 لذت حضور و شهود محبوب و مطلوب حقیقی مانع نکرد
 چنانچه در لطیفه ذلك متاع الحیوة الدنیا اشارت
 بر آنست که از این زینتها و لذات دنیا همین مقدار
 که بدان حفظ حیوة حیوانی کنی تا از حسن و حرکت یفتد
 و کار کنی موی و کار فرمایان او بقر از روح و قلب و عقل
 و شرع دارد کار است و هر مقدار زیاده از این ایشان
 دنیا در تصرف خویش لوری لغو و محمل یا ضل و ضل
 فی حلالها حساب و فی حرامها عذاب و حرم کفریه
 و الله عند حسن المآب تدبیر نماید در باری که اگر در
 کار کنی موی بروی حکم منظورت نتایج و عذو و عید
 افتد که جای بهشت و بهر دوزخ باشد از لذات
 جهان بهره و از عذابهای نیران اسان یابی و در حقیقت

عبید جهان و نیران باشی خوفا و طعنا چنانچه حضرت امیر
 متقیان عم و در حدیث مشهور ما عبدك طعنا فی الجنة
 الحدیث تصریح بمنع از آن فرموده پس خبر در ترک دنیا
 فانی و وصول بمنافع اخروی باقیست و ثمره ترك هر دو
 وصول بتمام رضای یکتای فی همتا و محو یافتن جلد ظلم
 و مثال در غلبه نور جلال و وصول به بارگاه کبریا
 الملك الله الواحد القهار که حسن مآب است و در کتب
 و انبیا که خبرین ذلکم للذین اتقوا عند ربهم تصریح بخرید
 سلالات اخروی بر سلالات دنیوی بآنکه لذات عقبی
 مخلوق باقی و لذات دینی فانی و ازواج جهان مطهرند از
 جلد و سنه و ازواج دینی مدس اند با انواع جنایات و لطیفه
 و رضوان من الله هم اشاره بدان تواند بود که چون رفت
 و رحمت پروردگار بر موبین از حد فروست تحصیل هر
 مرتبه که ایشان را صیانت از مضار کند و موصل بمنافع ایشان
 شود از ایشان بقدر این تخلیه و تحلیه راضی گردد پس
 یکم تبر رضوان من الله در تحصیل اخرویات باشد پس نصیب
 از رضوان من الله اهل آخرت دارند و فرز اکمل و اعلا
 که رضوان الله اکبر باشد آن مخصوص باهل الله و از ماسوا
 الله که شکاک است و الله بصیر بالعباد و حق تعالی
 تفاوت مراتب کتب و کیفیت اعمال و افعال عباد و تفاوت

مراتب احوال ایشان پس هر یکی را بقدر صفای علم و صلوات
 عمل مجازاة دهد و بقدر قابلیت تفضل بکرامت تفضل
 سزاوارتی بخشد **الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا آتِنَا فَاغْفِرْ لَنَا**
 ذُنُوبَنَا وَتَجْزِئْ لَنَا فَالْأُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُ رَبُّنَا وَمَنْ يَرْحَمُ
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 پروردگار و خالق ما اقرار داریم بر بوبیت و معبودیت تو
 و ایمان داریم بصدق و وعد و وعید تو و تقصیر ما که در عبادت
 و ادای حقوق بر بوبیت تو و انقضای آن طریق نقص را دانستیم
 یا کسب یا ناکسب نیست نزد نقص حقاید و ضعف است
 پس در گذر از گناهان ما و حفظ کن ما را از عذاب نیران
 که سبب تقصیر علی مستحق این شدن باشیم یا عذاب بعد
 و خذلان همچون که از نقص کمال خلوص مستوجب آن بیا
 متصف باین صفاتند که مذکور میشود الصابرين و
 الصادقين و العائین و المنفقین و المستغفرین و المستحسین
 صابران اهل ایمان در مواضبت اولی و اجتناب از
 نواهی و صادقت در قولی و بنا آسنا و قانتین در مواضبت
 عبادات اند و منفقین اموالند و در ادای زکوات و ستم
 و پوشندگان گناهان خویشند با سحار چه بقلبه نور استغفار
 خویش در اسحار ماحی ظلمات معاصی چهل و ناردانی و عین
 و ناطقانی خویش میکنند و صابرین اند از باب ایقانات
 ایشان در ثبات قدم در جاده رضای تقبضا و تسویها

خوبی

خوش در ملاقاته شدن و رخا و صادقین اند و در دعوی بند
 خویش در استغفار همه اوقات خویش لیل و نهار را
 خدمت مولی و معبود حقیقی و قانتین اند در استقامت
 ملازمه عبادات و التزام تصفیه عبادات خویش از نور
 بلا یقی و تصور منہیات تا در کسیت و کیفیت عبودیت
 کامل کردند چه قنوت را اهل لغت ملازمه طاعة تقسیم
 کرده اند و کمال مرتبه طاعة عبد سر مولای خویش آن توان
 بود که مذکور شد و شوق اند در صرف حبله عطایای مولی
 از حواس ظاهر و باطن و حبله کار فرمایان و کارکنان
 ملک و جود خویش و نقد عمر که انما یرجع ما انعم الله
 علیهم از بقعه آفاق و نسخه صنع بین توفیق سواد خات
 نسخه صنع علی ماخلق لاجله که شناخت فنون اسرار
 صنایع ربانی و جلوه های انواع انوار سبحانی است در
 مرایا و مظاهر عالم و عالمیان ظلماتی چه خلق عالم انشا الله
 معرقت است و غرض از خلقت ادم و نبی ادم اکتساب سواد
 خوانی نسخه صنع آفاق و انفسی و دریافت عظمت و جبر
 او از طریق جلوه و افاضت و رحمة او بقدر لطافت بشری
 و مستغفرین اند در اسحار عالم آفاق که هنگام جمعیت
 فیوض ایل و نهار و جلوه اسرار و بوبیت نهان و اشکارا
 در استغناء عفو تقصیرات ناشی از عجز مرتبه بشری

غرض از

از ادای شکر عطا یی ربوبیت یا نقص از ادای ان بقدر
مرتبه اعلای بشریت و حرمان از وصولی بر تیران از طریق
کسل یا غفلت و صابری اند تشریف یافتگان بر وصول بر
عیان در ممکن در مرتبه نیستی خویش ^{آن} کماکان و نظیر
بحق بر جلوه جلیه شیوانات حق در عالم کون و مکان و زمین
و زمان و صادقین اند بلسان حال در قول صدق ^{ملک} الملک
الله الواحد القهار و لیس فی الدار غیره دیار و مین استجاب
دعای اللهم زین سرقی بشاهدتک و روحی بعبادتک ^{قایت}
بداومت شهود حق و معاشرت اصحاب اول و انعام بقیات و
اعتبارات در وجود مطلق و مستغنی اند در صرف جمیع مآل
علیم من الصبر و الصدق و القنوت و الانفاق الکامله الکمله
المجملیه بر الحق لهم برترین الحق و مستغفرین اند بلسان
حال خویش در استبداد و شهود از ابتلاء بزل و خلل
رؤیت تعینات شهود و شاهد و شهود بالاحقاد و اوان
سبادی ظهور عاقل در افعال و فاعل در افعال در اوقات
ظهور اثار ربوبیت عارف بلیاس ادای عبودیت از برایت
و از کار و اعمال هر حال عارف معاین طلب نجات ازین
خطر ملازم احوال اوست و جمیع محاسن آسای ملازم حال
او و من لطایف افاضات المفسر البضاوی ان فی ک
الا یرحصر لقا مات اسالك علی احسن ترتیب فان معا

مع الله اما توسل و اما طلب و التوسل لها بالنفس هو
منها عن الرزائل و حبسها علی الفضایل و الصبر شلها
و اما بالبدن و هو اما توسل و هو الصدق و اما فعلی
و هو القنوت الذی هو ملازمة الطاعة و اما بالمال
هو بالانفاق فی سبیل الخیر و اما الطلب فلا استغناء
لان المغفرة اعظم المطالب بل الجامع لها شهید الله
لا اله الا هو شاهد است جدای کما یبغی از کلا و ایدیا که
نیت عبودیت و سزاوار برستش الا و نعم و نقد سر
و الملائکه و اولو العلم قایما بالقسط و شاهد اند ملائکه
که مشرف اند بجلی نور حقین اند و از مطیعان باینکه اند
و از زلل و خلل بفظ صانع خیر مصنون و اولو العلم قایما بالقسط
و شاهد اند ملائکه و اولو العلم و شهود حق و دریافت
حقا بقتیان قایم بقسط و مراعات عدل در شهود مرتبه و حق
ستعار خود و جبار ماسوی الله در نقطه اعتدالی برنخ و عبودیت
و عدم صرف و جبرنا محدود و هستی مطلق و نیستی مطلق فی
از حیل و نصیب و اضافات تا نخود و معدوم داند و بر وجود
و نباید ماسوی الله را جز بر توی از نور وجود لا جبر شاهد حق
و شهود جبر حق شوند بود و بسا که کبریه لا اله الا هو العزیز
الحکیم مؤید این اندیشند تا قصر تواند بود و اولو العلم که قایم
بقسط و عدل و مین دانش خویش از صراط مستقیم فاستقم

حقیق

کما امرت اصلا من عرف نیک کردند مشهور انباشت آنکه
 معبود بحق جز الله العالمین نیست چه هر که از راه حق بدر
 زلف حق می رسد و آنچه حق و حقیقه است مشهور او میگردد
 پس ای اهل ایمان بعبید صادق باشید در قول و فعل و انباشت
 نادر دنیا از افت طاعت امان یابید و در عقبی از فواید
 ارباب بشود نصیب یابید و ای ارباب ایمان در دنیا
 بقضا ممکن گردید تا بحین فواید مقتضیات مولا
 حکیم خبرد و رفیع شرف و عزیزین گردید و ای واصلین
 بر تبت عیان نمکن باشید در وقع تعینات مشهور و شایع
 و مشهور لا اله الا هو زیرا که نیست معبود و مستحق جز برای
 شما و ای عباد الله الا الله و نیست جاری کننده قضا
 بر شما ای مومنین الا هو و نیست ظاهر و مظهر و مظهر الا
 العزیز الحکیم صاحب قهر و غلبه است در نظر مومنین
 رؤیت جلوه معبودیت حق بر رؤیت تعینات الهی باطله و
 نموداری او امر و نواهی عاقله طاعت بیان و در بصیرت مومنین
 تجلی محاسن نفس الامری قضا و قدر ماحی عینا تا نظایر
 رخا و شفت و تعین ملاذ و رعات و بلاد و محن است
 در سریت عارفین عزیز و صاحب قهر و غلبه است جلوه و
 ذات بر جلوه کثرات تعینات اسماء و صفات و افعال و اثار
 و حکیم است در نمودار ساختن جلوه های حقانی خویش در نظر

هر صغری از اوصاف مذکوره بل در نظر هر نفسی از انفس
 خلایق جلوه مناسب بود و حال ایشان و مناسب اصلاح
 حال و مال ایشان چنانچه در مصدق و المطرق الحی الله
 بعد از انفس خلایق بل در حقیقه هر نفس را در هر نفس
 راهیت بحق ای طالب سلوک طریق نجات و کمال او
 سوره او شاد بطلب توحید و نزول کتاب نمایند بحق
 و باطل و انقسام و عدد و وعید و طریق سلوک راه صواب
 و خرد از خوف و خطر ان و بیان آنکه جز حق هیچ کس و
 هیچ چیز جلب منفعتی و دفع مضرتی از کسی نکرده بل هر چه
 و در دو بال و فساد حال و مال اند و اگر نبیند طاعت
 ناقص نیز در صد و حسن تربیت ایان و کثرت فواید
 بینات ان بگوئیم بطول انجامد و علی الجملة در کرمیه
 زین للناس حب الشهوات هم بهان حکم نافع در زینت
 ستاع حقه دنیا و رغبت ناس بدان و هم خطر و فواید
 بدان و زیاده از قدر ضرورت در ان تصرف کردن نمود
 تا از ان منع نافع یابند و از اضران برهین نمایند
 و در یابند که عاقبت بخیر و حسن مآب دهین تحصیل
 رضای مولا است نه بر داشتن باسوی چنانچه محلی
 مذکور شد و در کرمیه قل انکم من ذلکم للذین
 اتقوا الا بربان ترجمه نعم اخروی باقی که نصیب برهین کار

از مخالفه امر مولى در تصرف در نعم دنیا و کار فرما چنانچه
 و حله تصرفات خویش در دنیا است بر نعم فانی دنیوی
 و ترجیح تحصیل رضای مولى بر نعم دوجاهه و ختم این
 بگویم و الله بصیر بالعباد بر تبه خلقتم و کینه مراتب
 اطاعتهم و تن دادنم فرموده تا همه را معلوم کرد که هر یک
 از ما در نشان این بهر مرتبه از مجازات و محکافات رسد
 بر نتیجه اعمال لایق احوال خود رسیده و در کرمه الدین
 بقولون دنیا انما آتنا فافقر لنا بان میفرماید که عباد الله
 انما انتم که میگویند دنیا انما آتنا بوعبدک و و عبدک
 و معبودتک و مقربند بقدر معرفت بقصیر و را دای
 الخد حق عبودیت است لاجرم بلطفیقه فافقر لنا ذنوبنا
 معذرت می طلبند و بتین احوال طوائف مطیعین بگویند
 الصابرين و الصادقین که میفرماید چنانچه عملی از این
 سابقان شده در کرمه شهد الله ان لا اله الا هو و الاملا
 و اولوا العلم قائما بالقسط همه طوائف را مطمئن بسا
 که شاهد است خدای که غلط بر و روا نیست و ملائکه
 مقربین که واسطه در وصول به عارف شناسید مرتبه انبیا
 با ایشان جز خدا نیست و انبیا و رسل که اولوا العلم قائما
 بالقسط اند و محبان با نگاه کبریا و شاهدان جلوه جمله
 آثار و افعال و صفات از ذات کبریا و واسطه در حق و سما

و من و ما و کمال بر دین و در کام جان همه میرسد تا آن
 هم زل و خلل و همام و خیالات مامون کردند و در مصداق
 لا اله الا هو العزیز الحکیم بحر توحید موج میسازد تا
 خسر و خاشاک ماسوی از بر وجود بر کنار افتد و همه
 کامله نقوش شیوانات منشاء اعتبار افتد فاعبروا
 یا اولی الابصار و لا تغاروا انما انما تاسیلا نکردید
 بخواران الذین عند الله الاسلام بسا که این انبیا بشیرین
 افتد که حقیقه دین نزد خدای اسلام است که تسلیم خویش
 و حله امور خویش بخدای باشد و وفای عهد است که
 معفو است سلام است و اگر چه در عالم خلق اقرار بکلمه
 توحید و رسالت و ولایت است چهره روح این کلمه خویش
 را اطاعت نکردن و پیر و ان بشروان و راهنمایان در
 اطاعت کردند و لیکن هر کس بقدر طاقت و مرتبه
 خویش لاجرم دین عامه عباد الله پیروی رسل است و تسلیم
 خویش بحق و اطاعت او امر و براءت از نواحی و ادای دین
 مولى بخرج جوارح و مآل خویش است بر وفق امر او نعم
 دین و دیانت انبیا و اسلام انبیا است و دین
 دیانت خواص و رضای خویش بر وفق رضای حق دانستن
 در وجود و حله تعلقات وجود مستعار خویش و دین
 و اسلام خاص الخاص ادای جمله دین خویش است از وجود

و جمله تعلقات وجود مستعار و محی بودن ذات و جمله
صفات افعال و آثار خویش در ذات کبریا و صفات
وافعال و آثار مولای مدین و رؤیای صادق کل خویش
بر جمیع الواصله و رؤیت صحیح اشیاء خویش و غیر کاهی
و ما اختلف الذين اوتوا الكتاب از کتب معاولی قلم
خدا حق و باطل و کتب نفسی از عقول و نفوس مدبر
کلیات و جزئیات و مبین خیر و شر و نفع و ضرر این
نعمه مانعاً هم العلم بقیما بینهم و اختلاف نکردند ما توفی
باطاعت احکام شرایع در شرایع متین و کتب مبین الا
دانسته چه از طریق عداوتی که باید کرد و از دسترس
شرایع بیکدیگر کنند بعد از آنکه بین عقل و علم خدا و آدم
حقیقت همه آنها و لزوم عمل با احکام هر یک در عهد خویش
و از آن بود که انانی که حقانیت برایشان غالب بود
بصدوقه لا فرق بین احدین و سلمه غرق نگذاشتند ما
رسل و کتب نازل از حق و دانند احکامشان همه حق است
و نازل از حق است و بموجب کرمه و فضلنا بعضهم علی
بعض دیگر و فضل اهل حق و تکیه بر کمال نفس مقدس هر یک
بفضل انبیا و رسل بل جمله عباد الله بل جمله خلق الله بعضی
از بعضی تفصیل دریافتند و اکبر حقانیت ایشان را از
غش بعضیات نفسانی پاک ساختند و همه بروی حکم ربانی

درضا

درضای سبحانی معتقد گشتند و اختلاف نکردند ما توفی
بهر پروی عقل صحیح و تیز صریح در حسن منافع مقتضیات
عقل و منبیات روحانیات در دار الخلافه و تسخیر جمیع
وجود انسانی و قبح مضار مقتضیات طبع و روح حیوان
از غلبه میل پاکولات و مشروبات از قدر ضرورت و کافیه
روح بسبب میل بین پروی مقتضی تولید و تقویت
سنوات ردید و اخلاق در ذیل و اخلاق همی از غایت
باضار و انفعالات اشرازیاده از آنچه لایحه حفظ و خیر است
بدان در کماست و اخلاق شیطانی از مآلات و نتایج
الاعمال علم و تیز خدا داد دریافت مرآت نفع و ضرر هر
مرتبه خویش چه حکم کامله ربانی و در نسخه جامع انسانی
بسیب انکه مظهر کل و هادی سبل تواند شد و چلتش
بجمع الاضداد که تا مظهر لطف و قدر و عفو و انتقام و
توهم تواند شد و متعلق و بطلانیات بدان حکم تیز
که اگر بسبب غلبه مقتضیات روحانی مظهر نور و حکمت
و ستوحیت و قدوسیت و مرآت و رحمت تواند شد
بسیب اعتدال استخراج مقتضیات جسمانی یا مقتضیات
روحانی مظهر اجتماع تجلیات نور وحدت سبحانی و وحدت
غلبه سلطانی نیز تواند شد و از آن جریده که حکم
ربانی در وجود انسان رفته بغداد و بسا و دیگر مغربان و جمیع

و سیلهای طبیعی ظمانی نمودار کرده که بدان حفظ تن
و تحصیل نسل و حفظ نوع خویش کنند و بواسطه این اشغال
و افعال در حسن نظام ملک خدای دخیل افتد و در تحصیل
و در تحصیل علوم حسنه و صنایع و ارتکاب اعمال مستحسنه
ملکوتیان عالم خدای داد و وجود خود و غیر ترتیبی
تکمیل فرماید الله و خالصا مخلصا لوجه الله عباد الله کامله
افتد جمله اعمال و اشغال جسمانی و همه مرغوبات نفسانی
و سیلهای طبیعی اعمال و اشغال و مرغوبات و وظائف کرد
و جمله کارکنها و غرض در این عالم فانی و کالونی بود و کار
و مثمرات و اطلاق حیدر همیشه برقرار کرده و من یکفر
بایات الله فان الله سریع الحساب حکم کامله عزیزی
شفیع بر این لطایف و بدایع مذکوره و انواع حکم و صفا
مالایع و کمالی صی سلوک طریق نجات و خلاصی از کید
اعدایه عباد خویش نموده تا به تشبعت بان هیچ دشمن بر
ایشان نظر نتواند یافت و حجت بر کراهان و کجروان تمام
فرموده لاجرم هر که نظر باغوائی طاغوت دانست از ان
ایات باهر و حج ظاهر پوشیده طریق حق نکند و در سبک
باطلمه در آید پس بدین که الله تعالی سریع الحساب
و سریع محاسبه از ان زیاده تصور نتوان کرده که ان انکارا
مقارن نظر از حق پوشیدن بکار کنی ظفوت متلا و کند

و حق نظر و حجت از ایشان باز دارد و ان ناسپاس را
بطاعت باز کند و در تابد و بد کردار شوند و جمله کار
علی ناشایسته ایشان در نشانیت مقرون بعمل ملان
حالشان کرد و مقارن فعل بد و مناسبت این مجسم
شهد الله ان لا اله الا هو و الملائکه و اولو العلم حتی
قال سبحانه و اولو العلم و لم یقل و اولو الایمان فان
شهادت به التوحید لنفسه ماحی عن جبر فیکون ایماننا هم
ان عن و جعل عطف الملائکه و اولو العلم نفسه بالواو هو
حرف بعلی الاشرک و الاشرک هنا فی الشهاده قطعا
ثم اضافهم الی العلم لالی الایمان فعلمنا انرا و ان من
له التوحید من طریق العلم النظری او الضروی لاس
طریق الخیر کانه یقول و شهدت الملائکه بتوحید الله
الضروری من طریق العمل الذی لهم العلم و قام لهم مقام
النظر الصحیح فی الأدلة فشهدت بالتوحید کما شهدت
لنفسی و اولو العلم بالنظر العقلی الذی جعلته و عباد
و شهد الله لمریک ان لا اله الا اله و ان الملائکه
بما شهدت ان لا اله الا اله و اولو العلم کلهم شهدوا
ان لا اله الا اله افضل ما قلته و قال به قبلنا لا اله الا
فان الله سریع الحساب یح ای محاسبه بالعقاب عباد
فی الدنیا عاجل و بان یعاقبه بقسوة القلب و سواده

والمبعد عن الحق ونسيانه واستيلاء الشيطان في
سلطانه واجلابان يعذب بعضا بسبب الحجاب وشدة العقاب
ليس شهادة الله لا اله الا هو ان الله نعم كان بقاءه
وصفاته عالما وغارفا كما ينبغي منه لنفسه فتشهد بنفسه
وقبل القبل وكون البعد وكون الكون ثم خلق الملائكة
وكشف لهم ذرة من نور قدرته فالتبسوا من نور نور
فانصروا برأوا افعال العبدية فشهدوا به بوجوده
واذ لبسوا رسم مدته رسمهم في العبدية ولا حقيقة لهم
في الربوبية فرضى الله عنهم اهل رؤسهم الا حقيقة
وصفا ثم خلق الانبياء والاولياء وبرز لهم انوار جلال
ذاته في مصابيح ارواحهم قبل الاجساد بالحق الف عام
فطروها بنوره الى جلال جلاله وخبره فكنه عظمته و
كبريائه وخبره من عجز واعين شانه وعين وصده وشكره
لنفسه فخاطبهم الحق بنعت تعريف نفسه لهم فقال است
بريكم قالوا بلى بلى شهدنا فشهدنا بالمعبد قراهم في عمل
المخاطب فشهدوا رسم التعليم لان حقيقة رسم القديم
والفرق بين شهادة نوح ادم من اهل العلم والملائكة
ان الملائكة شهدوا من حيث المعين واولوا العلم من
حيث المشاهدة وايضا شهادة الملائكة من روية العظم
وشهادة العلماء من روية الجلال لاجل ذلك يتولد من روية

المؤيد

المخوف ومن روية العلماء الرجا وايضا شهادة الملائكة
من روية الافعال وشهادة العلماء من روية الصفات
وشهادة العلماء بالتفاوت فشهادة بعضهم من المقامات
وشهادة بعضهم من الحالات وشهادة بعضهم من المكان
وشهادة بعضهم من المشاهدات وخواص العلماء يشهد
برأيت ادراك القدم وبروز نور التوحيد من جلال
الوحدانية فشهدوا بهم متفرقة في شهادة الحق لانهم في عمل
المؤمن روية القدم وقال ابو يزيد واعجب من يذكر الله
وهو متصف بشئ من صفاته وقبل الشبلي لم يقل الله
ولا يقول لا اله الا الله فانشد شعره ثم قال فقد
ثبتوا فاذا استحتم العبد ما ذا يغلب ثم قال
وهل يبقى الا ما يستحيل كونه وهل يثبت الا ما يجوز
ان الذين عنفا الله الاسلام الاسلام الرضا برأى الحق
وامضا قضائه وقدره بنعت استقامة السر في البيان
وقلة الاضطراب الظاهر وخبره لان المحبة وقت
نزول النبوة والمحنة وقال ابو عثمان ان الدين مما سلم
لك من البديع والضلالة والهواء وسلمت فيه من الرأى
والشهوة الخفية ورؤية الخلق وتعظيم الطاعة وقال
الاسام الهام العام جعفر الصادق عليه السلام لم يكن اسلام
العبد على معرفته النعم من الله والتوكل عليه والسليم لانه

علی اسم اسلام لا حقیقتی فان حاکمک پس اگر خصوصیت کنند
 با تو ای محمد اهل ملل و اجناس باطل با تو کنند یهود و نصاری
 و مجله حاجدین و مشرکین **فَقُلْ اسَلِّمْ** و ترجمه پس بگو
 در جواب ایشان تسلیم کردم تمامی وجه و تو چه خود را بخوا
 و روی دل و عقل خود را بچسبیده است اسلام اخباری که در هر که
 هر چه با هر حکم پروردگار باشد در جمیع امور کارکنان و تم
 و خود و مجله ماسوی الله از کار فرمای خویش عز و دل شام
 زمین آسمان و زمین و بیرون من همین کردند **وَقُلْ**
لِلَّذِینَ اٰوَلَوْا الْکِتَابَ و بگوی مریود و نصاری که اهل
 کتابند و الا مین که مجله ام باطله باشند از مشرکین
 و گفته اند که چون ای بعضی عای بود چه عرب جانق که او اهل
 کتاب باشند و احکام کتابی از کتب ماسوی هل نکند اطلاق
 اقی بر ایشان کنند **اَسَلِّمْ** ای شما نیز اطاعت امر حق و پرورد
 ده روان حق میکنید استقامت است بعضی امر **فَاَنِ اسَلِّمُوا**
فَقَدْ اَسَلَّمُوا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد
 کردند پس راه یافتند مقصود و از بادیر هلاکت سالم
 برآمدند و بوصول مقصد اصلی فایم گشتند **وَاَنِ**
تَوَلَّوْا و اگر اعراض از اطاعت کردند و تسلیم امر پروردگار
 نکردند **فَاِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلَاغُ** پس بر تو با عهد همین بنما
 رسانید دست و پس **وَاللّٰهُ یُبَشِّرُ بِالْعِقَابِ** و حق تعالی

مجموعه

بشارت عباد و مراتب هدایت و غوایت ایشان و اگر
 بداند در یافت خطاب عام این آیه که برادر انتفاع خطا
 خاص این نیز بهره خواهی بسا که بعد از بدبرد این اندیشه
 ناقص ترانسیب از آن روزی کرد **فَاَنِ حَلَجُولُکَ**
 پس اگر ساز غتر نمایند با تو ای خلیفه خدای در روی زمین
 و مخلوق از آب و طین و مقتضیات روحانیات و جنیاتیات
 بقعه وجود تو و مقتضیات روحانیات و جنیاتیات
 عالم افاق از ملکوت السموات و الارضین و اشخاص
 ملکی ایشان از هیات کل افلاک و اجسم و اشخاص عینا
 و موالتید در آنکه ملکوتیان بزبان حال بگویند که
 ما شرفای مطاعیم و ملکیان کارکنان مطیع اند
 ای کارکن لطیف خیر و کار فرمای قوم اسیر باند ملک
 این طفیلینا نرادر کار ساقی و ملکیان سفاحی ان کرد
 اگر روحانیان که صانع قدر بر مجوس ما کرده تا آمد بر وجود
 و برین باشند باید همگی فیوضشان در تنظیم و برین
 حاضر نمای **فَقُلْ اسَلِّمْ** و ترجمه پس بگو ای
 کارکن ماسوی کار فرمای ایشان تسلیم کرده ام روی دل
 و جان کار فرمای ملک وجود خویش مر خدای و بموجب
 امر جهان و جان مطاع او کار فرمای ملک وجود خویش
 و مجله محکومان خویش در عالم افاق و انفس بقدر نصیب

منصب خلافت در ملک خدای میگردم و بموجب
او ناهی میگردم چه اگر مقتضیات شمای روحانیان
بنمای در کار اتم عالم طبع مختل گردد و در مرتبه خلقت
خویش مجبور ماند از خروج معارج بحد و نهایت ترقیات
خویش محروم گردد و اگر تابع مقتضیات طبع بنمای گردد
از اولیغ فیوض روحانیات عالم و آدم بی نصیب افتد
و قل للذین اوتوا الکتاب و یکوی مرد و حیایان را که
نازل شده بر ایشان آیات حکمت ربانی و علامات قدرت
سبحانی که ازان دریابند بقدر مرتبه خداداد خویش
امر را کون و میگون و الا تبکون و پس اودان نسخ وضع
و بجزای از بدایع قدرت و لطایف صنعت که ساکنان عالم
طبع ظلماتی و مجوسان عالم صور جمالی باشند و اسلم
ایا شما تسلیم میکنید خویش را بکار کنان حق و در حق
با طاعت امر حق تا هر بر وفق ^{رضایت} ملک مختار تمام عباد گردید
و فرموده اند استغفار است یعنی امر و لیکن در این مقام
فرقیست میان مخاطبین عالم افاق و انفس چه در این
خطاب و امر بجا حدین و تیردین بعالم افاق چون انبیا
نصیبی از عین و دریافت حواله شده نصیب از مجازات
اطاعت و تمامی مکافات مجید و معصیت بد ایشان ^{مستحق}
و خوالفت و مجازات و مکافات کارکنان عالم انفس ^{مستحق} کار

عالم انفس را جست جبر بان شایر که دیت تقصیر و اضر
دوی العقول بر عاقله است که سالکان ایشان اند مجازا
و منافع اعمالشان نیز نصیب کار فرمایان ایشان است
فان اسئلوا فقد اهدوا پس اگر مبیحا سئلوا
کار فرمایا و قوت اسلام او کار کنانش بر استی و در حق
بکار کنی حق در آمدند پس تحقیق هدایت یافتند و چون
بقصود از خلقت خویش و واصل شد کار فرمای ایشان
بشرف وصول بقام رضای مولای خویش و ان تولوا
و اگر با قوه اسلام کار فرمای و عزیمت قوی جوارح و احوال
ظاهر و باطن شخص یا اذوات پیرونی موقوف علیه ادا نمایند
از عبادات بسبب نقص خلق یا درود و امراض و عوارض
عاجز آیند فاما علیک البلاغ پس بد رستی که بر تو
همین رسانیدن عزیمت صادق است و ادا ای هر عباد
با اذوات موقوف علیه ادا یان و پس پس اگر بسبب عجز
و ناتوانی خلق یا حاد ثرواتی عارضی اذوات مؤدا نشود
یا نتواند بر عید مکلف جمعی نیست والله بصیر بالعباد
ولا یكلف الله نفسا الا وسعها قل اللهم مالک الملائک
چون جمله تأییدات ربانی و خطایهای فراقی بجا نهد
بر رسول خاتم شده بهداشته اوص نیز شده اگر مقارن تلاوت
این دو آیه گوید این اندیشه نمای رجایان هست که

مطلب بیکانه نباشد بکوی ای طالب رستگاری محتاج
بددکاری یا رخداوند و ای مالک الملك توفی الملك
من شأه میدهی هر ملک که خواهی بجز که خواهی و بخواهی
الا انکه بسجود خود را خواهد و بسجود خود نتواند خوا
الا انکه ترا خواهد و غلبه خواهش تو او را از خواهش نفس
و هوایا زدود و بمن ایمان بغیب وعد و وعید صادق
طبع بر شایع وعد کاذب طاغوت بکار و از وعید باطل
هم ندارد پس نظر عنایت تو بمن بنامت ای انسان لحظه
لحظه سکون و الطینان قلبشان زیاده گرداند بصدق
وانزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایما ناعم ایما
و قد جود السموات والارض انما مر لطف و قهر و کان الله
علیها بالقصر والعلو لئلا یؤمنوا والمنافقین والمشرکین
حکما علی طریق مجازاتهم و مکافاتهم لیدخل المؤمنین
المؤمنات جنات الاربعه جنه الغات و جنه الصفات
و جنه الاعمال و جنه الاثار التي من نعمتها الانهار العلم
و المعرفان والعشق والعبان لاجرم انکه از تو شد و از
خواستی ملکش را بتصرف او دهی تا بکدام جنه در سلوک
طریق رستگاری در کار باشد و از دهر فی طاغوتیان
مصون افتد و کار کنی جوارح او که کارکنان ملک و بند
جن بفرمایند و حانیان و مقتضیات رقیات ملکوتیا

بسی خوار رحمت رخصت
در پیشان کار دارد

وی نباشد و ملکوتش کار فرما و کار کن نباشد الا برفق
مقتضیات جبروت موصول فیوض جامعه لاهوتی بعالم ناسوت
و تفرع الملك من شأه و انتواع میکنی ملک و حکم را
هر که خواهی از ملوک او و هر چند مقتضیات طبیعی
غالب باشد یا مشتهیات نفسانی او غلبه کند بمن حفظ
مقتضیات طبیعی زیاده از قدر کار کنی مولی و تکمیل روحانی
حکم خویش بر شخص جاری نتواند کرد که خارج شدادی
یا بغلبه خواهش نفس در معصیت افتد و نیز از تراغ که
حکم را فی غدار نابکاری را که والی امر خویش طاغوت کرد
روی از کار کنی خدای و پیروی رسول گردانند باشند
از توفیق یافتن بعمل خیری و کار فرمودن جوارح خویش
در ان عمل خیر که بر سبیل اتفاق او را میل بان عمل عارض
شود چنانچه نابکاری بطبع دنیائی باعث قتل مؤمنان
یا هتک و غارت مؤمنان بنوعی که خدای حرفه خویش کرد
باشد و از قساوت قلب و اغوای شیطان بدین مشغول
باشد اگر بتقریبی اراده ساختن مسجدی یا زبانی با عمل
خیری دیگر کند توفیق نیابد و جوارح او در اراده ان
عمل او را فرمان برداری نکند و تفرع من شأه و تفرع
سیکرة انی هر که را میخواهی تاجر و غلبه نماید تو طریق انسانی
مدلها و خواهرهای دنیوی و اخروی و صوری و معنوی

مناسب حال و مقام اند و مسدود میگردد و نازل نشاء
و خوار و بمقدار میگردانی هر که را میخواهی و نخواهی عن بر
الا انک میخواند خود و مسلمانان باشد و سازنی دلیل که
انکه بدخواه خویش و عباد الله باشد بیدک الحیر و اجرائی
جله این احکام متناقضه و انار متضاده از جلوه قدیره
کامله نمود در عالم خیر محض و محض خیر است و هر شر و فساد
که در عالم نمودار است از نواقص کونه نظری و کجروی عالم
جهان نظری کونه بینان از جلوه این اسرار غیب درین عالم
کون و فساد پرورش و شور و دود تواند آمدن تواند بود
که چون عرض از خلقت عالم جلوه مخیر جامع ادم است
و جامعیت مظهر خیر نموداری جلوه صفات متضاده از
لطف و قهر و عفو و انتقام و فهم و صورت نه بیند که اجز
حکمت کامله صانع خیر اختیار فعل و ترک و ارتکاب
خیر و شر و انصاف نفع و ضرر بد و داد و او را مامور بر کار
خیر و انصاف نفع و منع از ارتکاب شر و انصاف ضرر است
تا بین امتناع نفس از شهوات و جبرش بر ارتکاب اوامر
و مجاهدات بلیغ اختیار خویش داد و جمیع امور موافق
اختیار مولی و کار فرمای خویش کردن که توفیق عبادت
از انت از اصناف موجودات ممتاز کرده و لا جرم با
بر جبر عباد بر ارتکاب خیر است و اجتناب از شر و انصاف

مجموع ندارد و فعل و ترکشان در اعمال با اختیار خویش
گذارد و بایدین حکمت با اختیار خویش ارتکاب مصالح خویش
و غیر کند و اجتناب از مفاسد و اضار را بر خویش کردن
ما جور ناجر و مجازات عظیم گشته از جمل مخلوقات که طوعا
و کرها مطیع اند و بمقتضای خلقت در کار کنی خویش مجبور
ممتاز کرده و بر خلقت خویش کار گشته از سر تخم این
ای که میگوید انک علی کل شیء قدیر در باید که با انک
خالق رؤف و رحیم بعد و م ابتداء او باین مخاطره و مهلك
حکمت در ابتلای او چیست و تواند بود که حکمتی از
حکمتهای لطیف جبر و نکتة از نکات سایه کونه توهم الخ
اللیل في النهار و توح في النهار في الليل ان باشند که
بنده آگاه ببدایع صنع آله جل سلطان نمکود که یکی از
لطایف حکمت کامله توای صانع بصیر است که خیر را در ج
کرده در عالم حسن و صورت شب را در آورده و در روز
و در آورده روز را در شب در فضول از بعد سینه
درج کردن و در آورده فی حسی و صوری درج کرده و در
آورده در عالم عقل و معنی شب ظلماتی تعینات و تحسینات
را در روز نورانی جلوه نیر اعظم و نور الانوار سبحانی تا
جله عالم و عالمیان نمودار گشته درج کرده و در آورده و جلوه
داده نور تجلی ذات کبریا و حقیقه الحقائق را در شب ظلمات

تعبات و تشخضات تا سر آسار اشک داشته
الحی من المیت و یخرج المیت من الحی وان مالک الملک
که بیرون می آوری در نظر حق بن عارف جلوه حقیقه
الحقایق هستی مطلق را از نیستی تعبیات و پیرایه
نیستی تعبیات مظاهر از جلوه شیوات ظاهر و در
سن نشاء بغير حساب و روزی میکنی هر که را میخواهی
حساب جبر بوجوب حدیث قدسی گفت کنز الحقیقات
ان اعرف الحديث انرا که بفضل و رحمت خود خویش
و خدای شناس کردی محبوب تو شد و مقصد و قوت
اجبته گفت له سعد و بصره و لسان و یمن فی سمع
و یمن و بصر حق بیند و شنود و چون حق بیند جز حق بیند
و چون حق بیند و شرف خطاب فی بصر حق بیند
اعتباری در جلوه حقیقه باری نعم و تقدس یا و خطا
مأدیت از دینیت و لکن الله وحی کرده و این روزی
حسابت جز به بی نهایت حضرتشان بارگاه و محراب
دیگر نیکوکاران و مطیعان در دنیا و روزی ایشان
از اعمال حسنه هر چند زیاده باشد بمقدور من جاد
با حسنه فلن عشر امثالها الی سبعه و یزید من لیسوا
معدود و فانی است و در آخرت محدود است بخود و
واقسام نعمت و اگر جبر بدست و جبر قار با زان

قار

قار خانه عشق و در باجستان هستی خویش و هر دو جهان
قاعدان عند ملک مقتدر را مصیبه از روزی حساب
و تواند بود که بعد از ندرت در باجستان مفسرین رضوان الله علیهم
در این کلمات مجید پنهان فرموده اند و عبور بر فقراتی که
این نادان تالی آن کلمات جلیل بقلم آورده مقارن نگوید
ان باین اندیشه نیز جمله فقرات انرا نموده و میان یکدیگر
سازند قل اللهم سالک الملک بکوی محمد بن سجاد
و ای پیر و نیکوکار او بامر پروردگار بار الهی عطا کنی
هر نصیب از ملک خود بهر چه خواهی هر مخلوق خویش را
هر مرتبه تصرف در هر چیز خواهی میدی مثل نباتات
مملکت جادات و حیوانات را مالک نباتات و انسان
جمله این ممالک بادی که مالک عطا فرموده که حکم رانی
هر یک در مملکت خویش بقدر قابلیت خدا داد تواند
و اگر نیکو تامل کنیم راه حکم رانی جمله این سلاطین بر یکدیگر
بجست تفاوت مراتب و درجات و خلقت همه را میسر
فرموده چه در سر خلقت ظن جادای بکار کنی و مع نیای
و روح حیوانی و انسانی حیر و سلطنت و حکم رانی در
این ممالک مکنون و مستور است و طبع لطیف جاد
را که از عالم ملکوت بعالم ملک فرستاده سلطنت و
حکم رانی سفلیات عالم ملک با و کرامت فرموده با قار

برونازم

بهر چه

محل روح نباتی و حیوانی بل کارکنی لایق روح اقدس است
 فرستاده بدلیل شود جمله این مراتب از او چون حکمت
 کامله ربانی مقتضی بر وزن اقدس چه هرگاه متعالی از
 دکانی براید معلوم شود که در او چه ممکن بوده همچنین
 نبات را جلاله ملک جمادی حجب ظاهر منزه است و تصرف
 در وظاهر خواص تصرف در ملک حیوانی نیز در وی
 و مستور است بدان دلیل که بالاخره ماده اصل حیوانا
 که نظیر است و جزو اخر غله موحده ایشان غذاست که
 اصل آن از نباتات یا مستول از نباتات است و جزو اخر غله
 مبقیه حیوانات است نیز از نباتات است و هر تصرف که
 در استکمال این مواد در کار است بجهت کامله و رب
 الابرار و مسبب الاسباب از خواص سلطنت روح
 نباتی در ایشان نمودار میگردد و برین قیاس است حال
 حیوانات که حکم و تصرفشان در مالک جمادات و نباتات
 که فرود مرتبه ایشان است ظاهر است و ملک خود تصرفشان
 که قابلیت تصرف بالقوه ایشان باشد جنانچه مذکور شد
 در مرتبه فوق خود که انسان است و لیکن تصرف
 این سلاطین سبحانی و حکم دانی این حکام ربانی در عالم
 مخصوص ظاهر و مستوره خود و غیر نحو سبب از لطافت
 و حکمت که ادراک بگوئی تصرفشان بر لولوا الالالباب

و از کجا

و از کجا نیز مخفی است با آنکه تصرفشان بدین است لطیف
 غیر شایان تصرف در جمادات داده که با بداهت
 آنکه خاک ملک و سنگ با قوت و قیروزه و آب و هوا و باد
 میشود هیچ محقق و مدقق ندانند که چون میشود و نبات
 در نظر حصی هم بینندگان کندم و جو و کل و کجا و اشجار
 و ازهار و انما از خاک برآیند و پیش چشمان برخود
 بالند و در هر چند روز خلعتی دیگر پوشند و نامی تازه
 گیرند و رنگ و بوی و خاصیتی دیگر پیدا کنند تا هر
 یکمال مرتبه خود رسند هیچ حکمی باریک نظر و هیچ
 دانایی از همه چیز با خبری بجز کونکی سیر و کیفیت تربت
 آن ائاد بر و بره سجاده و بقع عایق و المشرکون و کینه
 ذامه عایلم المؤمنون و عن کل ما یعلم و ینهم و ینذکر
 در نظرت خاک غذا و در هیئت غذا رک و پی و گوشت
 و استخوان و صفرا و سودا و خون و بلیغ کند اسانده
 چون کند در حضورت در دلیک خاک طعمهای کونه
 کون دیزد و تونه بینی و از خم افلاک الوان مختلف
 بر صخره خاک بنزد و تو ندانی برك و بار از دلیک خار و
 ترش و شیرین از دلیک تاک پدید آورد و بود و تار
 از دلیک رشتن نمود و سازد اند لطیف لایبشاه این معنی
 داد و در مری از موزا میر قبل اللهم مالک الملک اشأ

بد ریافت این لطیفه تواند بود و گویند توفی الملك من تشاء
 وتترک الملك من تشاء وتغن من تشاء ویکدل من تشاء
 نیز از ادای روض بکانه نیست که در آغاز نقل قل الله تم
 مالک الملك مرقوم شده سبحان الله مالک الملك در حکم
 کاسلش که از همان راه که عطا فرموده انتزع نیز تعبیر کرد
 مثلاً چون ملک جاد بصرف قوه نیانی داده سلطنت
 و حکمرانی و ادب و جاری ساخت انتزع ملک حکمرانی
 طبع از طبع بدان سبب شد که روح نیانی خاک و آب
 بالطبع مایل بر کوز و تسلط روح نیانی با وج و سمیت و فت
 حرکت سفر نماید و چون سلطنت مالک جاد و نبات
 بر روح حیوانی تفویض شد همان مایلان بر بستی و هم
 ان زمین گیران و پابر جابان ملک حسی را بر تسلط
 خلق روح حیوانی بایشان جبر از جای خویش بر کند و بجز
 تری بهر جای خواهد برد و ان صایم الدهر جاد را افط
 فرماید و ان قائم الليل نبات را بر بستر راحت خوابانند
 و چه بوالعجب است که از همین راه که انتزع ملک طبع از سلطان
 طبع و ملک نبات از روح نیانی شده بود منصب حکمرانی
 طبع در ملک نباتات و تسلط روح نیانی در ادب السلطنة
 روح حیوانی مقصور میگردد جبر همان خاک و آب افتاده
 بدکم غلبه خدا داد و خلعت مجده بصرف و حکمرانی در عالم

بنام

نباتات کند و سر بلند میاید و ان بی بضاعت بالفعل
 بمن قابلیت بضاعت کاسله بالقوه خلقت خویش را
 و کثیر المضاعفه کردید که شاخ و برگ سایه گسترده که از
 خوشبوی و خوش نظر و کاه میوه و ثمر کرد و بسیار که
 فیض سقا از سر کار و لطایف بهمان و اشکار را بجز کرد
 بمن نزول دار الخلافة انسانیت و همین نظر و دیگر نظرها
 لطیف سیر عطا یا و انتزاعات حکیم خیر کن تا کون که نظرها
 ضایع و بدایع بر تو مشکوف کرد و بعون الله و حسن تأمل
 جبر از بند بر توانی دریافت کرد و همین عطا و انتزع عترو
 ذل نیز تعبیر است که از باب عطا یا عزیز اند و فرمان روا
 ملک حکم مالک الملك و از باب انتزع ذلیلان مستحق
 کافور مایان و از همین راه ذل ذلیلان همگی عزت عزیزان
 با آورد جبر از همان راه فروتنی و فرمان برداری و عزیزی
 غنائم ملک داری و فرمان رواهی و سروری می یابند
 جنانچه مذکور شد فیبارک الله احسن الخالقین بیدک آید
 و این مذکور است هر منوط بید اقتدار پروردگار است که
 هر چه او می کند و کرده و خواهد کرد همه خیر و صواب است
 جبر حکیم خیر و صانع بی نظیری که از این بخش عطا و انتزع
 من عز باشد هر که در عای او حسن و همه افعال او جبر
 اتک علی کل شیء قدیر قادر بر کمالی که هر چه خواست و خواهد

بهر که و هر چه خواست و خواهد دهد چنانچه بر حکمرانی و
 ملک داری مالک افزاید و از قدر و مرتبه و حکمرانی و ملک
 داری ملوک کاسته نکرد چه اگر اجزاء لطیفه شجره
 اجزای خاکی و آبی مخلوط بخوش بجانب علو برند اجزاء
 کثیفه شجره را اجزای آبی و خاکی بجانب سفلی و طرف مرکز
 خاک کشانند و در نیمه هر طرف از اسافل راه پائینند
 به در مرتبه ملوکیت جمادات مروج نیای بر ملکیت و
 سلطنت او که در مرتبه جمادی داشتند افزاید چنانچه
 مذکور شد محقق است که بر هر شیء صاحب نبات اقتدار
 توجع البتة في النهار وتوجع النهار في الليل و چنانچه حکمت
 کامله خود شب ظلمانی عالم ملک در روز نورانی و روز
 روشن او در شب تادیک او در آورده بلطف شامل خود
 در عالم ملکوت شب ظلمانی غذای حیوانات که قابل اجل
 پرتو نور پاک روح حیوانی بتر اعظم روح انسانی بود در
 روز روشن وجود حیوانی و انسانی در آورده و روز روشن
 روح حیوانی و انسانی در شب ظلمانی نطفه ایشان در
 آورده که چون بقدره کامله خویش آن نطفه را در عوالم ظلمانی
 مضغیته و علقیته و حیثیته و غلیظه پیرزوده قابل
 تعلیق روح بدو شد بتر اعظم روح حیوانی و انسانی در آورده
 یا در شب نیستی حقیقی تو بر روز هستی حقیقی در آورده و در روز

هستی

هستی حقیقی تو شب نیستی حقیقی در آورده و بدین فسق
 این شب روز حقیقی نفس الهی در یکدیگر در آورده
 و تخرج الحی من الميت و بیرون می آوردی جمله زندگان
 از مردگان چه جمله حیوانات از نطفه برآمدند و نطفه
 از لقمه و طعمه و لقمه و طعمه از نبات و نبات از خاک و آب
 که مردگان بساط جمادات اند که حکمت کامله و بیلا در باب
 ایشان از حیوة بخش و مظهر دینیت کرده و تخرج الميت
 من الحی و بیرون می آید حکمت تو مرده فصلوات از
 زندگان حیوانات یا اخراج میکنی و دور و پیکان بسیار
 مرده جمعی از روح زندگان و حیوة بخش ایشان یا
 بیرون می آوردی زندگان و هستی حقیقی را ازین مردن
 و نیستی حقیقی و مرده کی حقیقی را از زندگان حقیقی چه تاسا
 ازین حیوة حیوانی و زندگان حسی نمید شاهد حیوة
 ابدی و هستی حقیقی در بر نگیرد و اگر این هکلام این
 ساجات کند پیکان مقام خواهد بود الهی چون حکمت
 کاملات هستی در نیستی و نیستی در هستی بقیه فرموده
 و هر کس بقدر اکتساب نیستی از هستی برخوردار است
 نیستی جاویدم ده تا از و بهره حیوة ابدی که در ترفیع
 من تشاء یغیر حساب و روزی میدی هر که را خواست
 بغیر حساب و تواند بود که این روزی بیرون از حد حساب

٢٨
 وروى ما حيان مطلقا في بحر محيط وجوده واستغفر
 بل استهان كان بحر سكون وجوده ديكروم تاجين النعم
 وصال نرسيد شايدهموى زانجا بحساب در توان كره
 ليكن واصلا ن باكل النعم وصل واصل بغيره بدون ادسا
 جدي نهايت حضرت ان باركاه وسير في الله هو كرسى
 بكرود واكر بعد از ختم اين آيه جليل اين مناجات نايد
 مناسب خواهد بود اللهم ارزنا الحكمة واتنا معرفة
 الاشياء كما هي كما رزقت واثبت الدين وابرههم والارزاق
 وداود وعلمنا بناو بل الاحاديث كما علمت يوسف واثبتنا
 ببركة استجابة تلك الدعوات الى مقام محبوبيت قربانوا
 وارفعني درجة بعد درجة حتى تصل الى مقام قرب مجي
 الفرائض المحمدي وآله المعصومين واحشرنا مع النبي محمد
 وآله الابوار في الحيوة وبعد الممات واستهانك ذاق
 وصفاتي وافعالى بذاتك وصفاتك وافعالك وثبتنا
 خطاب ما رسيه اذ رسيه ولكن الله دى حتى يمتا نعم
 الكاس له بصير مرفقا بغير حساب بفضلك يا ارحم
 المقلين تجمع توفى الملك من تشاء حتى وان ملك ام
 من العلم وهو ما اعطاء من العلم للمؤمن المقلد الجاهل
 السعيد في الدار الآخرة وتنزع الملك من تشاء وان
 ملك افضل من العلم فيتم من العلم الغير المؤمن الذي

هو اهل المناد وتغز من تشاء ذلك العلم وتذل من تشاء
 بانزع ذلك العلم منه واعطاء هذا العالم جمل المؤمنين
 المقلد فان الحجة ليست بدار جمل والثنا لا يقبل العلماء
 يس قل اللهم مالك الملك خص الله نفسه وماله
 الربوبية وانزله الملك والملكوت والجبروت وملكه
 قدوم وهو موصوف في الازل توفى الملك من تشاء
 يعني حرف المحبة بخلية الكرامة ونعت الطهارة عن الاكوار
 وتنزع الملك ممن تشاء ملك العبودية وعرفان الربوبية
 ممن تشاء من ليس له استعداد المعرفة وتغز من تشاء
 بالانس والشوق والعشق وتذل من تشاء بالخذلان
 والحرمان وقد حقائق القرآن وقاله الواسطي قوله
 توفى الملك من تشاء طوبى لمن ملكه قلبه وجوارحه
 يسلم من شرورها وقال الشبلي طوبى الملك الاستغناء
 بالمكون عن الكونين قوله نعم توفى الليل في النهار وتوفى
 دخان البشرية في سلطان صفاء التوحيد وايضا تلازم
 ظلمة النفوس في انوار الارواح وايضا في ظلمة الطباع
 في صفاء القلوب وايضا خرق سجون الليالي الجوان
 بطلوع شموس العرفان وايضا خرق حجاب الحد وشبهه عند
 ظهور سناء قدس المصدي وايضا ترفع قوام الملكوت حين
 تبرز انوار جبال الجبروت وتوفى النهار في الليل حين كسفت

شعر المعرفة في منازل الشجرة وتخرج الحق من الميت
 ای تخرج اشیاء افوار المعرفة بکشف جمال المشاهد
 من القلوب الميت بتواتر الفترة وايضا يخرج المعارف
 العاشق من العالی العاقل ويخرج الميت من الحق
 ای العالی من الولی الحق بالمعرفة ومشاهد خالی الخلق
 ویزدق من تشاء بغير حساب ای من هن المقامات
 المختلفة بغير دونه ولا تدبر الانسان لا یجد المومن
 الکافرین اولیاد من دون المومنین چنانچه عنوع اند
 مومنان عالم کبیر وعالم افاق از مودت با اهل کفر و نصا
 بالایشان ممنوعند مومنان و تقصیر حق کنندگان مجبور
 تخلق باخلاق الله و اخلاق عباده الله علی صبیح و عالم
 صغیر و نوحه جاسعه انسانی کردوست دارند اخلاق
 در زبانه نیز چنانچه اخلاق حیدر دوست دارند از راه دنیا
 بل منتضیات طبعی و جسمانی نیز از ایشان کامیاب گشتند
 یا از طریق عرفان بآنکه محاسن چه مقدار سودمند است
 و بذایله در جبر مرتبه از اضرار و افساد است بالایمان
 بحسن محاسن از پوشندگان نظر دوستدارند کافران
 و فرمان برداران خویش از حق و حقانیات احتیاج میکنند
 و ایشان را دوست گیرند و بفرمایش ایشان عمل کنند
 و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء و هر کس از طوایف

ام اختیار کند فرمانداری طغوتیان عالم افاق و انفس
 پس حق نعم او را بآن غداران باز کند و بر تاقید زانو
 حق و فرمان برداری طغوتیان از مرتبه خدای بی بهره
 کردند (لا ان تقوا منهم ثقاءة من کسان کراشا
 را عذری سمع در مراعات آن پاسداری و متابعت
 غداران افاق باشد که از بیم قتل و هرب و استیصال
 بالایشان معذور و تقید کنند و طریقه مودت بالایشان
 نمیش کنند و مراعات حق و بنداری بسبب ضعف مزاج
 در عالم انفس نمایند از بیم خراب بدن و تعطیل حواس
 و خلل در کار حق پروردگار و یحذرکم الله نفسه
 و حذر میفرماید شما را خداوند از غایت رافت و رحمتی
 که بشمار دارد از محظوظ و عذاب خویش چه اگر شما از فرط
 نادانی نقص خویش را ضعیف شوید پروردگار مشفق و بخشن
 شما را ضعیف نشود و او را بگوشتها و تمهیدات شما را از
 دنیان و نقص خود حذر و امتناع میفرماید و اگر سیران
 حکمت آگاه نشدید و از ثمره آن خود را بی نصیب کردید
 طلای منشوش وجود ناقص شما را بکوزه محظوظ غدا
 خویش برده بگذارد و چند آنکه مناسب خارج آن گذرد
 معاصی باشد و لایق سکر قبول شاه کرده پس از کوره
 گذار بر آورده بسکه قبول زمین سازد و لا اله الا الله

ونجدوا نذاست ياذكشت همد و همد اوقات در جمع
 جلب منافع كوين و دفع مضار نشاين از حضرت كبريا
 اوست پس ولا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء
 اى لا يصح العادى الجاهل ولا المخلص المرافى ولا المؤمن
 المتبع المتكر ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء
 اى لا ينال من الله درجة اهل محبته وقرينه ومعرفته
 ويتخذكم الله نفسا حذرا صفياء بالفراق عن محبته
 بسبب محبة اعدائهم و هذا التعريف يربى خواص المحبة
 في قباب الشفقة واسئل بهذا عليهم نقاب الغيرة
 حتى لا يريهم احد سواد والله رؤوف بالعباد مشفق
 باولياءه و اهل طاعته بان يسترهم عن اعيان الفضلة
 والجملة و اكرمهم بمحبة اهل التوحيد والمعرفة وبسط
 لهم بساط الشريعة والحقيقة قال الواسطى تحذركم الله
 نفسه في دعوى اتيان الشئ من الطاعات اذ فيه جذب
 الربوبية وقال حمير وتحذركم الله نفسه خطاب
 للذكابر والله رؤوف بالعباد خطاب للاصاغر والله
 الواسطى ان يثبوا انفسهم بنفوسكم ونعمة القديم عليكم
 باحر الكم الحذيقه ان تشوا الاذليد بالاخيرة والربوبية
 بالعبودية فان الاصل اسم من الغزق وانا العبودية
 انما ظهرت بالربوبية قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني

بجكم

بجكم الله اى قل ان اذعيت محبة الله وانتم صادقون
 فيما اذعيت فاتبعوني فاني سيد المحبين ورئيس الصديقين
 ومقدم المرسلين وقدوة المريدين وحقا اذعيت محبة
 المملكات وغوامض طريق النجيات ودقائق احكام
 المشاهدات واسرار لغات المدائن وارشدكم الى
 احسن المعاملات وافضل الطاعات واعلمكم حسن
 الادب ونفائس الاخلاق الى المآب لانه قد كوشفت
 باسرار المحبة واغوار القربة وان متابعتي حقيقة شكر
 محبة المحبوب واذا شكرتم الله بما بعثني فاذكم الله محبة
 ومعرفة قال فاتبعوني بجكم الله وقال لمن شكرتم
 لازيدنكم وحقيقة المحبة عند العارفين باحراق القلب
 بينان الشوق وروح الروح بلذ العشق واستغراق
 الحواس في بحر الانس وطهارة النفس بعبادة القدس و
 رؤبة الحبيب بعين الكل وغمض عين الكل عن الكونين
 وطيران السر في غيب الغيب وخلق الحب بخلق المحبوب
 وهذا اصل المحبة واما فرع المحبة فهو موافقة المحبوب في
 جميع ما يرصاه وتقبل بلائيه بغير الرضا والتسليم وقضاء
 وقدره بشرط الوفاء ومتابعة سنة المصطفى ص واما
 ادب اهل المحبة الانقطاع عن الشهوات واللذات
 والمساورة في الخيرات والسكون في الخلو والتمسك بالمرأيا

واستنشق نغصات الصفات والنواضع في المناجاة و
 الشروع في التواضع والعبادات حتى صاروا متصفين بصفات
 الحق ومنورين بنوره بين الخلق قال الله تع يقر العبد
 الحق بالتواضع حتى كنت له سمعا وبصيرا ولسانا ووداعا
 المحبة لا يكون الا بعد ان يرى الروح الناطقة بعين السر
 مشاهدين الحق بنعت الجلال وحسن القدم لا بنعت محبة
 معلومة وحقيقة المحبة ما اعلنت فيها بين الحب والجيب
 شئ دون المحبوب وذلك ان يزيد احببت الله حتى
 نفسي وانقضت الدنيا حتى احببت طاعة الله وترك
 سادون الله حتى وصلت الى الله واخرت الخلق فاستقل
 بخدمة كل مخلوق وسئل الانبياء ما علامة المحبة
 قال ان يكون دائم التفكير قليل العبادة كثير الخلوة قل
 الصمت لا يصر اذا نظر ولا يسمع اذا نوى ولا يخرن اذا
 ولا يفرح اذا اصاب ولا يفتش اذا رجع وقال ابو
 يعقوب السوسى لا يفتح المحبة والخراسن والاعتراف على
 ستره اثر والشواهد في قلبه خطر بل صحة المحبة نسيان
 في استغراق شاهدة الهيوب وفناؤه به وقال ابن
 منصور حقيقة المحبة قيامك مع محبوبك وخلع اوصافك
 والانصاف باوصافه ودوى عن رسول الله ص قال
 ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم الله على البر والتقوى

والتواضع

والتواضع ذلة النفس وقال الاستاذ المحقق شيرازي
 الاحوال وتوجبا لا عنكاف حضرت المحبوب بالسر قال ان
 تقفوا ما في صدوركم او تبدوه بعلمه الله بكوى لى قرا
 حق الحق كذاى مكلفين به يندكى خدائى ويروى فوسنا
 خدائى اكرىب شيئا ما فى الصبر خوئش واكرطاهر ساذب
 سيداند الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير وتعلم ما فى
 السموات وما فى الارض والله على كل شئ قدير وسيد
 الجدد راسماها والجهد درمين است وتعلم ما فى البر والبحر
 وما تسقط من ورقه الا يعلمها ولا حجة فى ظلمات الارض
 ولا رطب ولا يابس الا فى كتاب مبين وسيدنا الجهد در
 سموات وروحانيات علويات عالم انفس است نيز والجهد
 در جسمانيات وطبيعات ارضي ايشان است وبربر عل
 همه عالم وبصيرت وقادر است بر اتصال اعلام مراتب
 مجازات مؤنان وسيكو كاران ومطيعات ومكافات
 جاهلدان وذرمان كاران يوم تجد كل نفس ما عملت من
 خير محصرا وما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه امدا
 بعيدا وحى يابى مجازات ومكافات عمل خوئش هر نفس
 در روزى كه الجهد كرده است از خير وسيكوى نزد خود
 كرده مى بيند والجهد كرده است از بدى كه دوست دار
 كدميان او را ن كرده او را بد او غاير دورى باشد ويا تبين

سال یکی ویدی و تا کید ندامت نفس در دوز حساب
 و یخیزد که الله نفس خد می نماید شمار از نافرمانی
 خویش و استحقاق محط و عقوبت خویش و الله رؤف
 بالعباد و پروردگار عالمیان بغایت مشفق است بر عباد
 مر بوی خویش که اگر ایشان راضی بخیران خویش از غایت
 ناشناسی و صعوبت عقوبت آن نفس بخیری باشد
 آن مولای شفیق رؤف رحم بشود و بدینا ایشان از آن
 زیانکاری منع سازد تا مرض خودشان مزین گردد
 و والی امر خویش تمامی طاعت و طاعتیان نکند و طوع
 و کوها از اصناف ناشایست و ناپایست و جلد زیانکار
 خویش را منع سازند قل ان کتبم بحیوان الله
 فابیعونی بحبیبکم الله حکیم خیر و رؤف رحیم بعد از
 تخلیه تهدیدی بحلیه تمیدی سرفی و مشکشان میگرد
 و قافله سالاد طریق حق و صواب و واصل بقام محمود
 ماب و امر می نماید که بکوی جلد شایسته سلوک طریق
 حق و صواب و راعیان با طاعت امر فاستقم کالمرت
 را که چون خلق عالم و عالمیان از جلوه عشق و محبت نجهت
 معرفت بمصد و قد کنت کثر انخفیا احببت ان اعرف
 فخلقت الخلق لان اعرف و معرفت ذات همچون جز باعلا
 و در همونی او نعم و تقدس ممکن نیست اگر شمار این جلیت

اسلام



اسلام و بقدر دریافت عقل جزوی خویش از عاقل و اله
 معوری و معنوی مرزق و منعم خویش و رقیب تمام عباد از حق
 خبیب جلوه نموده که انسان عبید الاحسان متابعت و بر
 سن کند در طریق سلوک عبودیت و جمیع سنن اعمال و
 بیانی من عمل نماید تا این قرب نوافل بجلعت فاحشر
 محبوبه خدای شرف کرد بدی بمصد و قد سیه شرف
 العبد الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته فکنت له
 سمعه و بصیره و لسانه و یدیه ان قادر مقتدر و رؤف
 کما کذا در طاعتیان باطل مبطل کار فرمای حوائج
 محبوب وی کردند و تسخیر ملک و ملکوت و جبروت
 ملک و جود او کنند لاجرم حق رضیات بحق بیند و بیای
 و خلاف شرع رضیات کراه کنند کان از راه حق و صواب
 از نفس و هوی و شیاطین جن و انس از ناحیه و نحوه ننکند
 و هم چنین بحق شنوند و گویند و کنند و اندیشه و تفکر
 و تدبر نمایند و کار فرمای حواس ظاهر و باطن ایشان
 حق باشد و حراست و حفظ ایزدی راه تصرف راه زنان
 و غار نکران طاعت از ملک محبوبین خویش بدهد چه
 راه زنان و خانیان ملک را حد قرب بقبولان درگاه
 پس چگونه غلبه و تسلط توانند یافت و نیز بن حالی و
 عیالی من عمل نمایند تا غبار هستی هارقی از میان بر خیزد

و تابش نیز اعظم هستی حقیقی در بقعه ارضی وجود ظلی
 باوج کمال رسید محو ظلمت ظلمت نماید تمام و کمال و هر
 قرب فواید مجید بر سر گذاردید چه هر که خود شناسد و خدا
 شناس شد دانست که او در حقیقت نیست و هستی حق
 جز حق نیست و سایه او که از آفتاب نور دارد کرد و لیکن اگر
 بر تیر کمال تابش پرو نماید از نیستی اصلی خویش و هستی
 آفتاب جدا گردد و یافت شیوات غیبی و فیوضات لایذی
 او خرد دارد و لایق خطاب مستطاب ماریت از دست
 و لیکن الله ری کشنده بین خود دیدن هستی فانی خویش در
 هستی باقی خود دریافت بقای خویش حق و قوام حله صفت
 و افعال و آثار خویش بصفت و افعال و آثار حق بی خویش
 بقا ابدی معلا القاب گردد در مرات حق ناکرده و هم خود
 در مرات وجود خود بی ظلمت هستی خود و غیر جلوه ذات
 و صفات حق و به کفر غرض از خلقت عالم و آدم است و هم
 حق در مرات تعینی از تعینات خویش جلوه ذات و صفات
 خویش بی غبار هستی تعینات مشاهده کند و محبوب حق
 گردد و بهر دو سبب نعم و تقدس کبر یا معنی وجود الغیر معه
 و چون پیروی و متابعت بر کمال در سلوک طریق مستقیم
 فاستقم کما امرت کردید با من بمقام خود میرسید بیست
 نصرت دهند بر اعدای دین و طاعتیان بی تکلیف کردی

مآرا

شمارا که امت میکند و بشرف استجاب دعای رب ظلی
 فی طریق اطاعتک و متابعت رسولک مدخل صدق و آخر
 مخرج صدق و اجعلنی من لدنک سلطانا فیضی و از فنا
 مقام محمود شرف میگردید و یغفر لکم ذنوبکم
 و می پوشد من شمارا که گناهان شمار در ستر عدم و پاک
 میگرداند از ظلمت و کدورت جمله گناهان شما خصوصا
 رؤیت ظلمه هستی مستعار و رؤیت وجود ظلی خویش
 که اعظم ذنوب است لمصده و قد وجودک ذنب لا یقانیج
 ذنب و الله عفو و رحیم و خداوند محو کننده ظلمت
 شماست تابش نور عرفان و عیان گردیدن حقیقت
 همان وجهان و محو اطلال در پرتو نور الانوار و رحم
 و مهربانست و در کشف حقیقه الحقایق کل شیء رجوع الی اصله
 و رؤیت اشیا کما هی در رضا الله و ایاکم قل اطيعوا الله
 و اطيعوا رسول یحیی ای محمد ای بندگان خدای اطاعت کنید
 خداوند خویش را در جمیع احکام او جل سلطان و پرور
 کنید رسول او را در اطاعت امر خدای در فرمانبر
 طلب رضای خدای در نوافل و اعمال و طلب قرب
 الهی در حفظ احوال و تهذیب اخلاق فَإِنَّ تَوَلَّوْا
 فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَا۟فِیۡنَ پس اگر روی بگردانید از
 اطاعت خدای و رسول و نظر از حق پوشید و وعده و وعید

او تم دوست ندارد خدای تبارک و تعالی نظر از حق شناس
 و بیاطل کردند کان را پس باز کردند ایشان را بطاعت
 تا با هم بخیرای اعمال خویش مبتلا کردند و جمع و تفرقه
 نفسی یعنی بان تفکر و اینها تفکر و اینها با هم تفرقه
 و کذا ممنوعه عند اهل الله و انما لها مظاهر بظهورها
 بتلك المظاهر بوجه ما من العلم بصفاته و افعاله و انما
 ولا حد لذاته فاذا عرفت انه موجود لا يعرف فقد عرفت
 و اذا اقررت بالعجز عن الوصول الى كنهه فقد وصلت
 فاقصدى بالنبي ص لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت
 على نفسك و يقول بن قال العجز عن درك الادراك
 ادراك و الله رؤف بالعباد فمن كمال رافته على عباده
 اخذ بهم نفس امارا و احوالا عن الوصول اليه و قاله
 حتى ما حذرناكم من النظر في ذاتنا الا حذرناكم و شفقت
 عليكم لما تعلم ما يعطيه القوة العنكرة للعقل من انه فاد
 عالم قادر استكملت احوالها و انما تصف جميع صفات
 الكمال منزوعة عن المقاييس مطلقا و ما عرفت الا اصل
 فمن حذرنا ان لا نذكر الله قلنا عرفنا الله و من جهة الحقيقة
 قلنا لم نعرف و لهذا قالوا انكروا في الاله الله و لا تفكروا
 في ذات الله اذ لا يعمل له حقيقة فنجاف على المنكر من التمثيل
 و التشبيه فانه لا يضيظ و لا يدخل تحت الحد و الوصف

و اما

و اما العنكرة بغيري في افعاله و مخلوقاته قل ان كنتم
 تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله حتى اعلم و شك الله
 ان الحب مقام الهي فانه وصف به نفسه و يسمى الودود
 و في الخبر بالحب و اما اوحى الله به الى موسى في التوراة
 يا ابن آدم اني و حق لك محبت فحق عليك كون لي عبدا
 و قال ان الحب تعلق خاص من تعلقات الارادة
 فلا يتعلق المحبة الا بعدد و غير موجود في حين التعلق
 يريد وجود ذلك المحبوب او وقوعه و انما قلنا و وقوعه
 لانها قد تتعلق باعدام الموجود و اعدام الموجود في حال
 كون الموجود موجودا ليس بواقع فاذا اعدم الموجود في
 تعلقت به المحبة فقد وقع و قال ان الله سبحانه قد
 ذكر احوالنا بانهم لصفته قامت بهم اجسام لا اجالها
 فمن ذلك الاتباع لرسول الله ص فيما شرع قال نعم
 كتاب عن لسان رسول الله ص ان كنتم تحبون الله
 فاتبعوني يحببكم الله فاعلم ان الله محبتين او تعلقتين
 محبة لعباده الذي هو خصوص الارادة تعلق الاول
 اياهم ابتداء بذلك الحب و فهم لا يتابع و سلم السلام
 على جميعهم و قاله تعالى قل نعم يحببكم الله على الحقيقة
 نفس احب اذا لا يتابع بسبب الحب و انما له صورته في
 مرآة العالم لا يرى سوى نفسه و سبب حب النوافل

وهي الزادات وصورة العالم زيادة في الوجود فاجب
العالم نافله وكان سعد وبصره حتى لا يجب سوى نفسه
وما اعطى من مسئلة وما اسرع ثقلها من الوهم
فانما اتفق في الوجود امر غريب وذلك ان ثم امور
يتحقق بها العقل ويثبت عليها ولا ينزل وتثبته
الوهم ولا يتقدم ويبقى على ضبطها ثم امور اخرى
تثقل من العقل وتثبت في الوهم وتثقل عليها واثباتها
كن يعطيه العقل بالدليل ان رزقه لا يدان ياتيه
البه او لم يسمع فيثقل هذا العلم عن العقل ويثبت
في الوهم ويحكم عليه بسيطرة انك ان لم تسع في طلبه
تث فيثقل عليه فيقوم بتجمل في تحصيله فثقل من جهة
عقله زائل وباطل من جهة العقل وهذا ثابت وكن يركب
حيه او اسما على صورة لا يمكن فيها يعطيه ان يصل اليه
ضرة فيغيب عن ذلك الدليل ويؤهم ضرة فينفر
منه ويتغير ويحجرو باطنه فيكم الوهم فكل مخالف الحق
في سابعة الرسول يستدعي هذه الخالف من الحق
عوضه وقال وهذا العادة حب المؤمنين لله وحب الله
للمؤمنين لا حقيقة الحب ومن اماره حب الله للمؤمنين
قوله ولا يغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم ومن اماره
حب المؤمنين لله ترك معاصيه والحب لمن يحب مطيع

حتى قال بعضهم اني لا عرف متى يقبني في قيل له ومن
ابن لك معرفة ذلك فقال هو عرفني في قيل له او متى بعد
رسول الله ص قال عرفني من قوله ص فانتقوني في حبكم الله
وانا في هذه الساعة في حال اتباع لما شرع وهو صادق
القول فاعطاني الحال ان الله يحب لي في هذه
الساعة لكوني مجلدا لما احب ان الله اعطاني ادم و
نوحا و آل ابراهيم وآل عمران على العالمين بدسحق
كرد خداوند سبحانه بر كزید ادم ونوح وال ابراهيم ازان
واسحق ويعقوب والاسباط وآل عمران ادم موسى وهرون
ابن عمران من نسل يعقوب وعيسى وامرهم بنت عمران
من ولد يعقوب را بر عالمیان وكان بين العلمين
الف وثمانمائة حسنة ق وود بعضی از تفاسیر بیان کرده
که اصطفای ادم هم بر جهانیان به پنج چیز بود اولین
وی سید قدرت و تعلیم اسماء و امر فرشتگان بجهنم
و اباحت هشت هشت اورا و ابوت وی مره ادمیا
و بها که فتح باب توبه نیز ازان بر كزید خدای را ضای
مخلوقات ازان جامع القوائد از خواص اصطفای او
باشد چرا که این باب مفتوح بنودی کم کسی را راه نجات
و رضوان سبحانی و مقام محمود نبوی و مر تقوی متقی
شدی و اصطفای نوح هم بر پنج چیز بود یکی انکه اول

پیغمبری که ناسخ شرعی و مظهر شریعتی جدید شد او بود
 دیگر تقابل دیگر او را با مصطفی هم میثاق کرد دیگر
 طول عمر دیگر طوفانی که اعدای دین سکن و صغر غرب
 شدند و بسیار که انیکه بسط فضل بی ادم و انیا از او
 بی شرا که غیر جنایه اول از حضرت ادم صبیح شد
 و اصطفا ابراهیم عم بر پنج چیز بود تا بوقت خلعت
 و لسان صدق و گردانیدن نار بر او عم برد و سلام
 و بنا کعبه و تواند بود که تجدید الست عهدی که از حضرت
 ابراهیم عم منقولست بمصدوقه که میقال یا ابراهیم ام
 قال است برب العالمین نیز از خواص اصطفا او
 باشد چه انصاف قلب سلیم بوجب تجدید عهد
 تدبر او و خود بخوان بجناب و بویست بر و کار عالمیا
 گذاشت که در حالتی که بوجب تقدیر ازل بجم نه بود
 بمجنیق کن استمند که در اقل اندازند نه بجنیق بل عم
 و جمع ملائکه که بجهت استخلاص او عم جمعیت کرده بود
 بجهت خلاص خود از ان آتش و جمع کرده و از حسن
 بقضای حق از حق نیز مسئلت بجات خویش نکرد
 تا باین آن آتش بر دوسلام گشت و بقرآن کردن
 فرزند خویش که باز روی تمام از حق مسئلت نموده بود
 و اصفی شد و جمله مایه ف خویش از ضیاع و عمارت کثیر

بجهت استماع سمر تبه ذکر پروردگار خویش اشیاء نمود
 از تعلقات بشری باین سرچرخ برسد و اصطفا بر حق
 بر پنج چیز بود بفرکت هر روز و تفریب و انبساط و کرم
 و الواح و جناحه اصطفا حضرت موسی باین پنج چیز
 از جهه تخلیه او بفضایل شد اصطفا او عم بجهت تخلیه
 عالم و عالمیان کافیه اصلاح و تربیت از زایل و جناب
 بعضا و بدیضا و با خند قلیل غلبه اعداء کثیر و قلع
 و قمع ایشان از روی زمین و تملیک بضاعات ایشان
 مرا اهل دین نیز تواند بود و ال ابراهیم عم فرزندان
 او بودند چون اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط
 علیهم السلام و همین از فرزندان محمد بود و ال عمر
 و موسی و هرون و داود و سلیمان و یحیی و زکریا
 و مریم و عیسی عم بودند و در تیره بعضیها مبنی بعضی
 و این بر کزیدگان خدای از عالمیان بعضی در زیر و فرزندان
 بعضی در اعلی النصارى و شرایع ایشان بعضی از
 بعضی که قبل از ایشانند مستبط و از ایند بانگلی و
 زیاده و نقصانی مقتضی حکمت و زمان و مصلح
 احوال هر امة و دواعی المیودی و کل ذی کایوس بشر
 اللاحقه الناسخه لشرعیه السابقه و همچنین در عالم ملکوت
 و انفس فرستادگان خدای بحق و راستی در هیاه

کثیره

وصوره در پی اند که زانند اند بعضی از بعضی زانند
 نمودار شوند اند از طبع جادی انکسار وصوله از جبهه
 عناصر و تبدیلی صور ایشان و غلبه میل طبیعی خاک
 آب بر سیل باد و آتش زانند است تا بعد از آنجا
 و جسم همگی مایل بچنان سفلی گردند و از خاک و آب
 و باد و آتش که در عالم مرکبات نیزه عناصرند در عالم
 مرکبات از تصرف روح نباتی در عالم طبع و بندگی
 ماده در طبع تصرفات روح طبیعی زانند شود برك و باد
 و از هار و ثمار و روایح و طعمهای متکثره و از تسلط
 روح حیوانی بر همه زانند شود اقسام حیوانات بری
 و بحری و از غلبه سلطنت روح انسانی و خلیفه
 اعظم زانند شود اصناف نوع انسان و زانند شود
 در عالم صغیر انسانی صوره اجزا و اعضا و قوی و نطفه
 ماده حفظ نوع انسانی و سر زانند شود بعضی
 اخلاق حمید از بعضی مثل انکه زانند شود از حلم
 کظم غیظ و حسن مآب و از توبه و ندامت بر خطا
 تحصیل ثواب و از تحصیل علم معرفت و از وصول بعباد
 امان از جمله حظرها و اوقات دارین و الله سبحانه و تعالی
 و حق تعالی می شنود اقوال عباد و می دانند اعمال
 و بواسطه افعال و اقوال ایشان را پس غلبت اصفی می شود

ساخته

ساخته هر رسول را بقدر تقصیر خلق و کسبی قلب و اعمال
 و ترکیب فرموده و میفرماید مطیعان ام را بقدر خلوص عمل
 و تقصیر قلب ایشان مجمع در زبیر بعضیها من بعض
 علی الاطلاق ثلثه اب ولدك و اب دیاك و اب علك
 فکان وجود البدن فی الولادة الصوریة یولد فی
 رحم امه من نطفة ابیه فكذلك وجود القلب فی الولادة
 الحقیقة یظهر فی رحم استعداد النفس من نطفة الشیخ
 و المعلم و الذکر الحکیم این قصص مذکوره که بر حق
 خوانند آیات و علامات روشن و پیاورنده است
 که مظهر این آیات در خلق و بیانات در عالم حکیم حیرت
 و نیز پیاورنده است ابواب بصیرت و اگر این آیات
 حکم کنند است بر حقیقت مقرران بتوحید و بحقیقت
 رسالت تو که این بیانات حقانی از حق بتوسیع و برآید
 با ایشان رسانند و تعلیم و آیات بکلمه الحق زاده خوانند
 حقانی جهان مناسب تواند افتاد که فیوض ربانی
 جلوه گر سازد از کلمه الحق لغوش در ضمیر پاک از نقش
 غیر طالبان حق که سلوک طریق حق و شناخت حق و
 حقانیات بر ایشان و حکمت منافع آن شناخت و دفع مضار
 جهل و طغیان و غفلت و نسیان از باب کسل کرد و در سلوک
 کرد اند طالبان حق را فواید احکام تودیه که مراعات

کامل ظاهر شرع شریف کردند و لطایف و لایحکا
 انجیل که رهبانیه و از دنیا و مایه ها کناره کردند
 ان مثل عیسی عند الله کذلک آدم خلق من ترابیم قال له
 کن فیکون و جنانچه مثل حضرت عیسی هم مثل اوست
 در آن که بواسطه اب با مر و خواهر حق ممکن گشتند
 در عالم افاق مثل کلمه الحق نیز مثل هیکل تام الخلقه انسا
 در عالم انفس که همچنانچه بنیت الهی هیکل تام الخلقه انسا
 کسوة قابلیت تعلق روح انسانی یافت بواسطه جعل
 جاعلی و وسیله عاملی از کارکنان کارگاه ضعیف بامر با
 که خواهر حق باشد ان نفس ناطقه و روح انسانی
 معدل المزاج او تعلق بکلمه الحق نیز بی واسطه
 از خواهر حق نمود ارسکورد الحق من ربک فلا
 تکن من المذنبین و جنانچه این خطاب بر رسول خاتم
 غرض از خلقت عالم است که این مثل عیسی بر آدم و حله
 قصص مذکوره هر حق است و وحی پروردگار است حق
 پس نباشید ستم از عتق آورندگان بان بدان
 تواند بود که خطاب بفرمان بجای ادم باشد که غرض از
 خلقت ادم است که این قصص سابقه مذکوره که از
 این جلیله بر تو نیز بدایع و لطایف قدرت کامله و لطف
 شامله و بونیت خویش نمودار ساختیم هر حق است

پس در هیچ یک از آنها در شک و رنج مباش پس حاجت
 فید من بعد ما جاءک من العلم یقل یقال یدع انسا
 و انسا کم و انسا نا و انسا کم و انفسنا و انفسکم
 ثم یقبل فیکون لعنة الله علی الکاذبین پس اگر
 احتیاج کند بانوای محمد جاحدی از بضادی در امر تو
 عیسی و از ثالث ثلثه از بعد آنکه قصد تولید عیسی و از
 فیوضات موهبی خود با و تو منصلا کردیم و ترا علم انسا
 علم ایقانی شد پس بگوی ای محمد جاحد و پیروان
 و تابعین او را از قوم بضادی بیاید تا با شما مباحله
 کنیم و ترک گفت و کوی و منازعه کرده محاکمه خویش
 بحق باز گردانیم تا هر یک را بجایزات و مکافات مناس
 حال و قال خود رسانند پس بگردانیم ما لعنة و مخط
 خد و استوجره احوال کاذبین و اگر احتیاج کند بانوای
 عرفان کامل جاحد و ناقصی زکارکنان و کارفرمایان
 ملک بدن سالکان و رهبانان و تارکان لذات
 جسمانی که مزی و مکیل ما در حقیقت خواهر حق است
 پس بالکلیه نظر از حکم خلقت تن و منفعت کارکنی او
 در مزید قرب و منزلت نزد حق و مزید معرفت معبود مطلق
 در پوشند و در نیابند که خواهر حق و فیوضات متر
 بر وجود کامل او همه از حقست و ان خواهر برادری

خود اند پس بخلوه حال حقیقت امور بر ایشان معلوم کرد
که حاضر میکنیم در نظر عقل و بصیرت یکدیگر زادگان اقرب
توحید و ارجاع جمله امور حق و صواب با حدیث محمد بن
وعقیده صحیحی که این زادگان در تبه طیبه اویند و تسلیح
شک و ارجاع امور بوسایط و اسباب نمودن و عقیده
فاسد که این خیالات باطله زاده اوست و ترک کنیم
تعصب در یافت خود را و حکم را حق گذاریم پس چون
جین کنند ما از دهر خود دور کنیم کاذبین و کوتر نظر
و باز گذاریم ایشان را تا به نتیجه کوتر نظری خود مستلا
گردند و از قواید نهج جامع خود محروم گردند و بدان
شماره که چون حضرت رسول خاتم بر گردید از نوع نبی ایدم
با حسن و حسین و فاطمه و علی بن ابی طالب حلف او بودند
و فرمود که اینک با ذریه و اهل بیت امده ام ایما این
بیاورید بوجدانیت خدای و ادغان کنید بجایانیت
من و اگر شمارا شکی بعد از این آیات پنهان و خصص
و دومی و ادغان بوجدانیت خدای و حقیقت من در حق
رسالت من مانده سباهل کنیم با یکدیگر که هر کدام که در
دعوی خود کاذب باشیم بکافات کذب بسخط الهی
ستلا کردیم پس قوم نصاری با عاقب که از رؤسا و ضا
رای ایشان بود مصلحت در سباهل کردن دیدند چو

او نظر بر رسول ص و اهل بیت او علیه کرد گفت یا معشر
النصاری انی لاری و جها لوسا لوالله ان یزیل جلا
من مکانه لا زاله فلا تباهلوا فتهلکوا فان ابغیم الا
الف و نیکم فاذعنوا الرسول الله و بذلوا له الجزیرة الفی
حله حراء و تلین در عاس حدید بهمان شق جلوه کرد
عرفان کامل حق و حقایق بر گردید مخلوقات و انجمن
بخادم بود عزیمت کامله عمل کنند بمقتضای فرمایش
عرفان مقرون بشرف دریافت هر چه خرد دهند باشد
عرفان ازان از فیوضات نازله از ملک شان و علم
کنند بهمان و عقیده صحیحی که جمله علوم و اعمال صالح
مصلح زاده و نتیجه اوست چه اول از عقیده صحیح علم
صحیح که نیکوست و حسن متولد شود و بعد از علم بصواب
که دهنای بحسن مایه است عمل صالح که بسیار نیکوست
و بعضی حسین و بعد از ظهور ان علم ازان عقیده صحیح
زائید میگرد و گفت ان عرفان کامل بخلوه حقیقت
امور با ان سالکان که رهبانیه بر طبعشان غالب شده
بود و خواهش رهبانیشان از مراعات حضرت بن بر
و فو شریعت غرا و فرموده مولی ابا میفرمود و میگفتند
خواهش حق ما را از خواهش مراعات بن ابا میفرماید
که حاضر میکنیم در نظر عقل و بصیرت یکدیگر تسلیح عقاید

خود را و شما را و عقاید شما را و خود را و خود را و شما را
و ترك نفسانیت و مراعات جانب خویش کرده و این
عقیده که الامر و الحکم بجمع کلمه الی الله و سبب را در هر حال
بحکم مولی باید بود و من که عرفان و شناخت حق بقدر
طاقت بشری مرا بر زبان حال از جانب حق و صواب به
بندگان این خطاست که بخلاف خواهش نفس اماره
که مایل با دیرك لذات جسمانی و مرغوبات طبیعی ظلم
فانیست عمل نمایند و خواهش حق را بر و حاکم و مسلط
سازند لزوماً تا جز موافق امر حق مراعی ننهند و شدار
نکرد و از مناهی بالکلینه اجتناب نمایند پس چون
این ارتکاب او امر و اجتناب نواهی ملکه نفس شد
او را مکلف سازید احساساً تا که محض و حصص شرعی
برواید قدر ضرورت تعلیش و نه بحد و مراعی تحصیل
رضای مولی که بهیچ حال و مال و جبر احسن در آن
کرد و تا بجز بقدر ضرورت لایذی کار کنی مولی خرج
تنداری نتواند شد و چون بر و رایام و مجاهدت با نفس
این را ملکه نفس کرد که جز موافق رضای حق هیچ نکند
و نفس مطمئنه در مراعات پاس عمل بر وجه رضای مولا اگر
حاجت بشری از ضعف بنیه یا قوای دیگر محتاج به تقوی
و اعانتی کرد چون نفس مطمئنه و مطیع گشته و از طغیان

مولا

سایر است اول مراعات کنید تا در قوه عباد و اطاعتش
فراید اگر مراعاتی و قول مرا حق میدانید اطاعت
کنید که این اغوای نفس و هوای نفسانی و شیطان
که خواهش حق را از پاس تنداری باز میدارد چه در حق
درین مقام تو خواهش پرستی نزد حق پرست و این خواهش
خواهش است که بت تو گشته نه خواهش حق جبر خواهش
مولی در اصل احوال عبد است و لهذا اگر درین وقت که
حاجت نفس بن داری صالح و مصلح احوال اوست
ترغیش بن داری میکند و در هر اوقات تعلق حق
بن عبد و مکلف صالح مصلح بن و جاست فرماید و گوید
در دریافت خود مقرب باشا میا هله میکنم و ترك مراعات
در یافت خویش کرده محاکمه خویش بحق میکند ارم که بخیر
صادقت و وعده فرموده که محفل لعنة الله علی الکاذبین
تا که ذب بخط جنای متبلا گردد پس طایفه رهبان
بامطاع و بهیدان طایفه خویش که عاقبت اندیش است
مصلحت در میا هله دیدند گفت درمی یابم این کو
باشکوه را که عرفان کامل در بقعه امکان باشد و
عنایت شامل مراعات هر چه در یافت کامل بفرا
و عقیده صحیح بنی برای فواید معرفت و غایت و نتایج
تولید علم و عمل است نیکو اساسی که بنای عالم از ایشان

بر بابت و نظام عالم و آدم از ایشان بر بابت و از حجت
عازم مخالفتشان سخط الهی مهیا پس مصلحت دوران
دیدند که اقرار بجهانیت خیار عرفان نموده قدری
بشغل بختصل مؤقت شداری بگویند و این ایشان را در
کنند تا در شغل عبادت خویش مرفه باشند و نقصب
در جهانیت ایشان را از مراعات شداری خویش مانع
پس عرفان کامل ایشان را بسبب اقرار بتقصیر و جزئی
مربی اگاهی معذور داشت و از مباهله و استلا بعد از
عاجلشان امان داد **اِنَّ هَذَا هُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ**
وَمَا مِنْ اِلَهٍ اِلَّا اللهُ وَ اِنَّ اللهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
بدستی که این قصه را مذکور شد از جلوه عینی و غیر
و غیر همدار عالم افان و کلام الحق زاده خواهش حق و
غیر همدار عالم انفس قصصهای حق و صدقست و نیست
سزاوار اطاعت و بندگی بل خواهش و میل بل وجود
الا الله جز ذات پاک که بایستی بجمع هر صفات کاملی که
دفع جلوه مضار و جلب جلوه منافع مکونات تواند کرد
لا حق اطاعت و خواهش نیست و بدستی که الله هر این
عزیز و صاحب قهر و غلبه است که جز او را بحال تصرف
و حکم دانی در ملک او جز بامر و رضای مقتضی حکم
و مصالح او بقم نیست و حکیم است که بجهت کامله خود

جله مکونات را در وصول بحاسن خلقت خویش محتاج
بیکدیگر کرده پس رجوع بر چیز برونق حکمت او جمع
بخواست در نفس الامر و شکر نعم او بتمتع بجای آوردند
صرف جمیع ما انعم الله علی ما خلق لاجله و عدلست که
وضع ایشانست در مواضع و سبل و خواست بکونات
نه برونق حکمت کامله ربانی و اطاعت خواهش نفسانی و
سبل طبیعی کردن نه برونق شریعت و مقتضای طریقت
بشر و ان راه حق و صواب که از ان لغت و خلاف دین
بسبب تصرف در ملک مالک الملک بغیر از ان و ظلم
وضع شیئی است در غیر موضع و چون مظهر جللی از مظاهر
ربانی که ظهور آیات کثوره ربانی و فیوضات جللیه سبحانی
بینند و از کونه نظری و حق باسناسی توفی با و کنند
و او را که گیرند اعظم خایاست **فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللهَ**
عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِیْنَ پس اگر توفی کنند و روی او در بغیر
حق در دویست مصالح احوال خویش و خواهش غیر
بدان سبب در ایشان نمودار کرد و با توفی کنند از
حجج ظاهره و بینات باهره و اعراض نمایند از توحید حق
چه توفی بهر دو معنی آمد بشرک حق مبتلا کردند و اگر
سبب را سبب الا سبب است بپسند و دانند بشرک جللی
مبتلا کردند پس بدستی که خدای عظم بر هان علم است

هم بنسب آرای مفسدین در رای کونه نظران مبتلا
بشک خفی و مفسدین در دین مبتلا بشک جلی افاق
وانفسی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء
بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیا و لا
تخذ بعضنا بعضا ادبا فان تولوا فقلوا استهدوا
یا اناس لعلکم تبکی ای خاتم رسول و هادی احسن
این قوم یهود و نصاری و مدعی عمل به توری و انجیل
بیاید بکلمه و حکمی که مساویست میان ما و شما و
متحدند در اخبار و بان و امر بان توری و انجیل فی حق
وان کلمه توحید است و حکم بانکه عبادت نکنیم و نشکیم
الا الله را و شرک نشانیم با و بجهی را در پرستش خویش
و نیکویم بعضی از ما بعضی را رب و مزی خویش که هر چه
از ما خواهد و بیاگوید بدان مطیع و فرمان بردار
باشیم پس اگر تو که کنیدی ازین حکم عام و امر متفق علیه
الکتاب و الشرايع بلا کلام و بعضی گویند عزیز این الله
و بعضی گویند عیسی این الله و اطاعت کنند اخبار خود
را در بدعتهای که در تغیر تحلیل و تحریف شریعت حق
کرده اند پس گویند ای رسول خاتم وای پروان حق
الام اوص ما شاهد باشید ای طوائف که معرفیم ما
بانچه مطابقند و ازین جمله کتب دینی و همه رسل حق

مختار

بمخلاف شما و بگویند ای عرفان کامل مکل و اخلاق
حسنه پر و عرفان صحیح و سالکان صراط مستقیم
کما امرت از غیر الخراف بطرف افراط و تفریط باطل
مخالفه بجانب تقریط و میل برین پروری زیاده این
مداعتال و مخرب یا مضیع کلمات و وظائف و اخلاق
و عادات مخرفه بجانب افراط مراعات و وهانیات
و رهبانیه مخربین و مضیع کلمات مخلوقه در و اگر
شما در آنکه جمله عباد را اطاعت معبود حقیقی لازم
و بخواهش باطل خود عمل نمودن منتهی عمل نمایند و
ایمان نمی آورید شاهد باشید که ما معرفیم جفائیت
احکام سبحانی و عالمیم با حکام شریعت و طریقت ربانی
جمع اذ اقصی امرنا یا نقول له کن فیکون ثم
انک المؤمن بانهم قاله للشیء کن و ما خاطب و
امر الا ان یسمع و لا وجود له عندک حال الخطاب
تقبل التکون و ما هو عندنا قبوله للتکون کما هو
عندک و انما قبوله التکون ان یکون مظهر الحق
فانما فیکون لانه استفاد وجود انما استفاد
حکم المظهر به یجمع اذ اقصی امرنا یعنی لا الازل فانما
یقول له کن فیکون فی الحال و قوله کن کلام ازلی
یعلق بالاراده الاذلیة علی فوق الحکمة القدیمة بالشیء

عند التكوين فيكون الشيء كما شاء متى شاء قوله اني خلق
لكم من الطين كهيئة فاني فيه فيكون طيناً باذن الله
حتى يعني الامر الذي امره الله به من خلقه صورة الطائر
والنخ واربوا الاكدم والابصر واجامه الميت فاجازت
عيسى ثم لم يبعث الى ذلك من نفسه وانما كان عن امر الله
ليكون ذلك واجباً الموفق من اياته على ما يدعيه فلولا
ان الانسان من حيث حقيقة من النفس الروحاني ماصح
ولا يثبت لن يكون عن نفع طائر بطير لخاصة ولما كان
حقيقة الانسان هكذا خوف الله بما ذكر من صفته المتكبر
وما لهم واسوداد وجوههم كل ذلك ذن الا روح لا يتف
مع ضعف مزاجها الا قرب في ظهور غيرها فان الانسان
ابن امته حقيقة بلا شك فالروح ابن طبيعة بدنه
امته التي وصفته ونشأ في بطنها ونفدى يدها فحكم
حكمها فلا يستغنى عن عذاب في بقاء هيكله ليس
والبرق الاكدم والابصر واجي الموكي باذن الله السليخ
من اوصافه المحلوسية واصطف بصفات الربوبية
واظهر من الحق والاختلاط مع الخليقة حقاً في القدرة
ليس في هذه الاية كلام اجل من ذلك قبل من استملت
عليه صفات الربوبية وغاب عن اوصاف الحديث في نفسه
واجي بكل شيء وابطل هذه الاية دعاوي من ادعى اطها

معجزة عليه دون اذن ربه فانه قادر على الاعجاز في جميع
الاقوات يظهرها على من يشاء فالا عجز الله والسبب
المظهر عليهم ذلك في الهياكل والصوت مجمع فاما
احسن عيسى منهم الكفر الابه والاشارة فيها ان عيسى
الروح اذا احسن من النفس وصفاتها الكفر قال من
انصاري الى الله اي اعواني في الله قال الخوارجون
يعني القلب وصفاته نحن انصاؤ الله في نصره الحق
امنا بالله اي بوحدانية والبري عن غيره واشهد
بانا مسلمون اي نستسلمون لاحكامه راضون بقضا
قوله نعم ومكروا وسكر الله الابه حس قال محمد بن علي
مكروا انفسهم فحسن مكروهم عندهم وهو في الحقيقة
الماكرهم لتزنيته بذلك عندهم الاية افسن زنيته
سوء عمله فراه حسناً قوله نعم اذ قال الله يا موسى اني
سوف اتك الابه الاشارة فيها ان الله نعم قال عيسى
اني سوف اتك من الصفات والاصناف الحيوانية
ورأيتك اني من جذبات العناية ومطهر من الذنوب
كفرؤ اي ومطهر من اخلاف الذين كفروا ووصافهم
وجاعل الذين اتبعوك بالاعمال الظاهرة وهي الشرعية
والاحوال الباطنة وهي الطريقة فوق الذين كفروا الى
يوم القيمة بالقر والقلبية والعزة والمنعة والبرهان

والحج وهم اهل الاسلام ثم الى مرجعكم باللطف والهدى
 بالاختيار على عدم السلوك او بالاضطرار عند نزاع الرد
 فاحكم بينكم بالقبول والرد والثواب والعقاب
 فيما كنتم فيه تختلفون من الحق والباطل وابناي الهدى
 والهوى وصلوا عن طريق الهدى فاعذبهم عذابا شديدا
 في الدنيا بحجاب العقلة والاشتغال بغير الله وفي
 الآخرة بالقسوة والبعد عن الله وما لهم من ناصر
 في الدنيا والاخرة على خلاصهم من العذاب والله لا يثبت
 الظالمين الذين يظلمون انفسهم بانقضاء العمر في طلب
 غير الله يس قال يا عيسى اني متوفيك ورافعك الي
 او واني اعيد لها وذريتها من الشيطان الرجيم بركة
 وبشر فبول فتقبلها ربه بقبول حسن مشرف شدد
 ومن صدق نيت واخلاص لمجد وقد وابنتها نياتا
 حسنا حضرت عيسى ع اذ فين رويت كاملة حتى يروي
 كامل مكل يافت والحاصل في تفصيل ابن خلدون اشار في
 مجل نيزيكر مد ذرية بعضها من بعض صورة ومعنى بان يا
 فلانة وضعها قالت ربي اني وضعها اني وجئت من
 صدق نيت در مناجات ان لك على نذرا ان ذنوبي لما
 ان اصدق به على بيت المقدس فيكون من خدم مشرف
 باجابة مسئلة شدد حامله شدد محضه مريم ع يس حو

علي

وضع

وضع حمل شدد كفت برودة كاد من مولود من اني است
 والله اعلم بما وضعت وحذاوند دانا تر است بوضع
 حمل من وليس الذكر كالانثى وانما كان يجوز لم تحريم
 لهم في الذكر دون الاناث حج لانها افضل لما يصلح
 الذكر من التحريم بخلاف بيت المقدس لما يحقها من الحريم
 والنفاس والصيانة حج واني سميتها مريم حتى يكون
 فعلها مطا بقا لاسمها فان مريم في لغتهم بمعنى العابد
 ق واني اعيد لها وذريتها من الشيطان الرجيم
 اذ روي عن النبي ص ما من مولود يولد الا والشيطان
 معه حين يولد فليس له من مسداي يصيح الامر به وابنها
 ومعناه ان الشيطان يطع في اغواء كل مولود بحيث
 يتاثر منذ الامريم وابنها فان الله اعصمها وذريتها
 ببركة هذه الاستعاذة ق فتقبلها ربه بقبول
 وهو اقامتها مقام الذكر او تسلمها عقب ولايتها روي
 ان خذ لما ولدت المير لفتها في خرقة وحملتها الى المسجد
 ووضعتها عند الاحبار وقالت لوانكم هذه النذيرة فقلوا
 فيها فانها كانت بنت اماهم فان نبى ما ان كانت روي
 بنى اسرائيل وملكهم فقال ذكر يا انا احق بها عندكم
 فابوا الا القرعة وكان سبعة وعشرين فانطلقوا
 نهر القوا افلامهم فطفوا وارفع فلم ذكر يا ورست

افلام فكفلهما ق وانبتنا بنا احسن مما زعمت
 بما يصلحها في جميع احوالها ق وكفلهما ذكرا وكفلهما
 علقما اي على المرير المحراب في المحراب التي هي السكن
 ومعدن المرير وجد عند هذا ذكرا اي عند المرير ذكرا
 مع ان المروي انه لا يدخل عليها غيره واذا خرج اخلق
 عليها سبعة ابواب فجعل عند هذا فاهة الشفا في الصيف
 وبالعكس قال يا مريم اتي لك هذا من اين لك
 هذا الزرق قالت هو من عند الله فلا يستبعد
 ان الله يزدق من يشاء بغير حساب قيل تكلمت صغير
 كعيسى ولم ترضع ثديا قط وكان رزقا ينزل من الجنة
 وهو دليل جواز الكرامة الى الاوليا وحل ذلك المعزلة
 بحجة ذكرنا فكفلهما والظاهر ان منطوق كلامهم المجيد
 في سؤال ذكرنا عن المرير يامر في ذلك هذا ياتي عن
 حل المعزلة هناك دعا ذكرنا رتبة في ذلك المكث
 او الوقت لما راي كذا مريم ومنزلها من الله ودعا ذكرنا
 قال رب هب لي من لدنك ذرية طيبة كما اوحيتنا بحجة
 الجهر والعاقرة ولو يلقى الكبير وامر في عاقرة قيل لما
 راي الفواكه في غير ما انا ابيته على جواز ولادة امرأة
 العاقرة من الشيخ ولذلك قال من لدنك لانه لم يكن
 الوجه المعتاده انك سمع مجيبة في الدعاء فتدبر

المروي

الملائكة اي من جنس الملائكة اذا المنادي جبريل
 وحده ق وهو قائم يصلي في المحراب ان الله يبرك
 يحيى موصدا بيجل من الله اي مصدا فابيسى عم مع
 ان يحيى اكرمنا بن عيسى بسنة اسهر وشهد ان عيسى
 كلمة الله وروحه لانه حصل بكلام الله من غير اب
 ان الناس يمدون بركا يمدون بكلام الله وكان
 هذا احدى معجزة من معجزات عيسى ع وسيدنا لقوا
 وفاقا للناس في انه ما هم بقصية ق وحضور هو
 الذي لا ياتي بالفساد وهو المروي عن ابي عبد الله عليه
 ومعناه ان يحصر نفسه عن الشهوات اي لينها حج ونيا
 من الصالحين ونبيا من عداد من لربيات كبرية ولا
 ق قال رب اتي بكون لي علما وقد يلقى الكبير
 وامر في عاقرة ان يكون استفهام عن كيفية حدوثه
 ق مع ان اذكرني الكبير وكان له سبع وتسعون سنة
 ولا امرأة ثمان وتسعون ق والعاقرة من العقر وهي
 لانها ذات عقر من الاولاد ق قال رب اجعل لي آية
 ليظن قلبي ق قال آيتك ان لا تكلم الناس ثلثة ايام
 اي لا تعد ر على تكلم الناس ثلثا لعلبة حلاوة الذكر
 بعد لا يمكنك الفراغ عنه والشغل بغيره الا نرا اي
 بالاشادة باليد والعين والراس وربما كان الاشادة

الى المعترض به في تلك الاوان ايضا منفعه عن التوجه
 والاخلال باستغراقه واذا ذكر ربك كثيرا بحيث يخل
 به الغفلة والعفلة وسبح بالحق والابكار حتى تنك
 انه اعلى دائرة واهل من ان يحس كان له استطاعة
 ذكره وفقه الله بذكره ان يشغل يدك غيره ليلاد وبساط
 جود انسان عالم صغير است وهر جلوه که در عالم کبر شده
 درو نیز شمع خود را است تواند بود که از کرمیه
 ان الله اصطفى ادم ونوحا والاکبره که در شمع جامع عالم
 کبر حکیم خیر از ان خبری داده در عالم صغیر نیز از ان
 خبری دریایی بدان طریق که چون هیکل تام الحلقه
 انسانی که بمن اعتدال مزاج بعالم وحده افرست
 و از عالم کثرت بیکانه ترشد و قابلیت جلوه کالات
 عالم وحدت حقیقی درو بیشتر و از ظهورش در وفاقا
 عالم کثرت بیکانه تراست واستعداد ادراک کلیات
 بالقوا وهست تواند بود که در این وقت اطلاق لفظ
 ادم بران هیکل تام الحلقه انسانی مناسب باشد
 واصطفاه او ترقی یافتن وصاف شدن از کدورات
 ظلماتی عدم و مرتبه عنصرت و جادیت و نباتیت
 و حیوانیت باشد و اطلاق نوح در عالم صغیر و ان
 مناسب تواند بود که خلق و ملکات حسنا انسانی که

در مرتبه ان استواء و تصفیه مرتبه انسانی است بر مرتبه
 نیز نیک از بد و خیر از شر و غیث تحصیل کمال و در
 حال خود برسد و از سیر نصف نزولی دایره وجود که
 نزول از قوس نزولی جبروتی و ملکوتی و فلکی و عنصری
 و جمادی و نباتی و حیوانی باشد فارغ شود و بقوس
 اخری نصف دایره وجود که مقام جلوه ظهور جسم نام
 حساس محرم بالاداره ناطق است بر رسید بموجب
 امر جهان مطاع فاذا فرغت فانصب در مقام انسانی
 خود نصیب شود و ممکن گردد و سیر ترقی با ادراک
 کلیات و شعور بحسن حال و مال و مردوات ایشان
 بقوس حیوانیت و نباتیت و دیگر مراتب سیر نزولی
 رجوع نکند و بموجب امر جهان و جان مطاع و الی
 ربك فارغب بتامی میل و رغبت مایل بسیر نصف
 عروجی دایره وجود که منظر جلوه کمال ربوبیت پروردگار
 مر سائران بان نصف دایره عروجی است واصطفای
 این مرتبه ترکیه از میل بتن پروردی زیاده از قدر
 ضرورت حفظ تن نهجه ادای حقوق عبودیت و اقبال
 سیر عروجی و ترقی از مرتبه خویش آفاقا تا باشد و تخلیه
 از شهوات خبیثه و غضب مودیه مرتبه حیوانی و
 میل های معطله باقی ملکوتیان عالم طبع و عالم نباتات

یافته باشد و نظیر آل ابراهیم در متعلقات قالب انسانی
 قلب سلیم است در انسان کامل چه بدان مشابه که الیه
 ابراهیم که اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط اند همه در
 دل از غیر گردانیده بخیر پرداختند و ابراهیم وار و فاعی
 بعد الست کرده است سلام که تسلیم جمله امور خویش
 بخیر بود اختیار کردند و در هر عمر مطیع امر حق گشتند
 قلب سلیم مؤمن نیز مطیع امر پروردگار شده تسلیم
 جمله امور خویش پروردگار کند و در مجرای قضای
 ربانی ممکن شدن بر خاوشد یکسان ملاقی او شد
 پس اطلاق این نسبت با و پیکار نباشد چه در عالم
 معنی مناسبات حبیبی مقبول است و بسبب صوری را اختیار
 نیست جابجاء کاهان از معاشرین و مخالفین عالم است
 خرد داده اند و آل عمران که در عالم افاق بر برکت عمران
 باشد در وجود انسانی آن نفس مطمئنه تواند بود که
 بدو گاه بی نیاز پناه برده با صدق عقیده مناجات کند
 ای پروردگار من جمله خلائق بدست تو و راستی نذر
 و عهد کردم که خواهش و آرزوی که در حق حکم ربانی تو
 نمودار کرده تمامی خواهش تو باشد و از او گردم آرزو
 و خواهش از رغبت و الفت بغیر تا بمن این نیت خیر
 و عنایت صادق او را ملکه حسی گرامت شود که بنیاد

آل عمران از حضرت مریم و عیسی و ذکر یاد بخیر علیهم السلام
 از غیر حق نظر پوشیده شدند حیات ابد نپوشیدند
 و اگر دیگر عباد الله مطیع اطاعت امر حق شدند سلوک
 سبک صدق و صواب خود اختیار نمودند این عاقلان
 و اله بنابر آل عمران متابعت رضای مولی اختیار نمودند
 و بموجب رخص شرعی بر زیاده از قدر ملاکند کار بخیر
 مولی تصرف در دنیا نکردند و تمنع از آخرت در دنیا
 نکردند و بنده وار نظر از اجر و جوره آخری نیست
 پوشیدند که طلب اجر و جوره من و مردمانا سبقت
 نه بند را و در قمار خانه عشق مولی شاع و دو جهان بی با
 بیگ داد و در باختند لاجرم بمن این صدق حال و عوا
 ماک اطلاق اصطفا و نسبت صفاتی که آل عمران بر
 عالمین داشتند بر نفوس مطمئنه کامله در مرتبه خوش
 پیکار نمی نمایند پس تواند بود که جابجاء صانع کل و
 سل در عالم کبیر برگزید و اصطفا گرفت کرد حضرت
 آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران بر عالمیان برگزیده
 هیکل معدل المزاج و ظهور مرتبه میل بعلویات و قلب
 سلیم و نفس با طمعه مطمئنه از همه تنگیات و تشنگیات
 جزیره عالم صغیر و تعین انسانی در تیر تقصیرها من بعض
 نیز از نظر بر ماسبق معلوم تر اند شد چه رغبت بر صواب

کمال مرتبه انصاف و کسب اخلاق حسنه و ملکات مستحسنة
 انصافی که مرتبه نوحی شخص است زاینده و ناشی از قابلیت
 مزاجی و اعتدال و تسویه و تصفیه هیکل شخص است بقدر
 قابلیت خلقی او که مرتبه اوست و قلب سلیم و سلاطه
 قلب ناشی از ملک اخلاق حسنه و ملکات است که مرتبه هم
 و آل ابراهیم است و اطمینان نفس مطمئنه در مجاری قضا
 که مرتبه ایل عمر است از تسامع استلام قلب است و در
 قلب سلیم است و الله سمیع علیم و صانع خیر شریک
 انچه قابلیت هر یک بر این حال از او طلب و علیم است بطوری
 الجاح سلسل هم مناسب حال هر اذ قال امراة عذراء
 رَبِّ اِنِّیْ بَذَرْتُ لَكَ سَافِی بَطْنِیْ مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ اِنَّکَ
 اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَا
 اُنْثٰی وَاَللهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَیْسَ الذَّكَرُ کَالْاُنْثٰی وَاِنَّ
 سَیِّئًا مَّرْمُومًا وَاِنِّیْ اَعِیْذُهَا بِکَ وَذَرْتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ
 الرَّجِیْمِ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَاَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا
 وَكَلَّمَهَا وَكَرَّمَهَا وَكَانَ وَجْهَهَا وَكَوْنَهَا خَیْرًا وَاَلَمْ یَجِدْ
 عِنْدَ رَبِّهَا ذَرًّا قَالًا یَا مَرْیَمُ اِنِّیْ لَبَدُّ لَکَ هَذَا فَالْحَوِیْزِ
 عِنْدَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یُذَرِّقُ لَیْسَ اَنْتِ بِغَیْرِ حَبَابٍ وَجَاءَهَا
 اَمْرَاةُ عَمْرَانَ فَذَرَتْهُنَّ فَذَرَتْهُنَّ فَذَرَتْهُنَّ فَذَرَتْهُنَّ
 فی نیاز اقامه دعاها فی ابواب جنت مقرون شد هر

من

نفس مطمئنه نیاز سندی که نیاز بدین گاه فی نیاز برده خوا
 که دوست طلب ازادی ان از قید غیر کرد فضل و رحمت
 الهی او را از قید غیر ازادی بخشیده از بندگان خاص و
 محبان خود کرده اند پس اگر خواهشی از او ببرد کند و در هر
 دلحه بدی را می نتعانت جمعی و التفات بفرموده رباید کرد
 پروردگار را رجاء من همدان بود که خواهشی از مطلق باشد
 ازین نمودار کرد و نیست ان مطیع امر مولای مقرر از طرف
 پذیرای توجیه بفرموده از وی در پست المقدس قلب ظاهر
 از الواث کون و معبد بنمای ظاهر و باطن خویش در فرمان
 برداری موی صرف کند کان مثل انکه از پذیرای
 خواهش بفرموده در اینجه باقی باشد تا او را وقف بیت المقدس
 قلب کم چه او را رجوعی بمواظبت احوال ننداری در این
 ان می بایم ولیکن او را عابد نام کرد مرکب از اینجه سوا
 امر حق و متابعت او باشد نکند تا ان فرمان ببرد و
 مقتضیات ننداری نیز با طاعت حق آبل کرد در اینجه
 عمر این مریدان اسم ان بذر و خویش بجهان کرد و کرد
 لغز بر بعضی عابد است که چون انشی بخدمت مقدس
 کردن رشتد بود مناسب نبود بسبب تردد رجال او
 بجهت الحضور و التفات منج در اینجا خدمت خاص و
 مقرر بودم که عرض از جمله عبادتگاهها داشت و همچنین

مراعات تنم

نفس مطمئن که در مجرای حکم الهی مطمئن باشد و اگر خواهی
در سعادتی و پاس یکن در خود یابد از راه اطاعت خود کند
که حفظش بقدر توانایی از ای عبادات صوری خود
نه نیت ادرک لذات جسمانی و مراعات میل طبیعی خود
چون از میل بغیر خالی نیابد آن میل و ابروفی رضای
مولی کند بل فرمان برداری مولی داند نه با عدم سبب
بر آن یا غفلت از آن در کار شود آن میل منافی خلق
عبودیت نخواهد بود و مع ذلک چون بی مدد و یار
خواند تخلص و تصفیه و نبات در آن میسر نکند
بزیان حال میگوید ای اعدی هابل یعنی پناه سیدم
خواهش خود را بگو و ذریه های من الشیطان الرجیم
و پناه سیدم ذریه خواهش خود را از افعال ناشی از
آن خواهش و اخلاق و آثار متولد از اول شیطان
رجیم دور افتاده اند و خود و اولاد از ذلک فرمان بردار
و پیروان خویش از قرب قبول تو و صحت تو فقیلها دها
بقبول حسن چون نفس مطمئن در مجرای احکام الهی
و قضایای پروردگار خویش و در ارضی بقضایای او رجاء
و شوق امان طلبد از خیر الحاق ظلمت و خوف بالعباد که
او را از خطر خواهشهای جسمانی امان دهد تا هیچ مقدار
خلی از آن خواهش و ذریه ناشی از او افعال و اخلاق

در دنیا و آثار متولد از او از عبودیت خالصا مخلصا و
مانع نتواند شد پس قبول میکند پروردگار شوق آن
تنشای او را قبولی که در حق حسن بآنکه ذریه او را که عبارت
از خواهش نباشد که از او نمودار و ذایقه شود او را چون
نفس مطمئن بری از خواهش و ناپذیرایی هیچ که از خواهش
در سلامت احوال و حسن حال فوین میسازد بل در
مراعات محموده تن و حواس برشته عبادت و روحانی
خالص او و دیگران بقدر آن مرأه ای افزایش و انت
اخلاق متولد او او را از تسلط شیطان مصون
میسازد تا از آفات مرآت خویش و رویت علی خویش
محفوظ و سالم می ماند تا در ظهور حسانت جز در انکسار
و حضوع و شکو منعم بفضل نمی افزایش و البته نباتا
حسنا و ظاهر میسازد و تربیت میفرماید نفس و اخلاق
متولد از او را تربیتی سبکی که مصون می افتد بدلت
از اسراف و اساکش از بخل و عبادتش از مرآت علیش
از مرغوبت و غویم و کفله از گریه و سنگدل امور خواهش
حقانی نفس که این هنگام ذکر حق که کار کنی او در جو
السنائی نظیر کار کنی حضرت زکریا که در عالم افاقت
چهره بد آن مشابه که زکریا هم سنگدل تربیت مرید و محافظت
در عالم بود ذکر حق سنگدل تربیت نفس است در آدم و حوا

نماید از تزیین و تعطیل و ساعی تقصیر باشد از ترتیب
 و تعمیر بل باعث حفظ و حارث هر مخلوق در عالم تعین
 عموماً ذکر خواست از ما من شئ الا یسبح بحمدی و لکن
 لا یفهمون تسبیحهم و در نظر حقیقت شناسان هر
 موجود در عالم تعینات عموماً و هر نفس در صغیر کماله
 صنع هم ذکر است و هم مذکران فی السموات و الارض
 لا یأتی المؤمنین و فی خلقکم و ما یبش من خایر و یجترأ
 دخل علیها ای علی المریر الجواب ای فی الجواب المعبد و
 المریر و بعد غنیمت ها و زقا قال یا مریر انی لک هذا
 قال الله هو من عند الله فلا تستعبد ان الله یزق
 من یشاء بغیر حساب و بطن مشابه که منقول است از زکریا
 عم که در اوان تکفل مریر او را در محراب معبدی جای داد
 بود و هیچ کس غیر ذکر یا واهی بدان مسکن مرید داشت
 و هر وقت از پیش مریر بیرون می آمد هفت در بر روی
 می بست و توفیق الحوزه و صیانت و هرگاه داخل آن مسکن
 میشد نزد مریر رزقی می یافت در صیف میوه زمستان
 و در شام میوه تابستان نزد او میدید قال یا مریر انی
 لک هذا بیکت یاسر از بخار سید این روزی که
 من میگفت از نزد خداست استبعاد ممکن بدو حق که
 روزی میدهد خدای هر که را خواهد بغیر حساب

ذکر حق که تکفل ترتیب نفس است و غیر نفس و در وقت
 او را بجز کرده مانع از دخول جمله اندیشه های باطل او
 و هر وقت از نفس جدا میشود که هنگام سکون و عو سالک
 و ذکر است هفت در که محل تردد اندیشه قلب و نفس است
 از پنج حواس ظاهر متفکره و واهمه و تخیله که امر الحواس
 با قیود بروی نفس مطبوعه و قلب می بندد و توفیق الحوزه
 عن دخول الحشرات و چون اوان صبح ذکر میشود و ذکر
 حق بیاسایی و مر است او در می آید و در نفس فوضه
 نمید و توفیق بخشش می یابد مانند فروختن اشیاء شور
 و اشتغال نار عشق در مرتبه سکونش در بر بدین
 و اطمینان و آرامش در حال غلبان شوق و وصولت شوق
 پس خطاب لیسان حال با نفس کند که این انا غنیمه
 و فیوض غنیمه در این اوان محو که ایواب علی و شغل
 بصارت و کار کنی بر تو رسد و بود از بخار سید
 و بعد شیب ترا ندیده گشته نفس کو بد از مرغی و طیار
 که از بخار مکان میراست و از سببی که از اسباب
 مر است ان الله یزق من یشاء بغیر حساب هذا
 دعا زکریا و یس و جابر چون ذکر یا عم علو من بعد مریر
 و مترکت او نزد حق تمام یافت و دانست که تکفل امور
 نزد پروردگار بی مرتبه نیست و طلب تسل و ولک با کبر

والله عاقوبون والد له رجاء غير محمدي نبيست چه قادر
 مختاری که بخشنه عاقوب ولد سوجه کرد و در غیر هم
 سیوها را نزد من حاضر میکند و او را بی شرم داد و بگوید
 بهیست بریت میفرماید و در طوالت تکلم بسیار طلب
 فرزند از دستم رجاء غیر محمدي نبيست لاجرم قال و
 هب لی من لدنک ذریه طیبه گفت پروردگار را
 بخش مرا از تو خود و سوهیت خود ذریه پاک و پاک
 نهاد چه این طلب از عالم سبب برودنت چه من
 با کبر من و المرأة عاقوبی سوهیت ریائی و غایت سبب
 الاسباب بی وساطت سبب بان توام رسید انک
 سمیع الذما و مفرودنت اجابت کردم معنی بهیست
 داعی محتاج بدان مشابه چون ذکر کمال مرتبه قریب نفس
 مطمئنه یافت و دریافت که چون تکفل و تربیت نفس
 درگاه بد و خواله شد او نیز بی منزلتی خواهد بود حال
 شریفش مظهر این سلسله شد نزد علم خیر کرای پروردگار
 همه بخش مرا از مواهب علیه خود ذریه طیب و نمودار کن
 از من از بی باقی بدستی که علم شایسته شنونده زبان
 حال و حکمت کامل مکتب اجابت کنند ان سلسله
 و موصل سایل حسن مال است و هو قائم یصلح فی
 الخراب ان الله یبزرک بحی صدقاً یکلم من الله

خبر رسانید و در آورده در ذکر الهام غیبی و فیوضات
 لایبی که راه آورده ملکه حسن ذکر دایمی بود حال کو
 که روی ذکر و توجه ذاکر بقیله حقیقی بود که صلوة ذکر
 و معراج اوست و اثری از بعد از ذکر و مشغول غیور
 و خود درو نماند بود بد رستی که بشارت میدهد
 پروردگار و عالم بستر و آشکار تو که من دار و سپید امین
 فرزند خلف حیوة ابد از تو در خالق که مصدق است
 بکلمه من الله که امر کن است یعنی حیوة ابد حق بنور
 از تو مفرودنت بشود و او را دانند با من و حکم حق از
 تو نمیدار کردید نه از خواص ذکر و نیچیز عمل ذاکر
 یا حیوة ابدی که مصدق از ذکر و اذکر کم و اشکوار
 اشکر که راست چه حیوة مذکور خدا ابدیست بنور ال
 و نعم مشکور حق سرمدیست بی کمال و سید و صفا
 و این حیوة ابد وصال سرمد سید و سرور بزرگترین
 ذریات و افعال و اعمال نمودار در جهان و تسلیح الاعمال
 کارگزار است و حصور است که طهور منیت و پرورد
 منی و انانیت از دور است و یثیابین الصالحین
 و اکاهجی است پاک و صالح از کدورات نیفات و فیات
 تعلقات قال رب انی یکون لی غلام و قد یلعن الکی
 و امر لی عاق و انسان حال ذکر مستغرق شد بطریق

استقامت که ایام بطریق و کیفیت حکم کامله تواند
 در حق خود را و اشکار کند که با عیورایام و سنین
 در دهر برین که اثری از یقین خویش و آثار خویش
 و نفس پذیرای آثارین بنوعاقوه است و هیچ خواهی
 از و ایند نمیشود و از غایت بغیر از استیجاب این عده
 و فرط غیب بطهوران قال رب اجعلنی آیه مبین
 قلبی قال ایکن ان لا یکن الناس ثلثه ایام الا در
 الهام فرمود با و که نشان قبول مسئله توانست که غالب
 کم بر تو شقوق حضور و لطف سروران بر بند که توجیه
 تو بخواس کار کن که نیز له حدیث است با ایشان که
 اوقات داشتی که چشم در مبصرات از ظاهر بر تو شقوق
 ساختن ناظر از دریافت منظر برین بنده ناظر برین تذکر
 مانع میشدی و زبانه از تکلم بنیاهی و لایق و سمع را
 از استماع آنها و سایر حواس از خرج در مشاهی و لغو
 سرور و استغراق و محو تو در مذکور از آن توجیه بکار نشو
 و امتناع توانی از این باشد که اگر برین که آن اختلال ایشان
 باشد از کار کنیها بسبب استغراق تو به هیچ حواس
 و اعانت تو بطهوران و خویش شایق نموند و اگر در تک
 کثیرا و مواظبه تذکر خویش و مراعات او بسیار کن بخشی
 که خلل و فتره و غفلت بدو راه نیابد و هیچ بالمعنی و اگر

نابین

نابینان تذکر که او نعم و تقدس انزه و اعلاست از آنکه
 که با اقتدار ذکر اولیاد و نهاده در عالم آفاق و همکار
 مراعات شناری و توجیه بظلمات متعلقه بآن
 و مراعات روحانیات و رغبت بعالم انوار از کسب علم
 صابیه و اعمال حسنه متعلقه بآن جز اطاعت حق منظر
 او فتد و اذ قالت الملائکه یا مریض ان الله اصطفاك
 وطهرک واصطفاك علی بنیاء العالمین خطاب
 کرد ملائکه بمریم که بدرستی که برگزیده ترا خداوند سبحان
 بر لاده عیسی عم و طاهر ساخت ترا از ادناسی که زنا را
 عارض میشد از حیض و نفاس تا صلاحیت خدمت
 مسجد و سکای مسجد بهم اوقات داشته باشی و بر
 ترا و ممتاز ساخت ترا از زنان عالم بدین کرامتها
 اصطفیک بالکرامات والايات حتى یات الملائکه
 بر ذلک من الجنة وطهرک من لمس البشر قال الاستاذ فاین
 تکرار الا صطفی الاول اصطفاک بالکرامه والمیزان و الا
 اصطفاک بان حلت بعیسی بن غریب یا مریض ان الله اصطفاک
 لربک واصجدی و اذ کنی مع الراکعین خطاب
 غریب با ملائکه رسول او نعم بمریم که چون ترا از عالم
 بدین نوازشات ممتاز فرمودیم تو نیز عبادتی متنازع از
 عبادت سایر عباد الله اختیار کن بان طریق که خالص

عبادت خود را از نظر در عبادت بر چیزی جز اطاعت
و تحصیل رضای او تم و تقدس داشتن و جانحه در ظاهر
در سجن که منتهای رکعت است نظیر محسوسات سایر عباد
می پوشند خود را ابتدای صلوه نظیر از مطلق با سحر
پوش و جز از اطاعت در طاعت چیزی منظور ندارد
پس با این حال در ذکر رکعتین در ای و دو در باشد
که نکته از نکات تقدیم و اسجدی بر رکعتین این باشد
و اگر این خطاب را بر داده نفس مطمئنه کسی که خواست
غیر است برای خفای این خطاب ملکات حسنه نفس
بان خواهش جهانی جان دوست توانا فاد کرای
خواهش داده نفس فضل مبانی برابر گردان جله خواه
جهانی بحول ساختن تو بقصد اطاعت حق در حفظ
بدن نیت توانا می کار کنی او و ملک ساخت ترا از
میل طبیعی ظلمانی و لذت جسمانی و بر گردن ترا بشرف
قصد قربت از جله خواههای ظلمانی جسمانی تو نبین
شکر اندان خالص ساز اطاعت و طلب و مقصد حق
را از غیر تحصیل رضای حق و در بد و اطاعت از کونین
و مایه نادر حقیقت در پوش جانحه عباد عالم انا و حق
وقت سجد و نگاه روی پوشند پس در ذکر رکعتین
در ای و از جله فرمان برداران و کادگان حق شو

دلای

ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ
أَلَّا تُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ تَلْهَاهُمْ لَنُحْيِيَنَّهُمْ لَنَكْتُبَنَّهُمْ
يَا قَدْ جَاءَ قَوْمٌ دَرَانِ هِيَ لَدَا خُذُوا إِلَيْهِمْ يُكْفَلُ مَرِيضٌ
بِهَيْمَةِ كُفْلٍ مَرِيضٌ وَهَفْتُ شَخْصٌ لَزُورِ سَائِيهِمْ
مَانَانِ كَرِيبِلَهُ مَرِيضٌ وَخَنَدَ بُوَدَنْدَ جِهَ وَفَتِي كَرِيبِلَهُ
مَتَوَلَدَ شَدَ مَرِيضٌ كَرِيبِلَهُ دَرِ خَرَقِ جِهَدِ اَوْرَا بَرِ شَدَ
مَسْعَدَ بَرِ وَنَزْدَ اجَارِ نَبِيِّ اسْرَائِيلَ كَدَا شَدَ وَكَفْتُ نَزْدَ
اِبْنِ نَذِيرِهِ وَفَزَنْدِي كَرِيبِلَهُ دَرِ كَرِيبِلَهُ بُوَدَمْ كَرِيبِلَهُ
شُوَدَ خَادِمِ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ بَا شَدَ بَسِ اَوْرَا بَسِ دَارِ
كَفْتُ كَرِيبِلَهُ اسْمَامِ شَمَاسَتِ جِهَ نَبِيِّ مَانَانِ اَزْ هُوسَا
نَبِيِّ اسْرَائِيلَ بُوَدَنْدَ وَهَلُوكِ اَيَّشَانِ بَسِ كَفْتُ دَرِ كَرِيبِلَهُ
بَيْتِ وَهَفْتُ نَفَرِ كَرِيبِلَهُ اَحْمَ بَكْهَالِهِ اَوْ كَرِيبِلَهُ اَوْرَا
نَفَسَتِ بَسِ اَبَا كَرِيبِلَهُ بَا قِي اجَارِ كَرِيبِلَهُ نَفَرِ بَكْهَالِهِ
سَوَاقِي نِي وَفَدَ كَفَالَتِ مَرِيضِ اَبَا نَكْدَارِ بَسِ اَبَا خُذُوا
اَقْلَامِ بَا اَقْلَامِ خُودِ دَرِ نَفَرِ بَيْتِ كَفَالَتِ مَرِيضِ قَلَمِ
هَمْدِ دَرِ نَفَرِ وَوَفْتُ قَلَمِ ذَكْرِ اَبَا بَرِ وَی اَبَا بَانْدَ بَسِ
سُخْلِ مَرَاغَاتِ اَحْوَالِ مَرِيضِ ذَكْرِ اَبَا شَدَ وَهَلُوكِ
لَدَيْهِمْ اَزْ نَفَرِ مَرِيضِ وَنَبُوْدِي تَوَایِ جِهَدِ نَزْدَ اجَارِ
رَمَانِي كَرِيبِلَهُ نَزْدَ جِهَدِ كُفْلِ مَرِيضِ سَكْرِي دَنْدَ تَا سَكْرِي اَزْ
دِينِ كَرِيبِلَهُ بَسِ بَرَا اَيَّشَانِ جِهَ شُوَدَ اِبْنِ اَبَا اَلْغَيْبِ كَرِيبِلَهُ

زمانی که عبادت

بر توان دل شده که توان از خبر میدی و اگر انبیا و انبیاء
در عالم انفس عرفان کامل مکل انسانی نسبت
تواند بود چه عرفان کامل در انسان منزله وجود کامل
مکل خاتم رسل در عالم است که هم جنبه مجسد و قد
لولاك لما خلقت الافلاك اگر نظر و مظهر کامل
مکل محمد صمد بود خلق عالم نمیشد اگر عرفان نمی بود
بوجب کونه خلقت الخلق لکن عرف خلقت آدم نمیشد
و نبودی توای عرفان و شناخت حقان کاهی هنگامی که
حواس و قوی و آلات کارکن و مستلزمات محوره در
وجود انسانی از اخلاق حید و صفات محوره از
فکر و ذکر و غیرها بلبان حال و تقاضای حقایق
خویش بجهت تکفل خواهش زاده نفس در مراتب
تنداری تا آلت کار کنی حق شود و عرفان بخشد و قریب
بنام ذکر حق و تذکره دائمی درست آمد پس هر را
ای عرفان معلوم باشد که دریافت توان معقول
جله علم بغیب و انباء غیب است که ترا کرامت کرده
اذا قال الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه
احمد المسموع عيسى ابن مريم و جهنا في الدنيا والاخرة
ومن المقرين ويكلم الناس في المهد و كمال و من
الصالحين و نبودی توای محمد هنگام مقالات ملا

یس قیل تکلم الناس
مخبره نه و کمال داعیا
الی و بهم

بگویم

بامریر و بشارت دادن بپیغمبر مکل امر حق که تولید حضرت
عسی عم باشد و دور نیست که اطلاق کلمه الله عسی
از ان سبب باشد که باعث و موجد تولید او و مکل
الحق و امر کن شدی سببیه اب و بدان شا بر نبوت
توای عرفان کامل و مکل زمانی که الفا کرد بر زبان
حال خویش و غریک مقتضی کمال خویش بلکه محال
اخلاق بخواش حقانی زاده نفس مطبوعه بآنکه حق
بشارت میدهد ترا بطور کلمه الحق از تو که اسم او
مسبح است جاصل کلمه مسبح بلبان یونانی مشیخ آ
یعنی مبارک و کلمه الحق موسوم است بمبارکی حال
قابل و مستمع و وجیه و صاحب حکم و جاه و شرف
و مرتب است در دنیا و آخرت و از نزدیکان حق است
بل از واصلانست و مشکلم است فراموشکاران و غافلان
و زاهدان از فکر و ذکر حق و بلبان حال و خالص
خویش میدهند که مرتبه تعین کلمه الحق است قبل از بروز
که آن مرتبه ممد است در عالم حکمه ربانی از برای کن
او جنبه ممد از برای طفلی در عالم جلوه ربوبیت
اهل الله بهر فراموشکار که توحیدی کنند او را بمن توحید
ایشان بعون الله تذکری روی میدهد و زهولی و
غفلتشان نفی و ذکر مبدل میکند و تاثر توحید ایشان

زیاده از حدیث موعظه دیگران باشد پس استعاضه
 اطلاق تکلم بدان توجه بکانه نباشد و در کمال کثرت
 ظهور تاثیر کامل کلمه الحق است و در سخن عین متو عظیم
 چهره در هر روز تیر می که کلام را در مستقیم است
 خاصیت کلمه الحق جلوه کلمه الحق بلا تأثیر هم درونی است
 که در ضمیر حق کوی است هر که هفتش مصروف بوعظه
 اوست و هم تاثیرش همگامی است که حق کوی متکلم
 میگردد و اثرش در حال سخن پذیران مشهود طالع است
 حق میگردد چنان سخن پذیران بر زبان حال ماطق اند
 که پذیرای کلمه الحق و سخن شنود این منافع و مکارم برین
 حال و نسخ من مال است و طالعیان حق را بر ویت
 احوال ایشان بنظر بصیرت اگر عقلی بدیشان راه باشد
 باشد از ایل میگردد و من الصالحین و در هر کس سعاد
 و اکاهانت که صلاح حال و مال خویش را حاصل
 عمر خویش فرموده اند هر کس بقدر آگاهی و نیاز خویش
 از انبیا میراث می برد العلماء و وثر الانبیاء قالت
 رَبِّ اَنْیَیْکُونِ لِي وَلَدٌ وَلَوْ تَسْتَفِیْ بَشَرٌ کَفْتُ مِنْ بَعْدِ
 از روی استفهام و استدعای ظهور کیفیت این جلوه و کلام
 در عالم اسباب بی سبب عادی که بگویند که کلام
 مرا ولدی گرامت میکند بی مسامحت بشر فَاَلْکَ لَکَ اللهُ

بخت

بختی مایشت گفت جبریل حکایتی عن الله همچنین می
 بشر ترا ولد گرامت میکند و حق نعم خلق میکند هر چه
 خواهد هر طریقی که خواهد بی واسطه سبب و بواسطه
 اِدْ اَفْعٰی اَمْرًا فَاِنَّا یَقُوْلُ لَهٗ کُنْ فِیْکُوْنُ هرگاه حق تعالی
 خواهد امری جاری سازد حقیقه آنجه بان امر میرساند
 بگوید باش بی سبب یا بواسطه سبب پس ما بود
 هر چه که ما مودش جلوه ظهوری پذیرد و بدان
 گفت خواهش حقانی بلسان حال خویش ای پروردگار
 عالم و عالمان چگونه از من نمودار شود اثری و زاد
 خواهش غیری با این حالت که با من نزدیکی نکند بشریت
 و مقتضیات بشریت الهام فیجی باو القا کند همچنان
 خواهد بود که بقرب بشریت و تاثیر خاصیتش در حق
 و پذیرای تو مرخصیت بشریت ای خواهش حقانی
 و بر کزین فیوضات سبحانی از تو کلمه الحق نمودار سازد
 مقررا از اغراض بشری و یَعْلَمُ الْکِتَابُ وَ الْحِکْمَةُ وَ التَّوْرَةُ
 و الْاِنْجِلُ و تعلیم دادیم عیسی داع نوشتن خط چنانچه
 مراد است که حضرت عیسی بر قسم خط نوشتی که یکی از ان
 قسم شمی است که معروفست بین الناس و دریافت حقیقه
 اشیا گاهی و تورات و انجیل ترا ای خواهش حقانی تعلیم
 دادیم ابراز نقوش مجوده و آثار مقصوده از ایجاد کون

در صغیر روزگار و صغیر کماله ضایع طالعین و دریافت
 اسرار حکمت کماله حق در نسخه سکونات و نمودار کردن
 در تو حاصل از تودیه که ضبط ظاهر احکام شریعت
 ربانی است و ما حاصل از انجیل که در هیئت و مراعات
 اسرار شریعت و تجلی انوار حقیقت سبحانی و کمال افعال
 مرضیات و جلوه جلال سلطانی است تا بتخلیه حق
 غیر و تخلیه بنوا هوش حق مصفی و معلا کشتی و رسیدن
 الی بنی اسرائیل و بدان پنج که عیسی عم فرستاده است
 بقوم بنی اسرائیل تو فرستاده ما بنی بنجله عباد الله و فرما
 برداران حق چه بنی اسرائیل در لغت یونانی یعنی عبد الله
 در حقیقت بنوا هوش حق مرغوب و فرمان ده بنیدکان حق
 نه فرمان برداری و اطاعت حق است **اِنَّ قُلُوبَكُمْ لَا**
مِنْ رَبِّكُمْ اِنِّیْ اَخْلَقْتُ لَکُمْ مِنَ الطَّيْنِ کَهِنَةَ الطَّيْرِ فَانْجِ
فِیْهِ فِیْکُوْنُ طَیْرًا یَّذِیْنُ اللّٰهَ و گفت عیسی عم بپدر حق
 که من آمده ام از پروردگار شما بشما نشان و علامتی
 از تأییدات سبحانی تا شمار معلوم کرد که من فرستاده
 حق شما با جوی اولها و تم بشما جهت اصلاح حال و مال شما
 اِنِّیْ اَخْلَقْتُ یعنی بن میسازم صوره مرغی از کل پرستاشد
 ربانی دمی درانی میدم پس میباید باذن الله یعنی
 ان دم که دسیم حق اقم خواست که ان هیئت زینت کرد

پس باذن او تم زینت شد چندان طریق که حکمت کماله
 ربانی کلی را امر میکند که جبه شود در رحم ارض جبه
 میشود و باذن الله جبه در نظر دگر و طیور نقطه مسکون
 و بجکه ربوینش در رحم انات طیور می آید و باذن الله
 با نقطه طیور و نموج شک بر در ایام پخته سیکر و وبقا
 طبیعی او را دفع میکنند و بر در ایام از بخار زیر بال مرغ
 جو جبه در محوطه پخته میان پوست پرورش باید و بعد
 از تکمیل پوست تخم پرورن آید باذن الله جلوه جمله
 ان فیوض و پوست در دم عیسی جلوه کر که در تاسیس
 خاک از عالم حادات بعالم حیوانی باعجاز عیسوی
 یکدم نمیکرد بنوا هوش حق بزبان حال این نغمه
 سراید و در سمع ارباب شوق و محبت در آید که من
 تصویر میکنم مرثدا را ای طالبان حق از این لسانی
 که از طین است هیأتی مثل هیأت طیر چندان مینا
 که صوره تابع که در نیاید طیران از و نمودار شوند
 و نام که نکند صید مراد شوند که در همچنان تا المیان
 هر که نکند جلوه دعوت و دعوت و دعا و شمله راه نمودن
 بحق عباد الله و طالبان و شایقان از او نمودار نکرد
 و ان وصول بکمال که بساطها از راه کسب و عمل حکمت
 ربانی تعبیه فرموده که سیالک و طالب برسد فیض

شامل و تفضل مجلس در یکدم عارف که سئلت است
از وهاب مطلق بقیه فرموده و قرین ساخته الحیده
علی لغاه حجابی کمال مرتبه نعمة و هو لا یقنی لامن
جناب کبریا و ابروی الا کثره و الا برص و احو الموق
یاذن الله و بشایر که عیسی عا بر او می بخشید اقد و
ابرو عا و مرده زنده میکرد یاذن الله و غیر هاشم المینا
الباهر بر او می بخشید ان دم و تو به عارف و ان کوری
جشم بصیرت طالب صادق را و تن و جوارحش ان
عیب کمال و نافرمانی کا و کفی شغای بخشید و زنده
میکرد اند دل مرده ایشان را یاذن الله جبر عارف
بی اذن خدای هیچ امری متوجه نکرد در مقام قرب
محبوبیت تا لایق خلعت نبی صبح و پی مهر و پی بطور
کرد در جبر تا آخر قرن پاره و در است این خلعت نباید
بل خویش را معزول مطلق کرده تا حق بجوارح او کا و
اوقند و لایق خطاب عزت ماست از دست و کلاه
دی کرد و از سر قرب محبت بر سر مبارکش گذارد
و تا افسار تعین از سر بردارد این افسر بخشید
و انبیکم یا تا کلون و مانند خرون فی بیوتکم
و یاذن الله خرمیدهم شما را با جبر خورده اید جرات افعا
واقوال شما الکل الحق و افعال شایسته است

نویس

معاینه می بینم که لقمه حلال خورده اید و اگر لایق و
لغواست دانم که لقمه شبهه خورده اید و اگر اقول شر
و خبیث و ناشایسته است معلوم است که حرام خورده اید
و شمار آخر دم از محاسن و لطایف و زایل و از جناب
که در ضمیر می کنون و در جبلت خویش مستور دارید
ان فی قلب لایزالکم ان کستم مؤمنین اگر با کلیه
حق بر شما مستور نیست و کافر مطلق نیستید و از نور
ایمان در شما بر توی هست در می باید که این اجزا
بغیب بی ناید ربانی و جلوه انوار حقانی نیست و
نشانه و اثبات بر حقانیت من و مصدق الحیا
بن یثی من التوریه و مصدق در این امور ظاهر
کنند از خویش از اجنه پیش شماست و در توریست
اصول ثابت از ظاهر شریعت عزا و هم از آنها که بر شما
ظاهر کردم مخالفت با ظاهر شرع شریف ندارد تا عذر
مخالفت شما تواند شد چنانچه هم از اصول ثابت از افراد
بوصفایت آله و پیروی فرستاده او در اقرار حق و حقانیت
و انجیل مخالف اصول توریست تا عذر مخالفت
هیچ دی شود از دین عیسی و اگر مخالفتی در فرع شریعت
عزا باشد ناشی از خواص تغیر از من و اوقات و تغیر
خاصیت امر جبر و احوال عباد است چنانچه در نسخ

و منسوخ قرانی که در عهد ما شده مشهور ما میگردد و این
مخالفت فروع منافی قوله مصدق الما بنیدی فی
التویدیه نیست چنانچه شافعی بیان شد که در اصل
که سلوک راه حق و پیروی رسول و سنت در سلوک
و چون حکمت ربانی مقتضای است که هر قوی از طریق
که مناسب تر است با احوال ایشان سالک طریق مقتضی
شوند شرائع مختلف شده و با نسخ و منسوخ در ایشان
نمودار گشته و از همان سبب خواهش حق و رعایت
در اطوار مختلفه احکام مختلفه بر سالکین مناسب حال
و وقت هر یک جاری میسازد و لا جملکم بعض الذی
حرّم علیکم و جازى حضرت عیسی گفت بقوم خویش
که ما مردم بن عبد الله که هر ایند حلال کم می شمارا
ای عباد الله بجهت مصلحت کار شما بعضی از اینها
که بر شما حرام کرده بود ربّ اکابر باب بجهت تربیت
حال شما جبر چون بر قوم موسی جسمانیّت و رعایت
بطبیعیات ظلمانی و ننداری غالب بود حکمت مقتضی
ان شده که بر ایشان تخوم و کم شتر و بعضی چیزها که
در تقویت جسمانیات و میل طبیعی از دیگران غایب
استد است حرام کند و چون بر قوم عیسی رهبانیّت
و روحانیّت و میل مراعات آنها غالب بود ان مجرمات

بر ایشان حلال شد تا بطبعشان با عدال انشان شود
و از وفور و رغبت بروحانیات طبیعیات را مختار
محض بنسازند و بسبب غلبه میل برهانیات اختلاف
در نظام احوال خود راه ندهند بل بقدر ضرورت
استحسان در نظام عالم نیز دخیل او قند خواهش
حق در عارفین چون میل بعضی سالکین بسبب کثرت
بجایان و انفس و اعتیاد بر ریاضت در مراعات
مرتبه رهبانیّت و فراطرغ بر ریاضت و روحانیات اصلا
بمراعات حفظان و ننداری نرسند از طریق معالجه
مناسبه فراطرغ بر ریاضت و روحانیات و پیکار با مطلق
ان مراعات ننداری بقدر کار حق بعضی از اینها
نفسانی از اکل حیوانی و تمتعات مباحه ایشان بل نه
در این وقت از صحبت اختیار و تمتع فی الجمله از دل و طبع
و عوالم تا از سره جامع نشانه انسانی محسوس میگردد
و جنتکم بآیه من ربکم فانقوا الله و اطیعوا
خواهش حق اولایکار کثان ملک و ملکوت و جبروت
بقین خویش پس بجهت کار کثان ملک خدای از عباد الله
گفت که چون ایدم شما بنشان از پروردگار شما که
دانید که فرستاده خدایم شما پس برهنید از افراس
حق و اطاعت من کنید ان الله ربی و ربکم فانقوا الله

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ طریق حق و ثواب است که انچه
از فیض مواهب الهی بوسیله من بشمار رسید هر از
حق دانید و چون کوثر نظر آن عیسوی که بعضی حاجد
شده انکار مطلق کردند و بعضی طریقه فیوضات حق
را بحضرت عیسی نسبت داده گمراه گشتند هیچ زانها
من نسبت مدهید که آن فیوض نمودار ازین و همه
معجزات عیسوی هم از حق است و لهذا حضرت عیسی
سکنت این الله دئی و در تکم فاعبدوه و من یزین
حال ناظم بانکه هر چه از خواص معارف و انوار روحانی
و سبحانی در من بینید از حق دانید و پیروی مرا
عباده او دانید ان الله دئی و در تکم فاعبدوه ان الله
صراط مستقیم موصول بملکوت حق قلنا انحر
عیسی بنهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحق
عن انصار الله انما بالله واشهد بانا مسلمون
پس چون حضرت عیسی را کفر بعضی از آن قوم معلوم شد
و بسبب انکه یافتند که عازم است که اجرای او را
برایشان کند و اجتناب از نواهی ترعشان فرماید
مرویت که جمعی از کفر قصد قتل حضرت عیسی کردند
لاجرم عیسی عم فرمود که بضرة میدهد مرا بر تعویث
دین حق و ازین گفتند ما نصرت دهنده ایم دین حق را

دین

و شهادت ده ای عیسی نزد خدای بانکه ما تسلیم گشتیم
امرا الهی و مطیعان احکام او و پیرو رسول اویم و از
روی صدق مناجی شد بد رتقا انما انزلت و انما
الرسول فاکتبنا مع الشاهدين فمکروا و مکرا لله
والله خیر الماکرین پس وقال محمد بن علی علیهما السلام
مکروا انفسهم بحسن الله مکرهم عندهم و کان فی
الحقیقه الماکر لزمینه ذلك عندهم الا تریه یقول انما
زین عمل فراه حسنا و جاهد بن مکر کردند
بانکه شخصی مؤکل ساختند که حضرت عیسی عم را بقتل
رساند و مکر کرد خداوند جلیل با آن نابکار ازین
در او بر شخصی شهید عیسی تا بطن انکه آن شخص عیسی
او را بقتل در آورند اذ قال الله یا عیسی انی منوفیک
و را بقتل الی و این هنگام گفت الله نعم عیسی با دست
که من تا آخر می چشم اجل ترا زارت رسیدن تو با جلد
ستی و ترا رفعت می چشم با یمال تو بجل کرامت و حفظ
حامی خویش و مظهر تک من الذین کفروا و باک
میسازم ترا از سوار این قوم نابکار و از شما قصد
فاسد ایشان و جماع الذین اتبعوک فوق الذین
کفروا الی یوم القيمة و گردانیده ام آنان که متابعت کردند
ترا از خوا دیون نصاری فوق کافرین و جاهدین از

یهودی تا قیام قیامت و در روز حساب و نیامان حکم
که الی الان شنیده نشده است و در هیچ وقتی قبله
قوم یهود بر نصاری و اتفاق نیفتاده است درین
اوان ایشان را ملکی و دولتی و بانج شریف نصاری و
مخالفت بعضی از ایشان از شرافت جامعه ختم مغلوب
قوم یهود شده اند و ایشان از ملک و دولت درین
نصیبها بوده و هست و نقل محقق اینصافی و فیض
لما رفع عیسی الی السماء و صلب عیسی و ان ذلک
سبعة ایام قال الله عز وجل لعیسی عم اهبط الی مریم
ثم لنری لک الحوائین و تبتم فی الارض دعا هم فهبط
علیها و استقل الجبل فورا فجمع له الحواریون فقام فاکبر
دعاه ثم رفع الله سبحانه و تلك اللیلۃ هی لیلۃ القیام
یدخر فیها النصاری فلما اصبح الحواریون حدث کل واحد
منهم لبقته من ارسله علیهم فذلک قوله عز وجل و کذا
و کذا و الله خیر الما کرین فی ثم الی مرجعکم فاحکم
بینکم فیکما کنتم فیه تخلفون پس در دنیا و آخره
رجوع شما من است ای محققین و باطلین پس حکم میکنم
میان شما در این اختلاف داوید فاما الذین کفروا
فاعدبهم عذابا شدیدا فی الدنیا و الآخرة و سا
لهم من لا یضرین پس کافران عذاب شدیدکم در دنیا

و آخره

و آخره و نیست ایشان را اعوانی که نصرت دهد و خلافت
بخشد از عذاب بن و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات
فیوفیهم اجرهم و الله لا یحب الظالمین و مؤمنین
و بنیکوکاران را اجر و مجازاتی وافی کو است کم و خدا
دوست ندارد حال آنان را که وضع شی در غیر موضع کنند
و آلات بندگی خالق و مولای مشفق خویش خرج بندگان
و کارکن طاعتیان اعدا عدو خویش کنند و اگر از
درجه عام ایشان را تو بیخ و تهدید عذاب دنیا و آخره
کنند تا بازگشت خبر کنند تا حجت بر ایشان تمام باشد
ذلک نسلوه علیک من الآیات و اعلم ان الولادة
المعنویة اکثرها ینبع الصوریة فی النسائل و سببها
ان الروح فی الصفراء و الکد و یر نیاس المزاج و ان
و عدمه فی السكون فکل روح مزاج نیاسیر و یخصه
اذ العیض یحصل بحسب المناسبة و یتفاوت الارواح
الازل بحسب صفوتها و مراتبها فی القرب و البعد و تفاوت
الامر حجة بحسبها فی الابد لیصل لها و لا یلین المتنا
بعضها من بعض متشابهة فی الامر حجة علی اکثر اللهم
الا لا مودة و رضاء تفافیة فذلک الارواح المتصلة
بها ستقاریر فی الرتبة مناسبتة فی الصفة و هذا یقوت
ان الحجة القایم محمد المهدی عم من نسل محمد و اعلم ان

النبات وهيأت النفس موثرة في نفس الولد كما ان
 الاغذية موثرة في بدنه فن كان غذاؤه حلا لا طيبا
 وهيأت نفسه نورية ونياته صافية وحقايقه جارية
 مؤمنا وليا او صديقا او نبيا ومن كان غذاؤه حراما
 وهيأت نفسه ظلمانية خبيثة ونياته فاسدة رذيلة
 جاء ولد فاسقا او كافرا خبيثا اذ النطفة التي يتكون
 منها الولد سولت من ذلك الغذاء امراة من تلك النفس
 فيناسبها ولهذا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد سائر امه
 ليس اية الله اصطفى آدم ونوحا الا انه اصطفى ادم
 بعلم الصفات وكشف جلال الذات قبل خلق الخلق
 في ازل الازال فاذا اراد خلق روحه الى نظر الى جماله
 فظهر بين النظر روح ادم فخلقها بصفة الخاص وفتح
 فيها روح الاول وروح الثاني فوصف روحه فقال
 ونخت فيه من روحي ووصف صورته فقال خلقت
 بيدي فسبق بهذه الصفات من الملائكة الكرام
 البررة والسمعة خلقه خلافة واسجد له ملائكة
 لاجل هذا التخصيص كرامته وتشريفه وتفصيلا على
 سائر الملائكة وقال في جاعل في الارض خليفة وفا
 اسجدوا لآدم ولا يؤثر في نفوت الازل طوارفات
 الحدوث مادام الاصطفاء بهذه الصفة سابقا له

والله اعلم

والاشارة في نوح وآل ابراهيم ان الاصطفاء من
 المحبة الازلية لا من حجة الانسان احدية وحكم عليم
 وذكورية اذ قالت امرأة عمران رب اني نذرت لك
 بطي محسرا فقبلت بي الاية تاكريمه وصداقها لمن
 يدعي من التوراة ولاجل لكم بعض الذي حرر عليكم
 الاية كجوارده اية كريمة است بيان بعض اذ بداع ذر
 بعضها من بعض كقيل از اين آيات جوارده كان بلا
 مذكورا است مفرها يد كجوزة اين بر كنيد كان سلا
 وكالا ودية وفضيلة وتقدسا بعض ذر بعض اذ
 جاز بعون الله وحسن تائيد دقيقة اذ فاق ان مذ
 شود واكر سعادتمندی از سواد خاني شمع نصيبه
 كرامت شده باشد از اين لطيفة اسرار ايات بليات
 جوارده معصوم صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين
 در حقيقة كاملا كون منقوش فلم كبريائيد بقدر مقام
 نيز استنباط تواند كرد وجلوه كمال وجمال صوري
 معنوي وعلمي وعلى جملة انبياء واصفياء ورسول مع
 در اين آيات بينات مشاهد تواند شد در فضائله
 واياكم جديعا امر ابراهيم ان كخند نام داشت ونب
 امام بني هاشم بود كقبيله خند وهر مير بودند هم مير
 متولد شد كذير صوري او بود وهم محزونان شدند

از کادکنی و بندگی غیر حق که زاده فیض باطن و دعای او
 بود و هم در تیر میر که عیسی بود بین دعای حق و آن
 اعوذ بک و در تها من الشیطان الرجیم بمصدوقه
 تقبلها ربها بقبول حسن و انبیاها کاحسان
 عیسی هم بجمع مصالح او بر وجه حسن بقبول ربوبیت
 کامله خویش نعم و تقدس و بدعا و ذکر یا رب تها
 من لدنک در تیر طبیعه هم عیسی متولد شد که در تیر صورت
 او هم بود و هم تها من الضالحین شد که از فیض دعا
 مخلصانه و فیض معنوی او بود و تا کرم مصداقها
 بین یای من التوریه الایم سبب است در تیر معنیها
 بعضی صورت و معنا معلوم میگردد و از ظهور خلقت کمال
 مکمل خاتم الرسل محمد مصطفی و هادی سبیل علی
 و در تیر طاهره صورتی ایشان از سبب صورتی آدم صغری
 او و نوح نبی ثانی و ابراهیم خلیل ثالث و از مظاهر
 افتادن جمیع معارف و عوارف معنوی و صورتی ایشان
 مع شئی زاید از فیض ربوبیت کامله رب الادیاب
 جلوه گراست پس اری ندانست که فی بطنی بحر
 قال الاستاد المحرر الذی فی رقی شئی من الخلق و
 حرره الحق فی سابق حکمت عن الاشغال بجمع الوجود
 والاحوال قال جعفر فی قوله عیرا ای عقیما من رقی

الدنیا تقبلها ربها بقبول حسن قبول الحق لها
 اخلصها العبادته وجعلها عمل ائمه و کرامه و در
 فی حجر صفوة انبیاء و اولیاء و تها الملائکه
 و هو قائم یصلی فی الحجاب عمل ساجات الحق
 الصلوة لانها قیمة عصمة الحق فیها نزول الوحي من جلال
 فیها بشرط التقرب و خلوص النية الحمد الحق حضایل النقا
 و لجره بما یكون قبل ان یكون و الحجاب عمل الزور
 المراقبین فیها لاجل تعریف الست فحات اسرار الحق و در
 نور التوحید و محل الاض و تصفیه الست و الحجاب و
 اشراق البقین و مجلس المشافین و مسند الواصلین
 و سببان المحبین و سرور المریدین و ریاض العاشقین
 و کعبه المستأنسین و حریم المؤمنین و فوز القانتین
 و ضیاء الموحدين و ستر الشیخین و قال الواسطی
 هو قائم بر رب یصلح ستره بحدیثه بنفسه و هو بر وقیل
 ملازمة الخدمة یورثک اداب الخدمة و اداب الخدمة
 یورثک منازل القربة و منازل القربة یورثک خلافة
 الانس ان الله یبشرك بحی مصداقاً بکلمة من
 و سیداً و حصوا قال جعفر بن محمد عن السید الذی
 ساد اهل زمانه باخلاقه و الحسور الذی حصرها عن
 النساء و سببی محی حصول الامر و رفع فی قلبه تلك العظمة

فهد فيه ماء الشهوات وصار حصورا وحصورا وقال
 محمد بن علي عم السيد من استوت احواله عند المنع
 والعطاء وقال ابن منصور السيد من خلى من اوصاف
 البشرية واظهر بغوت الروبية قال رب اجعل لي
 آية قال آيتك ان لا تكلم الناس ثلثة ايام الا اذا
 احصل لسان بنيك عن المكالم والمحادثة مع غير الله
 ليخرج سره وحاله عن اذحام الخلق وذكرهم والآفة
 فيه ان من يطلب من الله شيئا من معان الغيب
 وروية مجزية وكرامته ولا يتحرك لسانه بالفضولات
 وقلبه لا يخطر به من طوارفات الوسواس حتى يكون
 ظاهره وباطنه متفولا بالحق كان الفرق اذ وقع في الظاهر
 يتشوش الباطن واجاز له الرمز ليدفعوا به ضيق قلبه
 ومن دخل عليه من اهله والزم من الانبياء الاوليا
 والزم من الاولياء الخاصة المرادين وحقيقة الرمز
 تعرض السر الى الشرواظهار النفس الى النفس واعلاها
 الخاطر الى الخاطو نعت خربك سلسلة المواصلة
 بين المخاطب والمخاطب واذكروا ربك كثيرا الذكر
 هم تخلص النية من الخطرات وجميع الهموم نعت تصفية
 الشبهة المناجاة وتخير الروح في المشاهدات ادراك
 اهل محبة وارادته بما اخرج من معجزة ذكرها واستجابة

دعوت حتى اذا ارادوا كشف الغيب واستجابة الدعوت
 اعزوا لواعن الخلق وعن محادثتهم وتركوا ما لا يعينهم
 وقطعوا لسانهم بمقاريض الصمت وجعلوه رطبا
 بذكر الله في ايام مناجاتهم التي ارادوا فيها كشف
 المقصود انتهى اذ قالت امرأة عمران رب اني
 نذرت لك ما في بطني محررا اذ اذا ازهدت به
 تو وشغل بما سوى فقيل نبي انك انت السميع
 بقالي العليم فيسقى وحالي وحين يقالي روي
 الفاضل البضاوي كانت امرأة عمران حنت فافقوا
 حنة عيسى ع وروي انها كانت عاقرا عجزا فبينما هي
 في ظل شجرة اذ ارات طائرا يطعم فخذته الى اولادها
 ونمت فالت ان لك علي نذرا ان ردقني ولدا ان
 بر علي بيت المقدس فيكون من خدته فحلت به بر في ذلك
 كونه وجند اية بعد هم اشاد في بدان توان يافت كبركيد
 خدای بظاهر صورت بعض ذرية بعض ائمه جالسه مثلا
 حضرت عيسى فديرميم ومريم بنت خدة امرأة عمل النسب
 ودر يحيى ذكرها وهم نبيك ومحاسن سر وسريرت وصدق
 نيت الايشان سرى دريكيد كبر صدق نيت امرأة عمران
 باعث قبول نذرا وشده حامله شد به بر وباعت استجابه
 دعاء او اي ان الله نفخ في صوره عيسى وصاحبه سيره ورياه

بها با نوار النبوة والعبودية ويحل المشاهدة فاذا كل
 في مقامات الصطفين من صفوة الانبياء واوليائه قال
 اني متوفيك اي متوفيك عن رسم الحدودية ورافك
 اني نعت الربوبية ومظهرك عن شوايب البشرية قال
 الواسطي اني متوفيك رسم الحدودية ورافك اني
 ومظهرك من الدونك وهو بك وذلك لظهور نعت
 الاذلية عليه وما سئل في هذه الساعة بالبدن بعد
 ذكر الشايخ اني متوفيك غيرة عليك حتى لا ينظر اليك
 نعت المحبة غيرة ولا يعلقك اني نعت المحق ومظهرك
 من التفاتك الى الملكوت لان من شرط اتحاد الجيب
 والمجوب ان لا يدخل بينهما شئ من الحد ثا ن فاذا كان
 العارف بلغ مقام صرف التوحيد ينشعشع في مجال
 الحق من وجوده لاجل ذلك رفعه وجهه الى حق يستقيم
 نظام الشريعة ولم ينهج احكام السنة قل يا اهل الكتاب
 كفوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم هو افراد القدر
 من الحدوث و اظهار الحق نعت العبودية والحق وعز
 رسم دعاوى البشرية ورفع النفس عن الالتفات الى
 الاكوان والنجلى بحجة الرحمن ان لا تعبدا الا الله ولا
 تشرك به شيئا اي لا تتبع الهوى والذات وشهواتها
 ولا تلتفت بمغيب الزنا والتمتع الى غير الحق وقال ابو ثين

الحق

اعلمكم بطريق التقيد في هذه الآية وهو ان لا يطلع
 بصرك عند اشتغالك بالعبادة سوى معبودك
 ولا يفرغ في امر من الامور الى غير فتحه بذلك ربا
 مجمع في لفظ فمن حاكك فيه من بعد ما حاكك من
 العلم الاية بل ان المباهلة الانبياء تاثير اعظما
 سببه اتصال نفوسهم بروح القدس وناييدا الله
 اياهم به وهو المؤثر باذن الله في العالم الغنصر
 فيكون انفعال عالم الغنصر منه كانفعال بدننا
 من روحنا بالهيات الولادة عليها كالغصن في الخريف
 والعنكبوت في احوال المعشوق وغير ذلك من تحرك الاعضا
 عند حدوث الارادات والغرايم وانفعال النفوس
 البشرية منه كانفعال حواسنا وسائر قوتانا من هيات
 ادوا حنا فاذا اتصل نفس قدسي به او ببعض ارجاء
 السماوية والنفوس الملكية كان تاثيرها في العالم
 عند التوجه الاتصال تاثير ما يتصل به فينفعل اجزاء
 العناصر والنفوس الناقصة الانسانية منه بما اراد
 الله تركيف انفعلت نفوس المنصاري من نفس صرو
 اججت عن المباهلة وطلبت المواد غير بقبول الجزية
 يا اهل الكتاب لم تحاجت في ابراهيم وما انزلت
 التورية والانجيل الا من بعد اقل لا تعقلون نزاع

ما بین بود و تضادی و زعم هر یک این بود که حضرت
 ابراهیم عم از طایفه اشیانست پس مرافعه کردند نزد
 رسول الله پس این ایراد را شد که پیویر و نصرانیه
 حادث شد بعد از نزول توره بر موسی و عیسی و بود
 ابراهیم قبل از موسی هزار سال و قبل از عیسی بد و هزار
 سال پس چگونه ابراهیم از ایشان باشد ایانی یابند
 و تعقل نمی کنند این گروه چنانکه این گروه محض ادعای
 جبرسان من نیست ها انتم حق که حاجتم فیما لکم
 ید علم تنبیه کنید ای خیرالسل و خیرالامم قوم بود
 و تضادی را بجای ایشان که جدل میکنند در امر
 که علم بان ندارند و نیست در توره و انجیل از دین
 ابراهیم نشانی و خبری ماکان ابراهیم نبود یا و کافران
 و لکن کان خفیفا صاحب عقیده پاک از غایب شرک
 جلی که بنیاده شما که امان نکرفت عزیز و عیسی با شرک
 در عبودیت خویش و شرک حق که خواست چنان
 او و خواست جز او را از و خواجه در قصه معنیق
 قربان ساختن ولد و ایشان جمله مال خویش باستماع
 ذکر سوگای خویش شکیلا متعادل الله فی جمیع الامور
 والا حوال و ماکان من المشرکین شلکم با شرک العزیز
 والعیسی بالله العزیز و بدان سنی منافع اندک ظاهران

و مرایان بن باو هیا نان و تارکان و مجمل افتادند
 در نظم کارخانه حق و انتظام ظاهر خویش با تکلیف در
 عالم انفس و انکه هر یک مدعی اند که مقام حله و در حق
 حق یا سعادت با انکه ظهور حکمت در تربیت عیسی
 و مرایات کابدند از وی و مرایات تکمیل روح و تربیت
 بعد از ظهور تعینات عالم ملک بوجه بل تعینات عالم
 ناسوت بکمال باشد و ظهور تعینات بقرنها بعد از
 جلوه خلقت شدن جبر جلوه حله کامل بعد از جلوه
 خلقت حق شد مقرون بعدد الست بوجوب شهادت
 عدلین علیه صلوات صریح گشت کثر انجیل اجبت ان
 اعرف فخلقت الخلق الحديث و خطاب صریح الست
 بر یکم قالوا لی جبر تا خلقت صادق نباشد و محبت کما
 نباشد در باره خلیل و محبوبی کار تربیت خود و حفظ
 و حمایت خود تمامی بد و توان گذاشت و مرایات ظاهر
 بن و نندازی تمامی احوال و اوقات که نظیر ملوک
 مسلک نبودید است در شریقه ختمه یعنی مرایات ظاهر
 شرع شریف در وجوب حفظ تن تا که در کتب شرع و مرایات
 شریقه ختمه بر کمال توان ذکر و بکند باعث ظهور و جلوه
 کمال و صفت کمال ربانی است و در عالم انفس از بعد جامع
 الشریعه و مرایات قربان بره ای مولی و عبودیت کامل

هر جلوه هر صفت کمال ربانی در ویشایه جلوه شده است در
عالم آفاق زیرا که سنه افاقی عبارتست از ظهور و کائنات
انادی برین و جلوه کوکب دولت و نور اعظم و عبودیت
بر هیچ دوازده کانه افلاک و غیر این که در میان ترک
جلوه امور متعلق بر تدریج مراتب تنفادی و اعانت غیر است
درین مرتبه جامع باعث نقص مرتبه این خبر الایه میشود
پس آگاه کنید ای عرفان کامل و اخلاق حمید و پرورفت
کامل و سالک صراط مستقیم اعتدال و غیر مغرب بطرف
افراط و تقرب و امور و مطیع امر فاسق که امر است
مغربان بطرف افراط و تقرب در سبیل مراتب جمادات
بخت یار و صانیت صرف که یا اهل الکتاب و سواد خان
نسخه صنع چرا احتیاج میکنید هر یک باینکه خلعت که بفر
ابرهیم است در عالم انفس با ما است و حال آنکه بفاد
نوریکه مراتب صلاح ظاهر است بر کمال و مفاد انجیل
که پاس و روحانیات بر وجه احسن بعد از ظهور جلوه
تغیبات جسمانی و روحانی شده بعدهای بعدی که بعد
از ظهور آثار ربوبیت از عالم اعیان باشد به عالم جبروت
و از آن عالم به عالم ملکوت و از آن عالم به عالم ملک عام
و از آنجا به عالم ملک خاص و نسخه جامع تاسوت و بعد
قرنما که در جلوه و ربوبیت کاسله در عالم گذشته بود چنان

حکیم

حکمت مقتضی وقت تو دیر و انجیل نازل شده ایات تعقل
نمیکند این ترتیب محقق را و دعوی میکنند که خلقت
احوال ما و تابع طریق مراعات ماست ساکنان این عالم
یهود یا و لا نصرا یثنا و بدان هیچ که ابراهیم عم یهودی
و نصرانی نیست خلقت نیز تابع پاس مراعات جمادات
و روحانیات بخت نیست بل رهین امر و خواست علم
خیر و شوق بصیر است و لکن کان حنیفاً خللا زایل
شک بر است نظر از خواست و امر و دست بر ندارد
و بظاهر و روحانیات و وی نیارد مسلماً تسلیم ظاهر
و باطن خود بخت کرده با بجه فرمایش کند در جمیع امور
و احوال بدان در کار افتد و ما گان من المشرکین
و نیست و نمی باشد خلقت از شرکین تا مثل شاعر و خیانت
خود و عیب و روحانیات خویش را امری و کار فرمای
خود بگوید ان اولی الناس بابراهیم للذین ابغوه و
هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین
و خاندان اولای ناس بابراهیم خلیل الله و از بطایع
هر انبیا که میبندند که متابعت او کردند و دوستی حق
که در هیچ حال نظار از محبوب حقیقی برداشته بدین
محبوبی نمیکند و خاندان در بیان حال خلیل الله علیه
اشارتی بدان شد و متابعت نمودند این بنی خاتم را در عالم

اللَّهُمَّ اجْعَلْ سَكِينًا وَامْنًا سَكِينًا وَاحْتَرَفِي فِي زَمَرَةٍ
 الْمَسَاكِينِ تَابِينَ اَيْنَ بَرَوِي اسْتَدْعَا وَدِيَا تِ سَعَادَ
 اجَابَتِ اَيْنَ بَاكِزَ قَمَازَ عَشْقِ قَرِينِ شَدَّ جَلِي نَافِعِ
 دِينِي وَآخِرِي رَاثَةً اَنْظُرْ خَوَاشِشَ دُرُودِ كُودِنَدِ
 وَكَرْغَلَةِ خَلَّةِ خَلِيلِ اللَّهِ عَمَّ بَاعَثَ اخْتِيَارَ نَعْدِنِ اِنْيَارِ
 جَانِ وَفَرْدِنِ وَمَالِ اَوْسَدِ دَرْدِنَا عَلِيَّةِ عَشْقِ وَحُبِّتِ
 جَبِيَّةِ اللَّهِ هَسْتِي خُودِ بَا جَلَّةِ مَعْلَقَاتِ هَسْتِي خُودِ بَارِ
 بُوْدِ وَنُورِ دَرْدِنَا وَعَبْقِي اِيْشَارِ نَعْدِ تَابِي وَخِي دُرْدِنَا
 هَرْجِهَ يَافْتِي اسْتِ يَافْتِ جِهَمِنِ اسْتِجَابَتِ دَعَايِ اخِي
 سَكِينَا اَنْظَلَمَاتِ رُؤْيَتِ نَعِيَّاتِ جِمَانِي وَحَسِرِ
 عَالَمِ طَبِيعِ اَزَادِ كَشْتِهَ دَرْدِنِ نَشَاةَ بَارِ وَجَانِيَا تِ
 قَرِينِ شَدَّ وَبُحُوتِ مَوْتِ اَقْبَلِ اِنْ تَوَلَّوْا مَشْرِفِ كَشْتِ
 وَبِهِنِ اسْتِنِي سَكِينَا اَزْ عَالَمِ اَنْوَارِ وَجَانِيَا تِ بَعَالِمِ
 اَنْوَارِ سَجْدَانِي نَهْنِ سَفَرِ كُودِهَ اَزْ قَدِ نَعِيَّاتِ رُوحَانِي نَزِ
 اَزَادِ كَشْتِهَ بَقَرَا كَاهِ اَصْلِي قَرَارِ يَافْتِ وَلا يُوْجِ حَطَابِ
 مَارِسْتِ اَزْ رُؤْيَتِ وَلَكِنْ اَللَّهُ رَحِي كَشْتِ اِنْ مَوْسَا تِ
 كِهْ نَظَرِ اَزْ طَاعُوْتِيَا نِ نَفْسِ وَهَوِي وَوَسَاوِسِ شَيْطَانِ
 جِنِّ رَا نِسْ بُوْشِيْعِ وَطَعِ نَظَرِ اَزْ لَذَاتِ عَاجِلِ نَزْدِ
 وَنَدَمِ وَوَصْرَاطِ مَسْتَقِيْمِ شَرِيْعِ شَرِيفِ كُنَاشْتِهَ عَزِيْمِ
 خُوْشِيْدِ دَرْ پَرُوِي بِمِشْرِ وَرُوحَانِيَا تِ خُوْشِي قُوِي نَعْدِ اَللَّهُ

بعضی

بفضلِ خویشِ والیِ امورِ ایشانِ شده از خطره از این
 و اهزانِ مصونِ میسازد و از ظلماتِ عالمِ طبع و خوا
 جیمانیِ پیرهنِ آورده در عالمِ نور حضور و ذکر و بیجا
 و فتورِ آرام بخشِ میگردد این طوایفِ مذکوره از ا
 بخلیلِ الله منسوبِ شدنِ اولادِ از شما دشمنانِ
 خود و بی نصیبانِ از حق و حقایقِ بدان مثالی
 نیستند بخله و دوستی حق در عالمِ انفس که آن اخلا
 مراعاتِ حق و اوامرِ حق بل مرصیاتِ حق بر مقتضیاتِ
 تربیتِ جسمانیاتِ و روحانیاتِ خویش ترجیح دهند
 و اولی نسبت به رفاهِ کاملِ این پاکِ نظر آخر بیت
 که از جلوه نعیات جن شیوات مظهر نرینند و و
 امور مظاهر جن تربیت حق و جلوه ربوبیت کامل محل
 او نعم نرینند وَ ذَرْتَ طَائِفَةً مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ
 لَوْ يَفْضَلُوْا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اَيُّهَا اَلَا اَنْفُسُهُمْ وَ مَا لِيْ
 اِنْ اَبْرُوْقِي نَازِلِ شَدَّ كِهْ جَوِي اَزْ عِلْمَا بُوْدِ دَعُوْتِ
 میکرده اند حدیث و عمار و معاذ را بر سلة پیوسته
 میفرماید دوست میباشند از اهل کتاب اگر گواه
 میگردند شمارای راست روانِ راه حق و گواه نکرد
 ایشان در این دعوت الا انفسهای خود را در آنکه ظن
 بردند که ما با شما نهی خویش ایشان را گمراه کنیم

دیگر در آنکه چنانچه در کمال خیریش مستحق عذاب
 شده اند باغوائی دیگران مستحق عذاب دیگر میگردند
 و اگر چه دعوتشان مردود و بی اثر گردد در ماده راه چنان
 و حق شناسان ولیکن شعور باین معنی ندارند از قضاوت
 و اگر کتاب نکرده اند و نظیر این دوست میدارند از اعیان
 امر و نهی و کراهان بواسطه احوال تن و رغبت بر اعمال
 تدارکی را که چه از دایره رجوع شرعی بیرون نرفته و
 بودن سباحت شرعی بریده از قله مالا بد کار و کوشش
 تن پروری کنند و بکار بودن غذاهای لذیذ و لباسها
 فاخر مشهور و غلو هم دلیله باشند که شمایند از امر عبادت
 تصرف در دنیا و ستاع دنیا به فکر مالا بد تقیض و کار و کوشش
 مولا و برخص شرعی تصرف در دنیا و مانیها زیاده از حد
 ضروری نکردن و بر وفق رضای او تم تقیض کرد
 مائل بتن پروری کنند و در این معنی اصطلاح میکنند
 الانفس خود را با آنکه چون بایشان نمودیم که هر چه
 را حق و لذتی و مافوق شرع شریف ما را کرامت شده
 باشد و بی استحقاق مکافات توایم از ادبیات حرام
 خود را از ان بی نصیب سازیم ایشان با ما در طریق
 کار و کوشش رفیق و شریک ندانند که اگر اهلان اولاد است
 روحانی بل لذت قرب قبول سبحانی سریدن لذات

فرود نیاروند و مکافات عذاب روحانی فوت نضایت
 و کالات عرمان ناشی از اقتصاد و قناعت بقدر مالا بد
 را زیاده از عذاب جسمانی میدانند یا اهل الکتاب
 لَمْ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَانْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ خطاب
 با اهل کتاب میفرماید که چگونه نظر میپوشید از حق و
 انکار میکنید آیات قرآن را که بر شما میخواند رسول بر
 حق و حال آنکه شما در تورات و انجیل دیده اید بیان
 اوصاف رسول کرده روی بینید و اخبار از نزول این
 آیات قرآن که از اوصی شنوید و همان مشابه مواضبات
 امور ظاهر و مرعیان تدارکی دانند چون از اهل
 کتابند و همین ادراک کلیات موهبی سواد خان نسخه
 صنع شده بقدر استعداد سواد خوانی خویش از صفه
 احوال خود مزب الحظ طالبان رضای حق میگردند و حق
 بر الحظ قناعت میکنند کان بر امر حق خبر میدهند یا اهل
 الکتاب لَمْ تَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ يَا بَاطِلٌ و تَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ
 و انْتُمْ تَقْلُرُونَ ای اهل کتاب از یهود و نصاری
 چرایی پوشانید حق را که در تورات و انجیل مذکور است
 از اوصاف رسول خاتم و نزول قرآن مجید باطل که
 تحریفی است که کتاب حق را کرده اید بکلام باطل تحریف
 می پوشید حق را و میدانید که حق را پوشیده اید و ای

مرا عیان تنهاری بظاهر شرح چرا میپوشید بر خود و اقوال
خود از فصاحت کشندگان بر ملاعات امر حق حقیقه اند
خبر میدهند از آن طالبان رضای حق و عاملان بر
وفای رضای او و فواید بعضی رخص شرعی بملکات
جسمانی و مشتمیات نگریدن با آنکه میدهند کرد
نوت این غریزه حقه با غوای مرغوبات نفس از غنایم
مالا عین رات ولا اذن معیت محروم می نمایند و قائل
طافتم بین اهل الکتاب استوا بالذی انزل علی الذین
استوا وجه الله تباروا اکثر و آخره لعلمهم بر جمع
بعضی از مسلمانان دولت کرده اند که دانه تن از آن
خبر بایکدیگر گفتند که اول روز داخل مدینه بر این
گروه مؤمنین و ایمان می آوریم بفرمان و رسول الهی
اطهار کنیم که ایمان آوریم و میگویم آخر روز نظر کردیم
در توبه و مشورت نمودیم با علماء خود پس نیافتیم
محمد را سبقتی که ولود است در توبه پس که بدان
شکی در میان این قوم نبودار کرد و رجوع از عقیده
خوبش گشتند و بدان مشابه بعضی ظاهر باین بسبب غرض
و رغبت بر ملاعات تنهاری و لذات جسمانی بایکدیگر
مصلحت دیدند که چون ساهنگام ظهور نوری در حق
در وجود خویش با این بر اصفین و تارکین لذات جسمانی

اطهار

اطهار کنیم که مایه نیرین مسلك و باصت قدم گذاریم
و با شما در مجاهدات شریک افیم تا از فیوض معنوی
بره بهره و چون بسبب محوان نور از مایه بسبب انعام
در لذات جسمانی کویم با ایشان که در این اجباری
که شما از فیوض میل بر سیر در روحانیات و عدم مراعات
جسمانیات میدهند اثری لایق دلچسبکی نمی بینیم
چرا نباتات و تنهاری و دان نیست شما بعثت خویش را
از این لذات مشرقه محروم کرده اید شاید ایشان نیز
رجوعی کنند چه در صدق کلام تاثیر می باشد و این
زعم را تصدیق کنند و ما از نزول در حال خویش ایمان
یابیم و لا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم بعضی گویند این
تمه خطاب اجبار است بیکدیگر و حق نعم از آن حکما
سیکند و تمه ایه خطاب الله است بر رسول ص و مؤمنین
که ایمان شما باید بعضی قول باشد با ایشان و ایمان
بقلب و تصدیق بچنان مدارید الا بقول کسی که
مناقب دین شاکند و بنا بر این احتمال که حکایت
از قول غیر جسمانیات نیز از فوط رغبت بلذات جسمانی
بر یکدیگر وصیت کنند که در وقت این گفتن بر تائید
دل نکرد اند بر رغبت بعدم پاسداری تن و عقیده خو
در ملاعات مشرقه تن و بعد توانایی و کجای بی مضامت

خوش براعات شداری کنید که سلی است کم خطر
و بعضی برانند که از اول تا آخر خطاب بؤمنین است
و علی هذا معاذی که بران میشود که ای مؤمنین ایمان
سیاوردید بکفنه کسی و متابعه میکند الا کسی را که متابع
دین اسلام کند پس ولا تؤمنوا الا من اتبع دینکم
ای لا تصحبوا الا اهلکم من العارفين والرايين
الذين لا يظهرون احوالهم عند اهل الدنيا بالزنا والسهه
ولا يهايطون الناس في معاني اهل الحقيقة فيقولون
فيهم بالواقعة والا كما رو بقصدون سفك دماهم
وقال المرتضى لا نفشو السر الا الحق الا الى اهل قل
ان اهل الحق هدى الله بکوی ای محمد این هدایت
ان هدایت که حق کند و او تم هدایت کند هر کرا
میخواهد و الله بکوی من يشاء و او تم کسی را که میخواهد
که ایمان بوعده و وعید او دارد و بوعده و وعید طاعت
از اطاعت خدای و پیروی رسول او روی نکردند
و بکوی بلسان حال و بنای نمودن صریح ترا نمودن
مقال طوائف ظاهرین و مظاهرین را که راه نمودن
بقصود حقیقی و ضاهجی است که حق تعالی فرموده و ره رفت
موافق از خدای و هر دینیت که فرستاده او برهنای
کرده که مشروط بر مراعات تن و جان و حفظ کادریا

و کارکنان جده اعتدالت باجموع بر بالقوه کالات
خلق و خلق خود رسند و منظر بایضد و شایان
کامل کشته بخلاق با خلق الله کردند ان یوفی احد
مثل ما اؤتیتم اولیائکم که عند ربکم قل ان الفضل
بید الله یؤتی من يشاء و الله واسع عليم و اگر
احدی ایمان کند مثل اخبرنا انک یان میگوید
که رسول از جانب حق آمد و کتابی از حق نازل شد
و شرعی نمود و اگر کشته که احکامش با شرع احکام ما فی
و شرعیش با شرع سابق است پس بگوید که ای
بعد نبینا و شرعینا شرعیه حتمیه از شرعیه بعد
شرعیکم الی یوم القیمه و تصدیق میکند دعوی کسی را
که گوید که مرا و شما حق است نزد پروردگار شما که بگوید
حق بر ایشان عرضه کردم و ابا نمودند از دینکم خبر
الادیان و هدیکم هدی الله و ان الفضل بید الله
سید هد هر که را خواهد هر چه خواهد و واسع است
قدت کامل و تم شامله او تم بانکه هر مقدرا خوا
تواند داد و عليم و داناست که هر کس چه بگوید داد
مختص بر خیر من يشاء جمع حق فجاءه بلفظ من و
نکره ندخل تحتها کل شی لان کل شی حق ناطق فید
قول من لان بعض الحاة یعتقدون ان لفظ لا یتبع الا

و اگر کسی بگوید که ای محمد این هدایت
ان هدایت که حق کند و او تم هدایت کند هر کرا
میخواهد و الله بکوی من يشاء و او تم کسی را که میخواهد
که ایمان بوعده و وعید او دارد و بوعده و وعید طاعت
از اطاعت خدای و پیروی رسول او روی نکردند
و بکوی بلسان حال و بنای نمودن صریح ترا نمودن
مقال طوائف ظاهرین و مظاهرین را که راه نمودن
بقصود حقیقی و ضاهجی است که حق تعالی فرموده و ره رفت
موافق از خدای و هر دینیت که فرستاده او برهنای
کرده که مشروط بر مراعات تن و جان و حفظ کادریا

من يعقل وكل شيء يستجيب بحمد الله ولا يسبح الا من يعقل
 من يسبح ويثنى عليه بما يستحقه فيرفع على كل شيء
 اذ كل شيء يعقل عن الله فانه يرزقنا الايمان ان لم يكن
 من اهل البيان والكشف والشهود هذه الامور
 التي اعلم الله عنها اهل العقول الذين يعبدونهم
 انكادهم وغير المؤمنين الذين طمس الله على قلوبهم
 فمن علم ان كل شيء حي من نفسه وجوارحه فان الله
 يقول يوم يشهد عليهم السنتم وايدهم وارجلهم بما
 كانوا يعملون يس الرحمة هيئنا النبوة والولاية
 نجعل بها من يشاء من صفوة خلقه لان سبق عنايته
 قبل وجود المجاهد والمجاهد والشواهد والبرهان
 والكون والعلل فمن اشرف نور المشاهدة وملا مع
 ستم من خصائص الخطاب وسكرت روض من شراب
 الوصلة فاني له النظر الى نفسه ومعاملة ومجاهدة
 لان من اختص صار مراد وان ذل مجربا وان
 اعلى والاختصاص الاصل يقع على ثلثة احوال الاول
 هو كما شفع غيب الملكوت والثاني يقع على مشاهدة
 الجبروت والثالث يقع على منارج المعرنة والتوحيد
 وهو على ما جعل لان فيها السكر والبسط والصحو
 الانبساط والاختاد والاثانية والفردانية والحرمية

والاصح

والانصاف بالربوبية وهذا اصل حقائق المؤمنين وتحقيق
 التوحيد وقال ابو عثمان البهقي بجاء الراعي ونحو
 الخائف وقال الواسطي وكيف يتوسل للموت بالوفاة
 من اعمال اكبر بعد قوله يختص برحمته من يشاء واقف
 بان ليس اليد طريق بالشواهد والموارد والعوايد
 والفوائد وقال ايضا يختص برحمته من يشاء ان يكون
 نعمت كذا بلات ويكون القيام هو لك بذاته
 ونعمة وقال ايضا من تجلى له باحواله ليس كمن تجلى له
 بماله واحده لذلك يختص برحمته من يشاء وقال ايضا
 لما ان يشاهد والبرهان وعنايتا الفرقان فرغوا
 من صفاتهم الى صفاته ومن فعلهم الى فعله فسكنوا
 الى سبق حساب حيث يقول ان الذين سبق
 لهم من الحسن وقال الاستاذ يختص برحمته من يشاء
 اي بعبته من يشاء يقوم اختصم بعبه الارزاق
 وقوم اختصم بعبه الاخلاق وقوم اختصم بعبه العباد
 واخرين بعبه الارادة واخرين بتوفيق الظاهر واخرين
 بتحقيق السراري واخرين بغطاء الابصار واخرين بلقاء
 الاسرار قال الله نعم وان نعم الله لا تحصى لها
 بساكنة اكر كرمه يختص برحمته من يشاء والاشارة بكون
 ان الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء كرمه شؤد كرمه

بر این امر است بیکانه مقام نباشد چه وجه فضل
بر خدا بجای تواند بود که مقرون مکشود و مجاز
طاعات مرصیه عبد مطیع است که بموجب و عدلها
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها الى سبعمائة ويزيد
بشاه زیاده از قدر عمل عبد از راه تفضل مولی
اورا معر کرد زیرا که بمصد و قدر حق و سعت کل
شی رحمت انسانی مطیع و عاصی را تمام شامل است
لاجر و کارکنان عالم انفس نیز مغرور و علم و عمل خود کرد
و دریافت و تجارب خود را محل اعتماد ندانند و هیچ
و حقی در هیچ حال از سقوط کلام ربانی و مضایق
ایات سبحانی انحراف نورزند که وجه خاص و اعلا
مرتبه از است که بعلم و عمل جزئی خویش عید بدان
تواند رسید و الله لخص بر محمد من فیشاء و او نعم
کسی را که انکس و را خواهان و محب باشد پس چه
خاص را بر علم عمل دهند بعشق و محبت فری شدند
و اگر چه غالباً بعشق و محبت نیز از طریق علم و مراعات
عمل و لیکن تا رسیدند اجیرند و اجر و اجوره یابند
و چون بعشق رسیدند حبیب اند و قرب و منزلت
یابند و رزقنا الله و ایاکم ایها المؤمنین و ختم ای محمد
بکریمه و الله ذو الفضل العظیم محرم شفیق و کارا

و شید بدکاران بها ز کشت و انابت و مرغ کاهل
و فغانان و ز اهلان بعالم خیر و صواب و طلب حیران
و محرم عاملان برقی از مرتبه طلب اجر و اجرت بمقام
رضوان الله اکبر بل حاله قعودی معقد صدق
عند ملک مقتدر و من اهل الکتاب من ان تراه
بفیطار یوده الیک و منهم من ان تأسد بدینار
لا یوده الیک الا ما دنت علیه فایما مقارن ثلاث
این ایر که بدین اندیشه مناسب می نماید که دیانت
اگر چه در عالم اتفاق با دین تویم قریست و تقویست از
دینست بسبب شرافت حقیقتش بی دین را نیز باعث
عز و تمکین است چه دیانت بهر ذات که قرین کشت
محل اعتماد است و اعتماد بر عهد و قول و فعل او مامون
از فساد است چنانچه در این ایر که می خبر میدهد که
بعضی از اهل کتاب مؤمن اند اگر قنطاری که عبارت از
مال بسیار و با وسپارند یا بقرین دهی چون از و طلب
کفی بی تعب بتورسانند چنانچه مر و سید از عبد الله
بن سلام که بیکزار و دو سیت و قید طلاز قوشی فرض
کرد و بی ظهور ثقلی و اگر اهی از طرفین مؤدی ساخت
و با عدم دیانت بر کسی اعتبار نشاید کردن لا جر بدینا
اورا امینی سازی بی حل و تعب طرفین مؤدی نشود

خواجه از انصاف بن عازور استغفرت که یک بار از
 فرشی دیگر قرض کرده بود و منکر شد و سوداگر چرت
 او را الا وقتی که بر سر او ایستاده شد مدین و ترافه کو
 اقامت بینه برو کرد و حق خود گرفت **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا**
لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمُورِ شَيْءٌ و این جاحد بودی
 و بعضی دیگران بودند که قرض از قریبیان گرفته بودند
 و منکر گشته عذر خیانت خود این ساخته بودند که جاحد
 چنین نمودند که چون قریبیان از دین و ملت شما پیوسته
 رفتند ساقط است حق ایشان از شما و تابعین آن اجبار
 گمان بردند که این حکم در تورات است پس را حرا نیز از
 خیانت اجبار خبر میدهد بگوید **وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ**
الْكِبْرُ وَهُمْ يَقْلُمُونَ که دانسته کذب میگویند
 و نسبت قولی سخن میدهند که حق ائمه انکسره و در کتاب
 خدای نیست و بهمان نسبت در عالم انفس اخبار و عی
 کنند ظاهران غافل از مراعات روحانیات و وجود
 و مریاضین غیر مریعی جمالیات خویش از آنکه از خدا
 جل سلطان بدین نسق عبودیت که ماست نازل شده
 گذشت که حکم بصیر کالات را چله مقرون تقدیل فرمود
 و عالم تمامی بعدل منظم است و ظلم که وضع شئی است
 در غیر موضع لایق چله خللای عالم و عالمیان از او ناشی است

سَأَكُنْ لِلْبَشَرِ إِنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّوْبَةَ ثُمَّ
يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي ذَلِكُمْ دُونَ اللَّهِ وَلَكِنْ
 كُونُوا رَبَّائِيَ يَنْ يَكُنْ لَكُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَ يَكُنْ لَكُمْ
 تَعْلَمُونَ بَعْضُ مَعْنَى كُنْتُمْ دُونَ اللَّهِ دُونَ اللَّهِ
 و بعضی گفته اند که چون ابارافع قرطی و اسد جبراف
 گفتند یا عباد اوده داری که ترا جندایی بپرستند و ترا
 رب خود دانند و حضرت محمد فرمود معاذ الله ان
 نعبد غیر الله و ان نأمر بغير عباد الله پس این آیه نازل شد
 که نمی باشد بشری که نازل شده باشد برو کتاب خدای
 و احکام الهی در قانون شرع و سلوک سلسله عبودیت
 عباد الله من معبود خویش و کرامت شده باشد و از انبوه
 را کاهی کامل مکمل شناخت عبودیت و طریق عبودیت او
 تقم و تقدس عن الشریک و النظیر پس او بان معرفت
 کامل مکمل نموید از برای ناس و فراموشکاران از عباد
 و غافلان از معاد خویش پرستش من کنید نه پرستش
 پروردگار خویش ولیکن ان آگاه بجای میگویند ای عباد
 ربانین باشید و خود را منسوب بر رب و کار کنی
 فرمان برداری حق کنید با جبهه میدانید شما از علوم
 کتابی که از حق بجهت تعلیم شما نازل شده و در حق شماست
 و رهنمای کنید بان علم حقایق خویش هر که را درس گویند

و تعلیم کند که ثمره علم و تعلیم و تعلیم جز معرفت حق و طریقت
 مستقیم معرفت او و عبودیت او و تعهد و تقدس نیست و
 بهمان طریق عرفان کامل که از جانب الله معوض شده باشد
 بدریافت ظهور آیات نبات و عبودیت حق در مریض
 و احکام مکل جلوه کالات خلق و خلق ایشان مأمور
 نسازد و ترغیب نفرماید هیچ خلق و صفی با طاعت داشت
 خود بل همدرا با نجه حق تعالی در تکمیل و عبودیت کامله خویش
 او را معرفت ساخته مکلف سازد و گوید ربانی و حق
 باشید در ظهور خویش و اظهار بطالین تکمیل خویش
 نه بداند مایل ساختن خود را از راه ملکات طبیعی خویش
 ای مراعیان احوال بن و بنداری با ملکات روحانی
 خویش ای مراعیان و کما یأمرکم ان تعبدوا الله لا شریک
 و البین ان ایا ما امرکم بالکفر بعد از انتم سلوک
 قال علامه البیضاوی قوله تع بعد از انتم سلوک
 دلیل علی ان الخطاب السالین و هم المستاذنون ان
 یجحدوا الحق و بدان مشاهد و عالم انفس عرفان کامل
 اس نمیکند شادای مراعیان که اخذ کنند ملکهای
 خویش در ترک مراعات جسم و حیوانات و کاهیهای
 خود که بعد از ان ملکات شمارا در رؤیت محاسن
 احوال خویش معتقد شده رب و مری و کار فرمای

خویش

خویش سازید و ای مراعیان بن و بنداری که بر ملک
 مراعات بن و کاهی فواید بن با مراعات شرع و هر بن
 نرفتن از او امر شرعی و داخل نشدن در نواهی و تعهد
 اختصار کنید و از امر بن و کار فرمای خود سازید
 و در حرز کامل و خجسته از فواید و منافع بحد
 و قیاس تحصیل رضای حق در تربیت خویش خود را
 محروم سازید اباعرفان کامل و صاحب دریافت صحیح
 شامل جلد فیوضات خلق و خلقی بعد از انکه شمارا در
 طریقی عبودیت حق و پرستش پروردگار خویش قرار
 گذاشته مدعی طاعت و دریافت فیض و عبودیت مریض
 باشید امر میکند شمارا با انکه نظر از طریق و عبودیت کامل
 حق پوشیده دریافت مرتبه ناقص خود را رب و خیر
 و کار فرمای خویش کنید هرگز این امر نمیکنند بل در جمیع
 مراتب و همه احوال همه مراعات حکم و امر حق میفرمایند
 تا هر یک بکمال بالقوه خود رسید و اگر چه شمارا در رب
 اطاعت علم بثمره ان نباشد لاجرم حلیه عبادان مراعیان
 بن و روح باید در همه مراعات هر دو جنبه حکم
 الله است دست باز ندارند تا بگوینا الله و فیض رب
 او تع کالات بالقوه خود جنانچه باید و بشایند رسیدند
 و از اخذ میثاق البینین لما اتیکم من کتابی حکم

مَنَحْنَاهُكُمْ رَسُولًا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَنَبِئْتُهُمْ
 بِمَا جَاءَ تَفْسِيرَ مَجْمَعِ الْبَيَانِ رَوَاتِ كَرْدَه لَنَا مِلَّةُ الْوَحْدَانِ
 بَارَكَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نَبِيِّنَا
 حَتَّى أَنْ يَخْبِرُوا أَمْهَمُّهُمْ بِبَعْضِهِ وَيَأْمُرُهُمْ بِبَعْضِهِ
 فَتَقْدِيرُهُ أَذْكَرُ وَأَذْخَلُ اللَّهُ عَلَى هَذَا حِطَابُ جِبَا
 خَوَاهِدُ بَدَلِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ أَعْلَمُ
 كَرَامَتِ رَهْبَانَانِ وَاجِبَارِ بِيَادِ أَوْرِيدِ أَنْكَرُ حُدَايِ تَعَالَى
 عَهْدِ وَمِيثَاقِ كَرَمَاتِ أَنْبِيَاءِ سَلَفِ كَدَقِيلِ أَنْبِيَا
 خَاتَمِ بُوْدُنْدِ كَدَخِرُ كِنْدِ اَمِّ خُودِ رَا بِلَعِيَّتِ نَبِيِّ
 خَاتَمِ مُحَمَّدِ ص وَ مَا مَوْرَسَانِ دِ اَمِّ رَا كَدَقِيلِ أَنْبِيَا
 اِنْ سِرُّ وَ بَصْدِ قِي رَسَالَتِ اَوْ كِنْدِ چُونِ فَرَسَادِ
 شَمَارِ اَقْبَلِ اِنْ نَزُولِ اِنْ مَطَرِ جَامِعِ وَ خَاتَمِ الرِّسَالَةِ
 بِيَسْ اَمِّ شَمَارِ رَسُولِ مُصَدِّقِ الْجَزْءِ بَا شَمَارِ اَوْ رَا كَبِ
 سَمَاوِي وَ اَخْبَارِ سَجَانِي كَدَهْرَانِ اِيْمَانِ بِيَاوَرِيدِ بَا
 وَقَوْلِ كِنْدِ كَفَتَايِ اَوْ هَلِ اَسْمُهُ كِي تَفْوِشِ
 نَبَرْتِ دَهِيدِ اَوْ رَا كَا فَرِزِ قَالَ اَقْرَبْتُمْ وَاَخَذَ
 عَلَيَّ ذِكْرُكُمْ اَصْرِي چُونِ حَقِ تَعَالَى اَخَذَ كَرْدِ مِيثَاقِ اَنْبِيَاءِ
 سَلَفِ يَانَكِهْ هُمُ اَيْشَانِ خَبَرِ دَهْنْدِ اَمِّ خُودِ رَا بَقْدَرِ
 رَسُولِ خَاتَمِ وَ جَمِيعِ تَبُوْدِنِ نَبَرْتِ دَاوْنِ اَوْ بَرِ جَلَدِ
 وَ كَهَادِ كَفْتِ حَقِ تَعَالَى وَ تَقْدِيسِ نَا كِيْدَا اِيْمَانِ اَقْرَارِ كَرْدِ

شما

شما و قبول کردید این عهد مرا و ناسبت شدید بر این
 قَالُوا اَقْرَبْنَا كَفْتَدِ نَبِيْنِ اَقْرَارِ كَرْدِمْ قَالَهُ
 فَاشْهَدُوا لَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ حَقِ تَعَالَى
 فَرُودِ بِيَسْ شَاهِدِ بَا شَيْدِ شَمَا كِيْدِ كِيُوْرِ اَقْرَارِ كَرْدِ
 كَرْدِ اَوْ بِيَسْ بَا شَمَا اَمِّ اَرْشَاهِدِ بِيَسْ دَرِ شَمَاوَرْتِ
 بَا بِيَسْ اَقْرَارِ وَ وَصِيَّتِ بَا مِّمْ وَ وَعْدِ وَ فَايِ يَعْمَدِ كَرِ
 كَرْدِه اَبِدِ وَ قَبِيْلِ فَاشْهَدُوا حِطَابِ عَلَى الْمِلَّةِ كَرِ
 فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ الْمِيثَاقِ وَالَّذِي كَذَّبَ الشَّاهِدُ
 عَنْ قَوْلِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ الْعَسْكَرُ الْخُرُوجِ عَنْ
 اَمْرِ اللَّهِ تَجْ چُونِ جَلُوْهُ هِيْضِ اَقْدِيسِ دَرِ وَ جُوْدِ كَا مِلْدِ
 مَكْلِ خَبَرِ الرِّسَالَةِ دَوْعَالِ اَفَا قِ سِيْرِ تَبُوْدِي دَرِ وَ جُوْدِ
 جَامِعِ خَوَاشِ بِيَشُوْدِ نُوْبَتِ اَزَانِ نَبَرْتِ شَرَفِ كَرْدِ دَرِ
 اَلَسْتَ كَدَجَلُوْهُ حَقَائِقِ جِبَا خَبَرِ بُوْدِ وَ هَسْتِ وَ خَوَاهِدِ
 نَبُوْدِ اَرْ كَشْتِ صَانِعِ كُلِ اَنْ حَقَائِقِ جِلْدِ اَكَا هِيْهَائِ كَا
 دَرِ مَرْتَبَةِ خَوَاشِ عَهْدِ وَ مِيثَاقِ كَفْتِ كَدِ چُونِ كَرَامَتِ
 كَرْدِه اَمِّ شَمَارِ اَبَرِ دَرِ يَافْتِ دَقَائِقِ اَسْرِ اَرْ نَخْرُ كُونِ وَ دَقَا
 وَ لَطَائِفِ حَكْمَةِ مَكُونِ دَرِ يَافْتِ حَقِيقَةِ اَشْيَا كَا حَقِ
 بَعْدِ هَقَا قَتِ رَسُوْلِي اَزْمَا وَا كَا هِيْ شَمَائِلِ دَرِ يَافْتِ
 جِلْدِ دَقَائِقِ مَخْلُوْقَاتِ وَ اَسْرَارِ كُونِ وَ اَخْبَارِ اَزْمَا وَا كَا
 دَرِ وَ حُصْلَةِ اِمْكَانِ جَلُوْهُ طَهْوَرِ تَوَانْدِ يَافْتِ اِسْمِ بَا سَمَا

او محمد چه مجمع جمله نیکو بها و محمد است که مخلص خلقت
 ظاهره لولاک لما خلقت الافلاك است باید که هر
 دالست و کسی و موهبی و جمله عاملین صوری و معنوی
 و مراعیان جمالیات برنج شرع شریف و روحانیات
 لله بروی او در رعایات صورت و معنی و ظاهر و باطن
 و اقوال و افعال و جمله امور خویش اختیار کنند و چنانچه
 در دریافت و اعمال از طوایف عباد در پیش باشند
 در حجب علم و عمل او درویش باشند و اگر باید بیشتر
 در مبالغه یا سظاهر و روحانیات در افراط و تفرات
 روحانیات نکوشند و شهد جیات اید از متابعت
 ان سرور در ظاهر و باطن بنوشند چه بقدر باخود و با
 او از فرمان برداری حق محروم گردند زیرا که خروج از
 اوصاف حق و خروج از امر حق است **أَفَعِدَّ لِلَّهِ يُعَذِّبُ**
وَكُلَّ اسْلَمَ مِنْ نَجْمِ السَّوَابِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَاللَّيْلِ
ثُمَّ جَعَلُوا أَتَاغِيرَاهُ عَنِ بَيْتِ بَكْرِيدٍ وَرَغْبَتِ بِلُوكِ
 طریقی باطل میکنند و حال آنکه تسلیم امر او کرده و میکنند
 هر که در آسمان است طوعا و هر که در زمین مؤمن است
 از طریق حق و صمیم و اتباع حجت طوعا و کافرا زیم قتل که
 یا اقرار بالعبودیت و ربوبیت الصانع کرها و ان اشرك
 فی العبادة كما اجبر الله عنهم بقوله **لَنْ سَأَلْتُمْ مِنْ خَلْقِهِ**

بنو نوحه

لِيُقُولَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ حَكْمَهُ كَامِلًا وَبَاقِي با وجود تین و عقل
 مکلفین بجهت انعام حجت اقرار ربوبیت قرین فرموده جلوه
 ربوبیت اوست در عقل کامل باشد که بین پروردگار
 و صانع خود از غیر کند و با آنکه بالاخره رجوع همه باد
 تم و تقدس خواهد بود و هر مطیع بجزایات کامل
 خویش و جاحد بکافات حمد فاسد خواهد رسید
 و یا غیر اطاعت و او امر مولی پیش بگیرد و سبب
 متابعت رای خویش و حسن ظن بدریافت خویش در
 مراعات پاس جمالیات و روحانیات خویش زیاده
 از قدر ماوریه با آنکه از جلوه عرفان صحیح در وجود
 مکلفین برهن است که بکنه حکمت خیر و صانع بصیر
 هیچ عقل نرسد و با آنکه متعرفند که رجوع تمام در رد
 قبول عالمی و لای **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ** و ترک
 خواهد بود **قُلْ أَتَايَا اللَّهَ وَمَا أُنْزِلُ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلُ**
عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ
وَمَا أَوْفَىٰ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ دِينِهِمْ بگو
 حمد که ایمان داریم ما و همه متابعتین شریعت ختمه و
 اسلام خندای جل کبریا و قولی که بما فرستاده شد
 و بختی که ما فی که با برهم خلیل الله و اسمعیل و اسحق و
 یعقوب و الاسباط و هر چه آمد موسی و عیسی و جمله

انبیا و رتب ایشان لا یفرق بین احدی منهم فخر
 نمیکیم ما و تفاوت نمیکند ایم میان احدی از انبیا
 و کتب نازل بر ایشان و شرایع نازل بر ایشان و از آنکه
 هر فرستاده حقند و فرق نمیکند ایم میان آنها در آنکه
 بعضی را تصدیق نماییم و بعضی را تکذیب و حق را تکذیب
 می دانیم فرق نیست میان همه این رسل در اصل انکه رسول
 حق اند و میان هم این کتب نازل که از حق نازلند
 حق و مقربیم و مسلمیم که جمله آنها باید معول بر باشند
 در عین خویش و حق و حقایقند و در عالم ستر و حقیقت
 این خطاب عام است مرا هر اهل عارفانرا که خطاب کنید
 مرا جمله خواص ظاهر و باطن و اخلاق حمیده و در ذیل و اخلاق
 روحانی و نفسانی و مقتضیات نورانی و ظلماتی که ایمان
 داریم ما و جمله مطیعان حق و حقانیات باطن نازل کرده
 شد بر ما از حق در عالم افاق از رسول و آیات قرآنی
 و در عالم انفس از قضا و قدر ربانی و بیخبره را مروتی
 شرعیه هر دو یکسانیم در اطاعت او نعم در ملاقات
 و خاوشدیت مرضیه او جل سلطان یکسانیم در طریقه
 بندگی او و ادای شریعت بندگی او و جزا است پاک
 و راستی پاک کافر مؤمنین از هر چه الا بش دینیت
 از اخلاق و ذیل چون قبل و با و بعد و صد و حصر

و شر و طمع و از افعال فاسده از ادب کتاب فحشا و منکر
 و راستی کافر خلایق در هر چه را ریش دینیت از اخلاق
 حسنه مانند سخا و توکل و قناعت و صدق و اخلاص
 و از اعمال صالحه و افعال محموده از مواظبه عبادات
 و از کتب اخیرات و مبرات و رفیق و احسان کافر خلایق
 و رافقه و دست و مراعات حسن تربیت با صفت و عجز
 ربانی خواص از هر چه بیکانه یقین است و راستی اصل را
 در یقین و یکن در دین و جمله تعلقات دین و پاک
 خاص الخاص از توجیه بغیر بل رؤیت غیر و راستی و خلایق
 با اخلاق الله بل محمودین جمله کانیات و آثار و افعال
 و صفات در ذات اشاره بدانست انچه پوریای و
 فرموده ع رسیدیم من بدیهایی که موجب امدی خواست
 نه کشی اندران دریانه ملاح این عجب کاریست و شاه
 قائم انوار فرماید ع حق بر عرش جلله ذرات مستوت
 این نکته را بدان تو ولی سر نگاه دار قاسمی چون رو
 ه را آینه دانی لاجرم دوی در آینه میدار و نگهدار آن
 نفس ایضا منه قاسمی عرش خدا را حصر نیست مستوی
 هر جا با منی در عرش ایضا من روح ماکدا سر اصل و نیم
 از طریق معرفت نغمهای صور را بر جان محرم مینیم
 و فغانی روح میفرماید که ع منکر مشوک در کبر دیوار

ان روشی که در شجر طور شد بلند در هر سری زیاده بود
 نشانه است زین اعتبار و عوی منصور شد بلند با
 روی بسته بود دم خلق بسته بود این طفل از نظاره
 منظور شد بلند و گویند ای طالبان قرب قبول
 و عز مولی ایمان داریم بر آنچه نازل شد بر ابراهیم خلیل الله
 از ملة خفیه و بموجب امر جهان و جهان مطلع و اشع
 ملة ابراهیم خفیه متابعه او عطا و عتبه و غلبه
 و اکرام میکنیم و چنانچه ابراهیم ع روی از جهان خود و جله
 حیوان و مرغیان معیار از خلق انفرزند و مال
 کرد اسیده حق کرد و از شتر تا اموالکم و اولادکم
 نشانه خلاصی بسته و ادب بندگی بخای آورده و
 نفس هنگامی که نمود او را بجهنم نشاندن باشد
 حواله میکرد ادب حضرت بکربا را امر اعات کرده انجا
 بغیر نکرد و رضای بقضا و حق را ترجیح بر خاد ص
 خویش از انش و تمنع از حیوة داده ادحق نیز طلب
 نجات خود نمود و قربان ساختن عزیز و ناخستبار خود
 اتباع امر حق را که در خواب بدو فرمود و مال خویش
 را اشیاء سهیلان در طعام و غیران برای خدا کرد و آخر
 او را حضرت عزت بپسند و خلیل خود خواند جبریل
 علیه در یافت مرتبه خلد ابراهیم در آن کوه که خلیل الله

بود صدای او مرد که یا قدوس خلیل الله را سید کله
 که سفند بود از لذت سمع اسم کبریا پی بهوش گشت
 و از نای درآمد چون بهوش آمد گفت ای گویند با
 دیگر یاد کوی این کله که سفند مرتزاج بریل ۱۴ یکبار
 دیگر او را بر آورد و گفت یا قدوس خلیل الله ع در خا
 افتاد چون مرغ نیم بسطل طپیدن گرفت و گفت یکبار
 دیگر کوی و این کله دیگر را و همین سقا حوال کن
 تا سید کله همه داد عشق محکم ترکشت و چیزی ازضا
 نماند که ایشاد کند قصدا بشار جان خویش کرده گفت
 یا عبد الله باز کوی جام من ترا به چون کار بجان رسید
 جان بانی باخت چیریل گفت بحق اخذک خلیل
 ما که عرفان و شناخت حق و حقیقتیم جله اخلاص
 خود را و جله متعلقات وجود خود را در قمار خانه عشق
 مولی در می بازییم و ایمان داریم با آنچه نازل شد بر اسمعیل
 که چون بخیر صادقی خرد دهد که قربانی مولی بایستد
 بطوع و رغبت قربانی شدن و جان در باختن راضی
 کردیم و رجاء داریم که چنانچه حضرت اسمعیل ع نیز بسبب
 وفا، عید الست چون یافت که اشاره عینی قربانی شدن
 او شد و فیض ربوبیت و نعم جامع جله منافع و کمال است
 چون حضرت ابراهیم ع گفت هنگامی که احرام حج بپوشید

اِنِّي ارى في المنام اِنِّي اذ بك فانظر ماذا ترى اسمع
 فربما ياليت افعل ما تؤمن وبني كراهي بن بقضاء
 راد و مشرف بخلعت وان كان صادق الوعد كره
 وكان عند ربهم رضيا شد ما و متابعان ما يتراخي
 بقضاء و خلائم و بهمان رغبت كه ملاقي صخرة و رخام
 ملاقي شدة و بلائيم مرضى بروره كار كرم و بدان شأ
 كه اسحق و يعقوب و اسباط كه ذرية انشانند حله
 راضى بقضاي بروره كا ربودند و و يا بعد الست
 نودند المنة لله كه تبايد و باي ما يزد اضميم و ايا
 و اريم حجة توريت و الخيل و حقاينة موسى و عيسى و حصة
 الجبر بالشان نازل سن اذ برورد كا رايشان كافر
 بن احد بنهم و در حجة اصل هم كتابهاى اسماني
 و حقاينة هم اينا فرق نيكيم و نحن لم نكلمك
 و ما ايمان بحجة هم و اريم و اكره بصدوقه و لقد
 فضلنا بعض المتقين على بعض و در حجة فضل
 و كالات و مراتب معارف فضل و بان بعض زان
 خاصان و درگاه و ابر بعضي ترجيح داده جمع انفس
 دين الله يتقون و له اسلم من في السموات و الارض
 جمع يكر كل من السموات و الارض يدين بدين طوعا
 كالانسان المطيع و كرها كالانسان المجاهد و الشيطان

اذالكلم

اذ الكفر لا يسع وجود اسواها فكلمهم ما تسلون لها
 امرهم الله طاعين و الا انسان باحتجاب بارادته و
 عبد الله و قبوله الدعوة الشيطان لما سبته اياه
 بالظلمة النفسانية لا يؤمن ولا ينقاد الا كرها الا من
 عصم الله و اجباه و الشيطان لا يحتجب به بحجة و ثابته
 في قوله انا خير من و ابائره و استكباره كفر و هو مع
 يعلم عصيان و يؤمن كرها و يتحقق ان كفره بارادته و
 عن الايمان كما قال نعم كمثل الشيطان اذ قال
 للانسان اكفر فلما كفر قال اِنِّي بَرِيٌّ بِكَ اِنِّي
 اَخَافُ الله رَبَّ الْعَالَمِينَ و قال و اذ زين لهم
 الشيطان الفالحهم و قال لا غالب لكم اليوم من الناس
 و اِنِّي جَارٌ لَكُمْ فلما رآه الشيطان تكبر على عقبيه و
 اِنِّي بَرِيٌّ بِكُمْ اِنِّي اَرَى مَا لَا تَرَوْنَ اِنِّي اَخَافُ الله و الله
 شديد العقاب فانه الايات دال على ايمانه و ليكن
 حين لا ينفعه و اليه ترجعون في العاقبة فلن يقبل من
 احد هم ملاء الارض ذهبنا اذ لا يقبل هناك الا الا
 النورانية الباقية لان الاخرة هي عالم النور البقا فلا
 الامور الظلمانية الفانية فكيف يكون سلب نجاتهم
 و قبوطهم و قهرهم و ذنوبهم و هي بعينها سبب هلاكهم و
 بعدهم و خسرانهم و حرمانهم من اوفى بهن و انقي

العبد ثلثة عند الاذل بعت الكشف للادواح وعهد
الاحوال في احازين تغلب القلب في سيرة في اوصاف
الربوبية مع الاسرار وهو الفاء مخاطبة الحق بما وافق توفيق
العارف في خصائص العبودية وعبد الله بعد تمكن العار
وكونه عارفا بالله مع عقله بوسائط الكتاب والسنة الحق
الادب منه في جميع عمره فمن وافق روحه عبد الاذل فاذا
درجات الشريك وبلغ سر التوحيد ومن وافق قلبه الهام
بالقاء مع الخالص وسكونه في جريان الحكم فصدق حقيقته
الرضا وخلص من ذل الفناء ومن وافق عقله وامر الحق
بالوسائل في ظاهره وباطنه فصدق بلح حسن الادب في مقاي
العبودية ويكون مرشدا للمريدين وقابلا للعارفين قوله
وانفق اي من انفق خطوات النفوس وطوارق الشهوات
فان الله يرفع مقامه فحقه المحبة وقال الاستاذ الزوايا
الكون بعد تقطيع ما سواه قوله نعم ما كان لبشر ان يوتي
الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كنوا عبادا
لي من دون الله ولكن كنوا اذنايين اي ليس من يخضع
بغير اشارة الحق وكشف مشاهدته ان يلتفت سره الى رياسة
المخلوق وحلاستهم وان ترى لنفسه قيمة عند اجله على عظم الحق
ويكون محلا على الدوام بين يدي الرحمن من وجوده عند
وجود الحق ويريد نساء وجوده استحياء من ربه ولكن لما را

نعم الله من كشف بحاله وقرب وصاله ويعرف بالعرفان
والعظمة والقهر والمهبط اشفق على المخلوق ويلجأهم
الى عبادته وطلب مرضاته وهذا معنى قوله نعم ولكن
كنوا اذنايين وذلك امر من الحق لا بعبادة اوليائه
اي كنوا موصوفين بصفتيه كما قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم يا خلق الرحمن وهذا اوصف من كساه الله ساقته
بحال الاذل وجلال الابدى قبل كون طينة البشر
فكان سورا بنور صبح القدم اذ الاشباح والاصنام
في القدم فاذا سكن الادواح في ظلم الهياكل اطعمهم
بخطاب الابطساظ فقال لا تنسبوا الى الماء والطير
ولكن انسبوا الى الحق بعت المحبة والكاشفة والمفتحة
والانصاف بصفاته والترسية في حجر وصاله وكونه سر
بافعاله الخاصة الذاتية القدسية وليس هؤلاء لكن كانت
كونه بالامر كان الامر للعوام والفعل للخواص بما كنتم
تعملون وبما كنتم تدعون اي لكم خاصة علم الدقائق
وعلم الكتاب والسنة والشرعية بما يلزم عليكم الخروج
عن رسم الانسانية واوصاف البشرية وقال امام جعفر
الصادق ع في قوله نعم كنوا اذنايين قال سمعتم
بسمع القلوب وناظرين باعين العيوب وقال ابن عطاء
عابوا اول تربيتكم لتخلصوا امر هذه الافات كلها
وقيل في هذه الاية امر ابراهيم ع بالاستسلام وامر محمد

بالعلم فقال فاعلم والاستسلام اطهار العبودية واما
 به التوسل الى الالهية ولذلك خطبهم فقال كونوا ربابا
 وقال الجنيده اخرجكم من الكون جلت وحدتهم الى الالهية
 فاذا اردت ان تعرف مقامات الخلق وبواطنهم في الحقيقة
 فانظر الى تصرف اخلاقهم تحت كل واحد قائم في شجانه
 وانظر بما رطب القلوب فيشهد سرارهم لانهم اخذوا
 اخذوا من مصادر الاولى وقيل الرباني الذي لا يخلو
 الابن الرب ولا يرجع في سائر الاله الى الرب يتم وقالوا
 في هذه الاية كونوا ربابا لان تكون ابن الاله والاب
 خيلك واحسن بك من ان تكون ابن الماء والطين
 والافعال والاحصاء والعدد وقال الرباني الذي لا يخلو
 على دبر حال وقيل الرباني الذي لا يخلو على دبر حال
 وقيل الرباني الذي يحوي وجوده محو من شهوده قالوا
 عنه غيره والمجرب لما عليه سواه وقيل الرباني الذي لا يخلو
 فشي من الشرع بفعله قوله يتم ولا يا من كنه ان
 تتخذ الملكة والبنين اربابا لا ينعون عليكم
 بتعليمهم لانهم يدكروهم ويظرونهم ولا يلتفتون باسراهم
 الى مكينهم ودرجاتهم ويعلمون انهم في ديوان الالهية
 والروبية كل شيء في كل شيء ولا يرون الكون مع ما فيه من
 فيدر في جنب عظمة الله الا كذرة في السموات والارض ولا
 يتعرفون في امور انفسهم في امر الله تم ويعلمون ان الحق

عابر

غالب على جميع الامور وانهم مأمودون اياهم منكم لكونهم
 بعد اذ انتم تسلمون ايهم لا ياتون الى الخلق الا
 لتهذيب اسرارهم عن الاكوان والحد ثان في خالص
 عبوديت الرحمن ويجوزونهم عن اسرار الحقيقة وانوار
 الشريعة وعن وحدانية الله وقدر صفاته وقيل اياهم
 بطلان الاشكال وبصيرة الحد ثان الى الاشكال بعد
 ان لاح في اسرارهم انوار الوحي وطلعت في قلوبهم
 شمس التقدير واذا نظر الله في شياق المبتدئين لما
 انتم من كتاب وحيته ثم خطاكم رسول مصدق
 لما نعتكم اما ظاهر الكتاب فان الله اراد ان يرى
 الانبياء والاصفياء من الاولين والآخرين شرايف
 مقامات جميع خصصهم على جمهورهم لتوسلوا به وبقرب
 لان من عرفه فقد عرف الحق ومن آمن به دخل فانية
 المحبة وحقيقة القرية قال الله تم قل ان كنتم تحبون الله
 فاتبوني يحبسكم الله وقال ط من عرفني فقد عرفني
 الرب لان عليه كسوة الربوبية وبرز من حال وجهه
 نور جمال مشاهد الحق افعين بربنا الله يتبعون اي
 ان الخلق جميع المراد في طاعتهم فمن اين يطلبون صفات
 وفي اكناف قري لقائهم ان الخلق العباد من وفي الطائف
 وصلوا جلالة مشاهد القدس الموحدين ومن تلبس

نجبال آمال نفسه فهو عن عين عبودته مخرف ومن غز
 عن شهد العبودية وروية الربوبية فهو من جمل المبطلين
 المبتهمين الذين يصرون في غيايات حب الهوى
 ووقع في مراب الضلال ويتردد في أغلوطات الشياطين
 ولما أسلم من في السوراب والآثرين إذا ظهر نفسه عن
 كبرياء في مرة الكون بعث الجحوت انقاد له جميع الكائنات
 فهو لا يرى في نفسه ظهور سلطان الوحدانية في حق
 الهيبة والجلال في وجود الخلاق بالانفعال قوله نعم
 طوعا وكرها أسلم له العارفون بهذا الذراع طوعا
 لما عاينوه بحسن جمال القدم أو سلم الجاهلون لم يبدل
 النفوس كرها لما رأوا من عظم قهره في طهار سلطته
 وقهارته قل آمنا بالله أي استأجره بعد أن دانيه
 يعينون الأسرار وحمايق الانوار كما أشاء إليه على أن
 أي طالب عليه لم يعبد رباً غيره وأيضاً آمنا بالله
 أي بتوفيقه لا بجهتنا وسعينا وما أنزل إلينا
 إذ من شرط المحبة قبول ما جاء به رسول الجيب من عند
 الجيب مع عدم الفرق بين المجرمين والمؤمنين وإذا
 كانا نجس صادقا في جهة يكف له العطار ويهيئنا سر
 الوعد والوعيد فيهرب من مقتضيات الوعد ويغيب
 مقتضيات الوعد طوعا وكرها أو آمنا بما أنزل إلينا

سكون

سكون قلوب المرءين ويكون موحى لقواد المشايخ
 وروضة لأرواح الصادقين وريحانة لشام العاشقين
 وهدى هاديا بكشاف نوره للعالمين من المؤمنين
 وايضاً هدى للمريدن الى رؤية الايات وهدى الخائفين
 الى مقامات الامن وهدى للمقطعين الى شهود الامن
 وراشدا للمحسنين الى مشاهدة الرب وقال الحسين
 ان الحق اورد التكليف على ضربين تكليفاً بدت بالحفا
 فتكليف الحقائق بدت معارفه منه وعادت اليه بتكليف
 الوسائل عن وساطته وتكليف معارفه فغرب دونه
 ولم يتصل به الا بعد الترقى الى الفناء عنها فنكليف
 الوسائط اظهار البيت والكعبة فقال اول بيت
 وضع للناس للذي ببكة فبادت متصلاً بركن
 متفصلاً عنه فاذا انفصلت عنه حقيقة وصلت الى
 منظره وواضحة وكنيت متوسماً بالبيت متحقفاً بوجه
 قوله ثم فيها آيات بينات البينات مرات العباد
 تتجلى لخلقهم بوسائط الايات اهم الحق ثم ظهوره
 فيدلت على كل اجبتى من هذه القصة وشأن
 البيت وشجرة موسى سواء تجلى منها لموسى ومجلى
 منه لآدم عليه السلام وأشار بالآيات البينات الى نفسه
 نعم وتقدس عن الحلول والنزول بعث الانشغال

الاستقامة فاز من تلون الحاطر ومن دخل مقام الرضا
 فقد فاز من الغنى ومن دخل مقام الوفا فقد ذاق
 طعم الصفا ومن دخل مقام الاخلاص امن من فاسد
 الرياء والشعور ومن دخل مقام الصدق امن من ربح
 النفس ومن دخل مقام التسليم مثل الخليل عم فقد خرج
 من تنازع النفس وتذبذبها وادانها ومن لم يبق له
 ارادة امن من خوف المراد لان جميع الخوف من مخافة
 المراد فاذا الرقيق لمراد زال الخوف باسره منه ولا
 محالة ان دخول البيت لا يكون مستحسنا الا بتسليم
 الامور الى رب البيت فان لم يكن بالتسليم موقفا
 في ترك مراده فهو معارض للتقدير في جميع الامور ومن
 الادب التسليم بعت الرضا ومن المعارضة ونزاع
 البشرية ومن دخل مقام الشوق است روحه من
 ارتباطها في عالم الحداث ومن دخل مقام الذكر اطاع
 برؤية المذكور وخلص من ذكر ما سوى الحق واذا خرج
 العبد عن نفسه وشهوته بلغ مقام صفا العبودية و
 بلغ صفا العبدية بلغ صفا الحرية ومن بلغ صفا
 الحرية بلغ صفا الذكور ومن بلغ صفا الذكر دخل في
 مشاهدة المذكور وامن من غداية القنود ومن دخل
 مقام التفكر غاصت دوحه في بخار انوار الملكوت

الاستاد فيه ليات بينات ولكن لا يدرك تلك الايات
 ببصار الؤوس ولكن يدرك ببصار القلوب مقام
 ابراهيم الرضا والتسليم والانباط واليقين ظهر صفا
 حين القى النار وتسلم في ذبح ولده وانباطه قوله
 رب ادني و يقينه قوله وكذلك يرى ابراهيم ملكوت
 السموات والارض وليكون من الموقنين وزيادته مقام
 مقام المكاشفة والمشاهدة والخلقة والقوة فمن
 وافق سره هذه المقامات فقد ادنى حق مقام ابراهيم
 وادنى التحليل مقام المعرفة والتوحيد والغنى والبقاء
 والسكر والصحو فمن ذاق طعم السكر وتمكن في الصحو
 وفنا عن اوصاف نفسه وبقا على رضا الحق بغير الخلق
 عليه والنور بانوار المعرفة والتسليم بلباس التوحيد
 وطارد دوحه في سماء القدم وطاس قلبه في جلال الكبر
 وسار سرح في الملك الاعلى وهام عقله في وادي العظمة
 واطمات نفسه في احكام الربوبية بلا جزع وفتح فقد
 فاز برؤية مقام ابراهيم عم لانه محلى التمكين ومن
 دخله كان ابراهيم من دخل مقام الانابة اعتصم بنور
 الكهانة عن نواتر المعصية ومن دخل مقام الزهد
 فقد استراح عن هواجر الوسوسة ومن دخل مقام التوكل
 امن من صنوق الاشتغال بالمكاسب ومن دخل مقام

و تری فی اصداف العیوب جواهر الجبروت و طاعت
 دین النفس و طوادق الشیطان و من دخل قلبه انوار
 القرب سکت روحه بالمشاهد و غفله بالمکاشفه و سره
 بالمعاینه و نفسه فی العبادۃ و من دخل روحه فی انوار
 الغفله ناه قلبه فی واد الهمینه و غفله سکن بنور المعیر
 و سره بنور الوصله و نفسه بلذ الطمانینه فی امور الرزق
 و قال جعفر بن محمد علیه فی قوله و من دخل کان آمنا
 ای من عرف الله لم یأمن بشئ سواه و قال الامام جعفر
 الصادق علیهم من دخل علی الصفه التي دخلها الانبیاء
 و الاولیاء و الاصفیاء صار آمنا من غدا به كما آمنوا
 و من یتبع غیر الاسلام و یتألفن یقیل من ذل و هو فی
 الآخر من الخاسرین و کسی که طلب کند غیر از این
 اسلام و متابعت کند جا حدین و کافرین و از غیر
 پرستش حق پس مقبول نمی افتد از هیچ قدری و
 کردادی و اگر چه صالح باشند که دارو گشتار و لیکن
 چون فاعلش خویش را در دور ساخته فعل و قولش نیز
 مرد در کرد و او در در حساب و عرض جلوه مجازات
 و مکافات بندگان از زبان کاران و مستحقان
 مکافات است و کسی از اهل اسلام و عامه مؤمنان که
 نظری شری و حقیقه اسلام که استسلام است ننهد

وین

و تسلیم جلد امور خویش بقی ناکرده و فای لعبد المستنیل
 و غیره را در امور خویش و نظام احوال خود دخیل سازد
 این صورت اسلام جز منافع صوری از طهارت تن
 از نجاست کفر و حفظ ثن و مال و فرزندان نبی و
 غایت عسکر اسلام او را منفعتی نرسد از خواص و منافع
 استسلام خویش و شفق حقیقی نه پذیرد از بنین خود
 این اسلام صوری و او در آخرت از خاسرین و فزایان
 رسیدگان است چه در داری عمل نکرده انجا و را بایست ادراک
 سود بسیار و منافع بشمار و در ریافت اجر و اجرة
 بشمار باشد در روز حساب و در آن روز مستحق اند
 عمل کو تاه پند لاجرم جز خیرت و ندامت فوت و
 تحصیل راحت ابدی حاصل ندارد و خواص سلفین
 نظر باینست اسلام انداختن نیز قبول نفرماید حکیم خیر
 بر خیران التذاذ از مجازات عمل و مشغولی بان در دوا
 بقا مبتلا گشته از وصول بمقام رضوان الله اکبر
 محروم او قند و از مطلق خیران حاصل الخاص مضیق
 که در این نشاء و برزخ و یوم میعاد هر چه صرف بقوه
 فی متعدد صدق عند ملیک مقدر مشرف است
 و وصل ابدی بی هجران کامیاب و از دریافت منفعت
 خیران مصون پس و من لم یتبع غیر الاسلام و یتألفن

يَقْبَلُ مِنْهُ اى من برون شاهدت الربوبية بغير
 العبودية لم يكشف لمقامات الصدوقين وانض
 اصل جميع الحقائق بنوط الاسلام والاقتناء عند
 الحق والاشارة فيه من لا يصبر في بلاد الحق ولا يجزع
 عند نزول المصائب الى غير الله لم يقبل منه شيء من الامور
 والمجاهدات وقال القاسم من ياخذ غير الانقياد
 في المعبد لم يصل الى شيء من حقيقة العبودية في قوله
 وَمَنْ يَتَّبِعْ خَيْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا اِنَّهُ يَقْبَلُ مِنْ لَدُنْ
 اِلٰهِ بُولِيهِ جَمِيعَ اَمْرِهِ لَمْ يَقْبَلْ شَيْءٌ مِنْ اَعْمَالِهِ كَيْفَ
 يَهْدِي اَللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوا اَنْ
 الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الظَّالِمِينَ چگونه هدایت کند حق قومی را
 از کافران که دافسته بپوشند نظرا حق و حقایق
 بعد از آنکه ایمان آورده باشند بخدا و رسول و شهادت
 داده باشند بعبادته رسول و دعوی رسالت او و حج
 بینات کثیره از اظهار مجزات و اعلام علوم غیبی حق
 و حق اقر هدایت نمیکند قومی را که دافسته از راه
 حق و کار کثی خالی خویش برون دقت فرمان برداری
 طاعتیان اختیار کنند و چگونه هدایت کند قومی
 از عامه مسلمین را که اعتقاد ثابت بواجب برون هدایت

معبود حقیقی و حقایق کتاب و رسول و داشته با
 و باغوازی نفس رهوی طریق تن پروری و انکسار
 مشتهیات جسمانی پیش گرفته مرضیات نفسانی
 و مضیع و منظم خویش با بر مرضیات صلح مکرر
 و مقتضیات منور روحانی و سبانی اختیار کنند
 لاجرم مجرم این مجروری و اختیار لذات عاجل ظلمانی
 بر اجل نورانی روحانی و وضع شیئی در غیر موضع خویش
 که صرف جمیع ماخلق الله له و انعم الله به از اجزا و اعضا
 و قوای و مدد که کار فرمای ایشان و مال و جاه خدا داد
 و در غیر ماخلق لاجله ایشان را از وصول به ادراک لذات
 باقی روحانی و شرف قریب کبرای سبحانی محروم دارد و
 هدایت نکند خواصی را که ترك لذات دنیوی فانی نموده
 دریافت لذات اخروی باقی کرده اند برهنه بونی ترك مطلق
 لذات و ادراک وصول بر تبه قریب ذات و محو صفات
 لاجرم جز فقر خاص الخاص لایق هدایت کامل بکمال محو
 کسب و وصل وصال در موصول نعم و بقدر نیست اولئك
 جُلَّاءُ هُمْ اَنْ عَلِمُوا لِقَعۡةَ اَللّٰهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ
 این طوائف ثلثه کافران و عامه مسلمین و خواص مکانات
 عملشان هر یک در مرتبه خود دوری از مرتبه خدای و ملائکه
 و کافران مؤمنین است کافران دورند از رحم خدای مطلقا

چرا بصد و قدر حق و سست کل شی از حق صوری مغوی
بی ثبات نصیب دارند و در از رجه ملائکه مطلق
و رجه ملائکه و روحانیان متعلق کرد بجای که شکل و مغوی
روحانیات و ملکات حسنه خویش کردند و روحانیات
از وجود خویش و رجه کافر مؤمنین متعلق است بفرمان
برداران سولای خویش و دوستان خدای و دشمنانند
پادشاهان خدای و دشمنان مطیعان او و تقوی و تقدیر
عامه مسلمین بسبب سوء اختیار عاجل بر اجل از رجه
باقی کم نصیب او شدند و بسبب غفلت از اکتساب ملکات
حسنه از رجه ملائکه و امداد ایشان در غفلت یا خلاف
مرضیه محروم کردند و کافر مؤمنین را عین حق و حقایق
بیزارند از بهر کان از حق و حقایق و خواص مسلمین
دور او شدند از رجه کثرت ان الله اکبر و دریافت شرف
تقوی و معتمد صدق عند ملیک مقدر از رجه
وصول بخیرای عمل و اجر و اجوده کرد از صواب خویش
در نشانی و از رجه ملائکه در ابصار فیضی که ملائکه
و ملکات حسنیه که غامضین نظر از اعمال حسنه خویش
و توقع مجازات خویش می یابند و از رجه می که ناس و
فراموش کردگان از خویش و اعمال خویش می یابند
خالد بن قیس که لا یحقیق عنهم العذاب و کلام بنظر

و حجه این طوائف مذکورند و ان مرتبه حرم
از رجه کافر مرتبه خود و تقصیف می یابند از ایشان عذاب
حرمانی که در مرتبه خود دارند و مهلت داده میشوند
از ان عذاب نیران یا حرمیان در وقت اکر در ان مهلت
بهرند بوقت طبعی را که بوقت ارادی میزند و در همین
نشانه که الت کسب و عمل دارند از نقص خویش آگاه کردند
و بسبب انبیا به نقص خویش از حال خویش نادم کردند
و باز گشت بخیر کنند و با صلاح حال و مال خویش بگرد
مشفق حق تعالی بهار و کبر غفران خویش قلم و قلم
از بیت سم مهلك کفر یا غفلت و نسیان از ایشان کنند
و بر کمال رجه نامه اعمالشان از نقوش معاصی ظلماتی
بشوند جلالت در کرمه الا الذین تابوا من بعد ذلك
و اصلحو فان الله غفور رحیم بدان بشارت داده
لَنْ نَسْأَلَكَ الْبَرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ فَمَنْ يُنْفِقْ
بِشکر و کمال مرتبه خویش عباد الله تا نکنند انفاق و ایثار
هر چه دوست دارند از اوا حسن تدابیر و جزا کبر
در تفصیل این حکم کامله انفاق خویش و مراعات
تعین خویش است برای خدا چرادی هر چه در دنیا و
عقبی دوست دارد از مرغوبات تعینی خویش و ماله
و مریات صوری مرتبه نصیب او است چون از خواست خویش

گذشت گذشت از همه حیوانات این عالم بر و اسان کرد
و غرض اصلی از خلقتش بل خلقت جمله عالم و عالمیان
و موصول جمله عالم و عالمیان بر تبه کمال خویش کرد
چون موصول هر چه بر تبه کمال او رسید بخویش تعین
اوست در تعین مکل او لاجرم بدان مشابه که وصول
بکمال خلقی هر چه در عالم افاق از محسوسات رسید
خارج شدن از این جز است در چیزی که در مرتبه کمال از
در پیش است استعداده وصولش با علامت تبه کالات
از آن چیز پیش در عالم انفس وصول به کالات خلقی
نیز نظیر است مثلا حیوانچه در عالم افاق تا غایب گردد
و مضیع بیکدیگر را حکم کماله صانع خیر سخن سلطان
طبع نکرد و طبع سوخته هستی و خود نمایی ایشان در
هم شکست و ایشان از عالم کثرت پر شد و شور و عیال و
پایان و حضور و غایب عالم اجسام نکشاندند عالم کشید
و عالم عناصری نمودار نشد و تا خاک و آب مرکب و دیگر
عناصر مرکب و اجسام مولد جادی بی مزه و خاصیت را
تا حکم از بدی تعینات جادی ایشان را در تعینات نباتات
محموم و منسی نکرد برك و بار و زهار و ثمار نکشیدند و
نباتات خرج حیوانات نشدند سر از دوزن حشر و حشر
پرون نیاوردند و تا همه آنها را خراسان نشاند خلقت

ادراک

ادراک کلیات و خلافت روی زمین پوشیدند در عالم
انفس نیز تا از خودی و تعین خود نکذرند و خرج بر از
خودی در اخلاق و حسنات نشوند خلق و سیرت او
نکیرند و همچنین در تکمیل و تحسین خود نکشند تا خلق
با خلوق الله کشند تا بشیر اعظم عرفان کاملشان
رفع ظلمت تعینیشان با جمله تعینات ماسوی گذرد
حیوة ابد نشوند چون در مقامی دیگر این مطلب تفصیل
بقلم امده بود درین مقام بهمین اختصار نمود ما شفقوا
بن شیخ کان الله بهد علمه چون هر طایفه در هر مرتبه
که انفاقی کنند مجازی حقیقی بان داننا تر از هر است
و مجازاتی فوق همه مدلول و قوه هر کرامت و توانا
تا آنکه مجازات بی غرض از آن توانا نشد ملاعین است
ولا اذن سمعت کرامت کند دون همی و پیر راست
که بندگان و کارکنان او را در کار کنی خویش در هر
بله باشند منظور اجر و اجوره باشد و تو بندگ
چون که ایان بشر طریض رسکن که دوست خود در پیش
پروری دهند و این نیز در اندیشه نیارده که اگر مجازا
عمل خویش بولی کند ادم زیاده از آن بین رساند که نوع
من تواند بود و اگر از مجازا ز دنیوی فانی بگذرد
مجازات اخروی باقی خواهم یافت جبر در این اندیشه ها

نه تنفق والمحصل معلم کل و هادی سبل نبل تورا مقصود
 و معلق بانفاق مجبوبات شخص در راه حق فرموده چه
 با کفران نعمت منعم و مری حکیم خبر و شفق بصیرت
 نیکویی جمع تواند شد و شکر منعم حقیقی صرف جمیع
 ما انعم الله علی ما خلق لاجله است تا در ضمن ان هم
 جلوه حکم کامله خلق و هم انصاف بجمله کمال است
 خلقی از قوه بالفعل این پس شایقان انصاف بصفت
 بر باید هر چه دوست دارند از ما سوی الله در راه
 انفاق کنند از مجبوبات صوری و معنوی خلق و خلقی
 جزوی و کلی حق و عضوی لاجرم بر ختم خود گردد
 دارد است که پیش او را در طریقی عبودیت خویش را
 کند و نه بپند جز برای خدای جل سلطان و بدان
 بر نعمت سمع انکه نشنود جز برای خدای و بدان
 بلا مسد نساید و بداند بخشد و بشمارد بنویسد و بداند
 نکند و بیای نرود و بر زبان نکوید و بدل نیندیشد
 و بسیار حواس باطن کارکن شوند جز برای خدای
 شان و چون در فرمایش یکی ازین مذکور است قصد
 قربت تواند کرد در بعضی احوال و اوقات تقطیل
 ان عضو را در کار فرمای اختیار کند که راه درو را
 پیش تواند رفت توقف در راه انسب از کجروی و از

راه راست منحرف شدن است و بدین قیاس کن سایر
 مجبوبات درونی و بیرونی خود را از اخلاق و مایل
 و جاه و نفوهم و چون محاسب خبر بصیر و عالم الغیوب
 در این شغل خطیر برپوش باید بود که جنانچه مبتدا
 لفظی و مفهومیست و سیرتی و صورتی افعال عبد
 را این صورتی و معنی است صورتش ادای فعل و
 سیرتش تصفیه عمل و خلوص نیت و قصد قربت محض
 و پوشیدن نظرها از ماسوی الله و مجازات بر
 و آخری چه جز قصد قربت هر چه در فعل و عمل منظور
 افتد جان ان فعل بکرم و سیرت محمود و محو کند
 و فعل خالی از خلوص که بنیایه قالب بی روح و صورت
 و معنی است جز اطلاق لفظ بر الاقرب شوند چنانچه
 در کرمیه و ما تنفقوا من شئ ان الله به علم هم است
 و هم ترغیب و تحریص بر اعات خلوص و هم تهدید
 با خراف از دنیا معلوم توان کرد و قال ابو علی الدقاق
 فی قوله ان الله به علم هذا خطاب لاجانب انهم
 اکتفوا بعلمه من ثوابه لیس لکن سألوا البری حتی تنفقوا
 ما تجنون اهل هذا القصر انفاقهم علی اربع
 طبقات طبقه منهم اهل المعاملات و هم علی عشرة
 اصنام قسم منهم النابیون و انفاقهم لثله ترک الملک

وترك الرياسة وترك النفس لله وفاته وقسم
المورعون وانفاقهم ثلثة الاختساب من المعاش
وترك ما سوى البلغة من الحلال وقطاع النفس
الشهوات وقسم منهم الزاهدون وانفاقهم ثلثة
بجاهد النفس وتركية الاعمال وذم الجوارح وقسم
منهم الفقراء وانفاقهم ثلثة بذل الاموال بغير ملية
والايتاء والمواضع عند الفقراء وطلب الاخلاص في
انفسهم عند خطرات الريا وقسم منهم الصابرون
وانفاقهم ثلثة الخروج من الجحيم عند الفاقة ونشاط
القلب عند نزول البلاء والراحة سواء وقسم منهم
الشاكرون وانفاقهم ثلثة قصر السنين عن النسيك
عرفان نعم ربهم استحياء منهم واخره في قلوبهم عن
معرفة حقيقة النعم والخروج من دهم الاعراض في
بذل الارواح وقسم منهم المتوكلون وانفاقهم ثلثة
استرسال النفوس لله عند نزول بلائه وبذل المحبة
له طلبا لرضائه وضبط الخاطر من الخطرات عند جرائ
قضاياه وقسم منهم الراضون وانفاقهم ثلثة ترك
اختيارهم في اختياره وترك تدبيرهم في امراده وصون
اسرارهم عما دونه وقسم منهم الصادقون وانفاقهم
ثلثة اخلاص العبودية عن رؤيا الخلق واخلاص السر

عن دعوة النفس واخلاص التوحيد عن رسم الحدود
وطبقه منهم اهل الحالات وهم على عشر اقسام قسم منهم
المراقبون وانفاقهم ثلثة دفع الخطرات واخفاء المنايا
وحفظ الحرمة في الخلوات وقسم منهم الخائفون وانفاقهم
ثلثة قلة النوم وقلة الاكل وقلة الكلام وقسم منهم
الزاجون وانفاقهم ثلثة ترك الطمع في الدارين و
الارتقاء من هذين المنزليين وتخليد السر عن ذكر العباد
وقسم منهم المحبون وانفاقهم الابقاء عن معرض الكبر
وترك الاكتفاء على الطاعات وتصفية القلب من
الدرجات لوصولهم الى مقام المشاهدات وقسم
منهم المشفقون وانفاقهم ثلثة احراق القلوب بغير ان
الحزن واحراق النفوس بغير ان الحزن والاخلاص
وقسم منهم العاشقون وانفاقهم ثلثة ترك طلب
الولاية وترك حظا المحبة والتمسك في منزل الرعا
وقسم منهم الموقنون وانفاقهم ثلثة ترك الشفقة على
النفوس ودوام رعاية القلوب والسرور في تركية
الادواح عن ذكر الخدثان وقسم منهم المستأنسون
وانفاقهم ثلثة الاعراض عن الخلق والقاء الخاطر الى
شهود طلوع صبح انوار المشاهدة وطهارة السير
عن مشاهد العدو وقسم منهم المطمئنين وانفاقهم

ثلثة تمكن في البلاد والصبر في العناء والشكر في الغنى
 وقسم منهم المحسنون وانفاقم ثلثة صحة العيون
 بنعت رؤية المشاهدة وبذل الروح لله بلا غيبة
 في نواب الحجة ومطالع انوار الكفاية وطبقة منهم
 اهل المعرفة وهم على عشرة اقسام منهم المذاكرون
 وانفاقم ثلثة دفع الوسواس وطرد الغفلة عن القلوب
 والمخرج من رسوم الاشخاص ومنهم المتفكرون
 وانفاقم ثلثة ارسال الارواح الى شاهدة القلوب
 لمرى هلال جلال القدم واسباب العقول التي
 الملوك لمشاهدة الجبروت وادارة القلوب الى
 بساط القرية لطلب الوصلة بنفس الهيبة وحركات
 السر في جلاله في انوار البقاء والازل وقسم منهم الحكماء
 وانفاقم ثلثة التكلم بالحكمة للبردين وفشر العلم
 للطالعين وارشاد الصواب للعالمين وقسم منهم اهل
 الحياء وانفاقم ثلثة الفرق بالسر من مقام المكنون
 تعدس شهوة الخفية عن مشهد الذكر ودفع وقاقي
 الزيادة في مجاري الخطرات وقسم منهم اهل التلون
 وانفاقم ثلثة التفكير في الربوبية بالعقل لتحصيل
 المعرفة والنظر الى علوم انفاقم بالقلب لتحصيل الحجة
 والسير بالروح في عالم الملوك لتحصيل انوار المشاهدة

وهن

وهن صفة من يباشر قلبه نور الاحدية على الاوقات
 السريعة فهو لا يشرون بكنوز انوار التوحيد من نور
 من بخار الاستنار حقايق اسرار الطورية بنعت المخرج
 ناطقون عما في الضمائر وكاشفون مكنون السرائر
 قسم منهم اهل التمكين وانفاقم ثلثة حفظ جامع العترة
 على وصية الربوبية ودفع همه البشري عن مصدر كشف
 المشاهدة ووسوخ السر في طوارق سلطان الهيبة
 فاهل التمكين مرمون عن ادراك جمال القدم بقدر
 عن الخاد البقا باعدام مشاهد صرف سلطان
 الوحدانية فيحسون اسرارهم عن شوايب الحوادث
 ويحيطون انوارهم عن اطلاع الخلق ويصونون
 ما اوحى الله اليهم من اسرار الالهام عن خريفات الشياطين
 واباطيلهم وقسم منهم اهل الحقيقة وانفاقم ثلثة
 الدعاء على العصاة ولعل ايادهم على طيب النفس ورك
 الطبع في عجاذاهم فهو لا رجعة الله على الخلق مصررون
 عن المعادف وهم مكنون بالكواشف فيضهم الله
 لبقاء العباد والبلاد ليلقي اليهم مراتبون الاحوال
 واهل وغايب الآلا وقسم منهم اهل السر وانفاقم
 ثلثة كتمان الاسرار من خوف غيرة الحق عليهم وخرقهم
 عن مرادهم لمواد الحق وتنفذ جمال غيب غيبته في صلواتهم

غيبه عن الخلق وقسم منهم العارفين وانفاقهم ثلثة
 يتوكلون الدنيا لاهلها ويتوكلون الآخرة ولذاتها
 ويجلبسون على باب مولاهم منصرفين تماشوا في الحين
 والبزيعت وغايب المحبة مقتربين الى شاهدين بصفا
 العبودية المجسور عن المكونات وانقطعوا اليه عن
 المخلوقات وطبقة منهم اهل التوحيد وهم على عشرة
 اقسام قسم منهم اهل القبض وانفاقهم ثلثة عدا نقا
 المراقبات في مقام الحزن وصبت الدمع في حين
 العشق والتأوه من صميم القلب في مقام الشوق
 وقسم منهم اهل البسط وانفاقهم ثلثة الفرج بوجه
 الحبيب والذفرة عن مخاطبة الوقيب والتقرب
 بكثرة النوافل الى القريب وقسم منهم اهل السكر
 وانفاقهم ثلثة الشروع في السماع وطلب الوصل بالبقاء
 واستنشاق نغاث القرب بالمراقبات وقسم منهم
 اهل الصحو وانفاقهم ثلثة السكون في مرارة الهجر
 والحنين من شوق الرحمن والحنن على خلقه شفقة
 على احوالهم والمكن في محاربة الشيطان وقسم منهم
 اهل الفناء وانفاقهم ثلثة تركية الاسرار بالذكر وتلاوة
 الاحوال بالفكر وزم الاشباح برامح المجاهدة
 وقسم منهم اهل البقاء وانفاقهم ثلثة ذكر المشاهدة

ونرا

ونشر الكرامات والتخلص من المجاهدات تحصيل
 المكاشفات وقسم منهم اهل الانبساط وانفاقهم
 ثلثة الاستغفار بعد الشطح وحفظ الادب في حال
 السكر والاجساد عن المقامات لاهل الارادات
 وقسم منهم اهل حقايق التوحيد وانفاقهم ثلثة الاستغفار
 في الامتحان بعت اخلاص الايمان وترك حظوظ
 في مقام المحبة لوجدان جمال القدم لان المحبة حط
 المعارف ودوية القدم نصب الحق ودعاية الاميرار
 بترك رسوم المقامات وقسم منهم اهل الولد وانفاقهم
 ثلثة الذفرة في العبرات والنود في الاذليات وبذل
 المحبة للايديات وقسم منهم اهل الاتحاد وانفاقهم
 ثلثة جمع شهود العشق عن مفارسة اشجار التوحيد
 وسير السيرة في قدم القدم بعت التجريد وطيران الروح
 في بقاء البقاء باجتهاد القرب وهذا وصف الانفاق
 رجال الصدف وهم بالانفاوت تمانا الواس ثواب
 الانفاق في هذه المقامات من جنس الكرامات وهو
 ما ذكر الله في كتابه لن سألوا البر حتى تفقدوا فآل
 جرائمه ولكل طائفة بر ذكرنا من هؤلاء على قدر
 اذاتهم وصدق نياتهم فبر النابيين هو محبة الله
 لهم بعد انابتهم والله نعم ان الله يحب التوابين

واما بتر المتورعين فهو استجابة الدعوة مقرور باليقين
 واما بتر الزاهدين فهو الحكمة من الله وهو شارة
 قال من هذا الدنيا اربعين صباحا ظهرت بها بيع
 الحكمة من قلبه على لسانه واما بتر الفقراء فهو السكينه
 من الله ظهرت في قلوبهم واما بتر الاغنياء فهو دقة
 الكرامات واما بتر الصابرين فهو درجة الوكالات
 واما بتر الشاكرين فهو زيادة القربة قال الله نعم لان
 شكرتم لازيدنكم واما بتر المتوكلين فهو الكفایت
 في جميع المراد ولطائف محبة الله قال الله نعم ومن يتوكل
 على الله فهو حسبه وقال الله نعم ان الله يحب المتوكلين
 واما بتر الراضين فهو رضوان الله نعم بان الله تعالى
 قال رضي الله عنهم ورضوا عنه وقال هم الرضوان الاكبر
 هو التعلی الخاص ومن بلغ مقام الرضا فقد وجد رضوان
 الاكبر واما بتر الصادقين فهو المحبة في الدنيا والاخرة
 وحقيقة الطائفة والكرامة على رؤس الخلائق يوم القيمة
 قال الله نعم ليجزي المصادقين بعدد قدم هذا درجة
 المعاملات في مجازات الله اياهم ببره وكرامته
 واما بتر المراقبين فهو وجدان نور النفس وحلاوة
 الذكر واما بتر الخائفين فهو ذوق المحبة مع قراح
 الحق واما بتر الراجين فهو ذوق المحبة صفاء اليقين

الله

ونور البسط واما بتر المحبين فهو المكاشفة وانوار
 القرب والمجاهدة واما بتر المشتاقين فهو الانشغال
 في جميع المعاني واما بتر العاشقين فهو محبة سناء
 الجلال في عين الارواح واما بتر الموقنين فهو مشاهد
 الآلاء والنعماء وطاء يمنية في دسم الربوبية واما بتر
 المسناه بسين فهو حلاوة حسن القدم في قلوبهم ونور
 خواطرهم خيرات الشياطين في اسواق الشهوات
 واما بتر المطمنين فهو حصول الكرامات من تغليب
 الايمان وانواع عجائب الايات وان يذوق العارف
 طعم حلاوة الذكر قال الله نعم الا بذكر الله تطمئن القلوب
 واما بتر المحسنين فهو مشاهد الحق في لباس الملكوت
 وهذا وصف براهل الاحوال واما بتر الداكرين
 فهو رؤية المذكور فهو في حقايق نفس الايمان واما
 بتر المتكبرين فهو رؤية آثار تجلي الصفات في لباس الايات
 واما بتر الحكماء فهو حضارة الخطاب بنعت الالهام وما
 براهل التلون فهو رؤية عن جميع الافعال بنعت حقايق
 الصفات واما براهل المتكبرين فهو رؤية عن جميع الصفات
 بلا رسم الافعال واما براهل المحققين فهو رؤية عين
 القدم بنعت الفناء ومعنى البشيرة ومحو رسوم الخيال
 واما براهل السمر فهو رؤية كنوز علم الاذلي عين الروح

سدادج المعرفة واما بتر العارفين فهو قبل صرف الوجدان
والسرمدية ورؤية قرب القرب هذا بتر العارفين
واما بتر اهل القبض فهو رؤية الغزاة واما بتر اهل
البسط فهو رؤية جلال الصفات بعبث الخلاوة و
بروز نور القدرة واما بتر اهل السكر فهو ظهور الحق
الحق في لباس حلاهم بالبغية واما بتر اهل التخيير فهو
رؤية الحق بعبث الحسن والجمال واما بتر اهل الفناء فهو
رؤية القويسية بعبث الفروانية واما بتر اهل البقاء
فهو رؤية ديمومية الحق بعبث واما بتر اهل الانبساط
فهو رؤية بسط الحق لهم في وجدان مرادهم منه واما بتر
اهل حقائق التوحيد فهو رؤية انوار الذات والصفات
واما بتر اهل الولد فهو رؤية انبساط الحق في انفسهم
لذلك هاموا وناهوا واما بتر اهل الاتحاد فهو رؤية
كسوة جلال القدم بوصف الصفات على اسرار وادراج
وتخيير الكون لهم بالحكم لا بالتضييع والدعاء هذا و
بتر حقائق التوحيد ذكرت في هذا الفصل ما الخلف
الحق الى اوليائهم من انواع المقامات والكرامات بتر
لهم وجزاء عظم الله اجرهم اذ كانوا هم بشاهدية
وقرب وعطف عليهم بما احبوا ومنه من منه للقدسية
وعناية الاولية وقيل اذ كنت لا تصل الى البر بانفا

فجر

محبوبك فني يصل الى البار وكنت نور اليه ^{ظلك} خطو
وقال الامام الهمام جعفر الصادق عليه السلام لن تنالوا
خدمتي الا بعرفتي ولا تنالوا معرفتي الا برضايتي
ولن تنالوا شهادتي الا بعصمتي ولن تنالوا
عصمتي الا بتعظيم ربوبيتي ولن تنالوا تعظيم ربوبيتي الا
بالانقطاع عما سواي وقال بعضهم اول البراهمة
شرا المجاهدة ثم المشاهدة معناه لن تنالوا هذه الخصال
الا بان تنفقوا عما يحبون وقال ابن عطاء لن يصلاوا الى
القربة وانتم سعلقون بخلوط انفسكم وقالوا لوسط
الوصول الى البر بانفاق بعض المحاب والوصول الى اللبا
بالبراءة من الكوثرين وقال ابن عطاء لن تنالوا واصلتي
وفي اسراركم مراقبة ومحبة بسواي وقال ابو بكر البر
ودلهم بهذه الآية على الفتوة وقال لن تنالوا برىكم
الا بترككم وهو الاخونفاق على اخوانكم في الله بالجوايح
والمال والجاه وكل ما يحبونه كل الطعام كان جلا
ليسنى اسرائيل الا ما حتره اسرائيل على نفسه من قبل
ان تنزل التورية اشار فيمن اهل هذه القصة
يجوز لهم ان يتركوا شاشا من المأكولات من جهة التعزير
عنهم الله باعلامهم شان انبياء صلوات الله عليهم في
المجاهدات ليقندوا بهم وايضا في اشارة الى ترك اللهو

ظ
ولن تنالوا برضايتي
الا بشهادتي

علی الدوام لما فیها ضاروة کضاروة الحمر من حمة المجاهدين
 الامن حمة المجاهدين من حمة الخیر وایضا حرقة نفس
 بنی الله یعقوب هم امنی طعام فالاجار شدة تعلیم الله
 حمة لیتروا اما احب الیهم من الاطعمة الشهید وما شتی
 انفسهم من زهرة الدنيا ولکن بها فالعلامه البیضا
 ای من قبل انزالها مستلزمة علی الخیر ما حرر علیهم
 وبقیم عقوبة وشدیدا وذلک رد علی الیهود فی دعوی
 البراءة عن البغی وقالوا السنا اول من حرمت علیه واما
 کانت حرمة علی نوح وایبراهیم ومن بعد حتی انزل
 البیضا حرمت علینا کاحرمت علی من قبلنا وردد علی الطعن
 فی دعوی رسول الله ص موافقا براهم بکونه تجلسه
 لحوم الابل واللبانها قوله نعم الا ما حرمت علی امم مثل
 یعنی یعقوب علی نفسه کدان لحوم ابل واللبانها بود حیه
 مرویت که یعقوب هر اعرق النساءی عارض شدن بود
 پس نکر کرد که اگر حق نعم او را شعاعی کرامت کند نخورد
 غذای کرد دست تر دارد انرا از جلد غذاها وکومر ابل
 والبان او اجبت غذاها بود او را کجر چون شفا یافت
 دیگر انرا نخورد چون یهودان ان دعوی عموم حرمت اجنه
 ایشان خود بر خود حرام کرده بودند بخور الله علیهم
 لبقیم وظلمهم لهم عقوبة وشدیدا کردند حق نعم

حضرت رسالت ص را فرمود قل فأتوا بالتوریه ان
 کنتم صادقیقن ای فی دعویکم چون حضرت رسول ص
 حسب الامر طلبید علماء یهود را و فرمود بیاورید توری
 تا صدق و کذب دعوی شما از ان معلوم کنیم فیهنوا
 ودر خبر و ان یخرجوا التوریه و بدان مثابه جمله طعنها
 معروفه در ملة اسلام حلال است بر بنی آدم نیز جبراسر
 بلسان یونانی یعنی عبد الله است وادم صقی عم عبد الله
 بود و فرزندان او جمله عباد الله اند و حلال است بر
 ایشان جمله معطومات معروفه الا الحمة الله حرام کند بر
 خود بنده خاصی بوجهی از وجوه محموده مثل انکه اجتناب
 نماید از اغذیه لذیذ منقوی سهوة و غضب و مولد اخلا
 رذیله مولد از ایشان از شره در اکل و شرب و حرور
 طمع و بخل و حقد و حسد و لغوهم از اوقات کثیره که در نفس
 خویش از ان اغذیه شاهد کند و این مراعات واجبت
 را قبل از نزول ان مرتبه نزول از مقام رضوان الله اکبر
 بمقام شرع انود عام الحکم و وسعت اباء و رضی شرعیه
 کرد و محوطه امر واقع است کنند جمهر مراعات مقام رضا
 سبحانی اعلا و اشرف از قناعت نمودن عبد است بر اقا
 اکا حکم ظاهر مرئی جمهر مراعات امر مقام عامه مسلمین
 و مراعات رضا مقام خواص عباد الله مخلصین کاجرم حرام

بعد از نزول نظر حق شناس خویش بر تبت و نور فواید
 حقیقت رخص شرعی جلوساکنان آن ما را من را بعد
 دارند و محبوب و مرغوب خویش بینند و بنظر حقیقت
 بینند که اگر خواص و طالبان رضای مولی و وداع کنند
 مرغوبات نفس خلعت پوشند مطیعان امر او
 شهد گوارای اجر و اجرت عمل نویسند و بجایزات
 فرمان برداری تشریف یابند و اگر اهل ظاهر از تن
 پرومان باطل تشیع کنند مجاهد لله را که پیادید
 شریعت را و بخوانید از آن احکام این حکم را که طریق
 مجاهد با نفس وهوی و ترک زیاده از قدر ضرورت
 حفظ جسم و جمالیات حرام است اگر صادقید در ذکر
 خویش *فَمَنْ أَتَرَى لِعِقْدِكَ ذَلِكْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ*
 پس بعد از وضوح این مسئله که مجاهد با نفس وهوی
 در آنکه زیاده از ضرورت حفظ بدن بجهت کار خویش
 و تکمیل روحانیات در ملاذ جماعی تصرف نکند و از
 راه بیاهات حتی در تزیین البسه و مسکن و کسب
 و جاه زیاده از قدر ضروری نکوشد ممنوع نیست حرام
 شرعی نیست هر کس مجاهدین و مراضین تزیین و بگو
 کند از ظالمین است چه ظلم وضع شیئی است در غایت وضع
 و در مقامی که مصلح باید کرد دم کردن و ضعیفی است

علا

عمل خود چه هر وقت تابعین شریعت مصطفی ص و تصدیق
 کنند کال با قول او ص مدوح باشند ضم کنند کال عمل
 با قول او ص بطریق که او ص و تابعین کامل مکل او از
 معصومین عمل کرده اند که عبارت از ارباب طریقت
 باشند بطریق اولی مدوح خواهند بود و طریق محقق
 رسول خدای و اولاد امجاد و صلوات الله و سلامه علیهم
 اجمعین بقدر ضرورت بوده به تمتع از دنیا بقدر اقتضا
 و ستر این آن تواند بود که جامع العلوم الدینیة و علم
 مصالح العلوم الدنیویة محمد خدای رح و دجواهر القل
 در قسم تزکیة قلب ذکر کرده که تزکیة قلب از اخلاق
 مذمومة شرط است از برای تقیه و صفای قلب و تعلیم
 او با اخلاق حمید و کیف بشتغل بالطهارة من کل غیر
 النجاسة و اخلاق المذمومة کثیرة و لکن اصلها بنسب
 الی عشرة اصول و المبدء منهم ثلثة و طائفة الطعام
 و هوی من الامهات لکن المعدن ینبوع الشهوات از منها
 ینسب الفرج ثم اذا غلب شهوة الماکول و المکسب
 النسب مذ شهوة المال الحماه اذ یتعصب المال و
 ثم عند حصول المال و الحماه و طلبها یزدحم الافات کلها
 کالکبر و الربا و الحسد و العداوة و غیرها و لهذا عظم
 رسول الله ص امر الجمع و قال تبذلوا اعمال الجمع و ایضا

البلاء من أبواب الجنة لأن فيه مشاهدة طعم العذاب
وبه يعظم الخوف من عذاب الآخرة ولا يقدر الإنسان
على أن يعذب نفسه بشئ فإنه لا يحتاج في ذلك إلى تكليف
والثاني في شدة الكلام إذ يقضي كل كلمة صورة في القلب
محاكية فذلك إذا كان كاذبا حصل في القلب صورة
أكاذبه وأعوج وجه القلب وإذا كان في شئ من القول
يستغن عنه أسود وجه القلب وأظلم حتى يتهيأ كثرة
الكلام إلى مائة القلب ولذلك اعظم رسول الله ص أمرا
للناس فقال من يتوكل لي ملهين يحسب ورجليه أو كل
له بالجنة وسئل عن أكثر ما يدخل الناس النار فقال الأثام
الخمسة والفرج الثلاثة المرأ والمجادلة ولو كان هناك جمع
كل الطعام كان جلائي إسرائيل أي العقل لا يحكم
الأصل إذا العقل يحكم بأن الأشياء خلقت لمنافع للناس
بما يكون من جلد الطعوم ما يتخلط لثامها إلا
ما حرمه إسرائيل الروح على نفسه بالنظر العقلي عند
الجمرة والقياس ومعرفته مضارها وسافرها على التماس
بعد الحكم الإجمالي بجلها بأن العقل يحكم بجرمة بانهض
أو بملك من قبل أن تنزل التوراة أي من قبل نزول
الحكم الشرعي بالتوراة وسائر الكتب الإلهية وذلك أن
الناس اختلفوا بعد ما كانوا أمم واحدة على دين الحق

كاذب

كما ذكر في كتاب الله النبيين لهدايتهم واصلح أحوالهم
ومعادهم وردد لهم إلى الحق والانفاق فما اقتضت الحكمة
الإلهية بحسب أحوالهم المختلفة وطباع قلوبهم المختلفة
ونفوسهم المربضية حرم من المألوفات والأشياء
الصادقة عن الحق الحاجية إليهم وبين الله والمهجبة
للهمي والشهوات وسائر المفاسد والعين المانعة
أياهم عن كمالهم واهتداهم حرم عليهم قتل
صدق الله فأتبعوا أملة إبراهيم خنيقا وما كان
بين المشركين ورد على الطغيان اليهودي على رسول
صلى الله عليه وآله ما نهض قال أوحى الله على فاشقوا
أملة إبراهيم خنيقا وإبراهيم حرام كذبه وود برخود
نحو ابل والبان أو وأوغليل كرد ابرار خود وایم خود
بس حق بقو وحی كرد بر رسول خاتم ص بکوی صا دست
خدای تعالی در انجند نازل کرد انید که امر بتایف مله
ابراهیم ص باشند ومطیع من وپروان صادق من
در متابعت مله ابرهیم ولسکن مراد از مله ابرهیم تجدید
عهد الست است خنیاخند در قول خدای جل کبریا نه
قال یا ابرهیم اسلم قال اسلمت برب العالمین گفت
واسلمت لکم که عبادت از جمله امور خویش حق گذاشت
وسلب اراده خویش و طاعت اراده غیر بالکلیه کرد

از احوال خود فرمود چنانچه از جواب جبرئیل هم در قصه
 ناز و نود و پنج ولد و ایشاد کوه سفندان خویش را برآید
 ذکر حق مشهور بصیرت ساخت و بنود ابراهیم از مشرب
 و مبدعین که تصرف در احکام الهی نمائند نماید
 و بار اداست فاسد خویش و غیر تصرف در احکام شرع
 کند **این آیه** فاقی صدق الله فاتبوا علی بکله ابراهیم
 خبیثا علیه السلام الشوق والعشق والمحبه والحله
 والقوة والمروة والشیاعة والامانة والذی انزرو
 الکرامه والکرام الضیف والعبارة بالبلاء والشکر
 فی البلاء والحجوة عن ما سوى الله بالکلیه والعبارة
 والناقة والسماع والوحد والادفاف بصفات
 الحق من حيث رسوم البشریة بهذا المختار ما را ما
 للعارفین والعالمین امر الله نعم احب عباده و متابعه
 و موافقند فی جمیع احوال و من ذاع عن طریقه و لودره
 فیکون النفس له صیفا قال الله نعم ومن یرغب عن حله
 ابراهیم الامن سقا نفسه و ما کان من المشربین
 لا یقبل الی جبرئیل حیث عرض علیه للبیادة علیه السلام
 الیک الی حاجة قال اما الیک فلا و بذل فی محبتی
 الاولاد والاموال ولا تخاف فی الله لومة لائم لا اجل
 قال فاتبوا علیه ابراهیم خبیثا **این آیه** اول بیت وضع

لذات

للباس الادی بیکه مبارکاً وهدی للعالمین بیا
 بیکه از اوجه فیکه من رحم الناس للطواف
 حج و جاجه در عالم حراس مکة معظمه اول بیت است که
 در معموره ارض نباشد و این نباشیت مبارک که
 برکت ان عاصیان از کناه بالک کردند و امن الذی
 فید من الفل والحج و امن الموحش من السباع الضا
 و هادی و رهنماست عالمیان را اولایا بیکه اطاعة امره
 بیکه کسیت بخدی که اگر آدم که خلیفه ارض و عرض از
 خلقت اولاد کمت و سجد ساداتک نامور کرد و کرد
 سجد معبود روی از خانه مبسبی از سنک بکل کعبه و
 اطراف عالم بشرط است طاعة بطوف او مشرف کردند
 و هیچ یک از فضیلا و علما و رؤسا و ملوک حتی انبیاء
 رسل و اجمال تخلف از امر جان و جه انقطاع او تعالی
 نباشد بدان مشابه عقل کل و نور محمدی ۱۲ اول نبای
 که در عالم عقول و روحانیات شد چه عقل کل محله
 از دحام جلد قابلیات کار کنی و کار فرمای عالم کون
 فساد و انسان نیکو نهاد است که وضع کرده شد از
 برای ناس که فراموشکاران از اصل و منشأ خویش
 بسبب تنکلات و سیرا طوار مختلفه که بقاضای حکمت
 اللی و قدرت لم یزل ایشا را سر نوشت بوده بالجملی

مکلفین و روی دل و اطاعت عقل کار فرمای دور
 بندگی و فرمان برداری خویش هر پروردگار دکل و هار
 سبیل داشته باشند و جنانچه مستطیع در مال
 و مؤنت بقدر حاجت وصول بخانه خدای و اطواف
 خانه و وصول بان استانه واجب میگردد مستطیع
 در حال و علوف طرت بقدر دریافت خویش و وصول
 بر آبت قرب و دریافت شرف و منزلت عقل و درایت
 جلوه بدایع قدرت و لطائف حکمت خالص کل بدو
 دیگر مصنوعات بوسیله اعانت اولاد می آید
 و پیکار این اندیشه ناقص نیست اشارتی که عارفی
 کامل درین مقام فرموده که والا استطاعه فی سبیل
 معرفه و قرب و محبه الصافیة عن رعونه النفس و صدق
 القصد الیه بصفاء النیت و طهارة القلب عما سواه
 فی آیات بینات بدان مشابه کرد که بزرگوار
 آیات بینات و علامات کاشف برضیت او بر جمله
 این عالم اجسام هست از اطراف ظهور از موازات
 ان بیت الله و مأمون بودن داخلین از حریم معظم از قبل
 و جرج و امن و خوش از صیاح ضاره و اذا فرقت و صید
 بشر غیرهم در خلقت عقل کل و نور پاک محمدی آیات
 بینات مالا یعد و لخصی هست اگر که بعد اول نباء عالم

اب و کل است نور محمدی ص اول نباء عالم جان و دست
 و طینت پاکش هم شرف شجره اب و کل و هم شرف القوها
 جان و دل مظهر آیات حکمت کوش فلانک بر بقعه
 خاکست و عیار طینتها ی پاک و با پاکست زیندن خلقت
 لولاک لما خلقت الا فلا کست اگر که معین معین او ان
 عمل است سدید کونین هم اقوی معینان اعمال هم
 هادی مسالك حسن مآل و هم شفیع کنه کاران
 نزد ایزد متعال است اگر کین و مبارکی که در حاجت
 او روی هیاکل مظهر الجانب خود کند جذبه صفای
 خاتم و جبهه قلوب منور با این پروری خویش بفا
 رضوان الله اکبر کشاند تا مصدوقه قوله تعالی
 قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِيْ يُحْبِبْكُمُ اللهُ
 خواص ایشان بسعادت وصول بقرب نوافل بصدوق
 حدیث بقرب العبد الی بالذوال حتی اجیده الحدیث
 محبوب حق کردند و خاص الخاص این گروه جلیل القدر
 از ائمه خاتم ص را انور وصول بقرب فرائض که قرب
 محبت است بر سر گذارند و بر مسند توحید فی بقعه
 صدق عند ملک مقتدرش نشانند با جلوه حقیقت
 لئن الملك اليوم لله الواحد القهار براو عیان گردد
 مقام لای اهیمن و من دخله کان آمنا و علامه البصا

ما یفید ذلك أقصر من آیات البينات بذكر انزل
منهم مقام ابراهيم وامين من دخله وطوى ذكر غيرها
و بدان پنج که یکی از آیات بیت الله اکرم است که
مقام خلیل خدای ابراهيم عم است و جبار خدای
ذکر آیات مذکور شد هر کس داخل حریم کعبه شد مأمور
و لهذا بعضی از مفسرین مقام ابراهيم و من دخله
استبدال بعض غیر آیات گرفته اند یکی از آیات
سرتالله الاعظم که حضرت خاتم است است که متابع
مله خیف خلیل الله از جمله آیات بنات ان مطهر کل
و هادی سبل است و استسلام که وفاء بعبود است
باشد از جمله حرف مستحسنه حضرت خلیل است ص
مقام رضای باغ تسلیم در احوال درنا و تسلیم امر
در دلخ و ولد و اثار مال از غلبه شوق در استماع ذکر
مولی بوجه اکل در حبیب الله بود در خلیل الله عم در
تسلیمات برضای بقضایای وارده برویا عین و نفس
خویش و رویت تعینات بیکار و رویت جبریل عم و ولد
و رضاعت خویش قرین بود و حبیب الله ص در تسلیم
جمله مضاعفات بمولی بقرین بود و لهذا خطاب مبارک
اذرمت و لکن الله رمی از جمله ناسوی نماز گشت
و شرف وصول بمقام او اذنی بعد از سیر قاف تو سین

که توس نصف دایره نزولی و توس دایره عروجی باشد
شرف گشت و نقطه منتهی را خالصا عن مراتب تعینا
نقطه الیه يعود دایره وجود متصل بحسب اعتبار
کونی و متحد از طریق در یافت جلوه وجود عینی است
یس ان اول بیت وضع للناس وضع بیت قبله
آدم و ذریه یحییوا بالبیات عن صاحب البیت غیر
علی نفسه للاغیاء و من اعرض ستره عن الحجة فی
ترجمه الی الله صا را الحق قبله لیه فیكون هو قبله
الجمع کادم علیه السلام قبله الملائكة لانه وسیلة
الحق بینهم و بین ملائکته لما علیه کسوة جلالة و جماله
کما قال عم خلق الله آدم علی صورته یعنی القی علیه من
صفاته لازلیة فاذا کان محققا فی المشاهدة فاینها
تولوا فتم وجه الله لانه فی محل عین الجمع و من هنا قال
بعض العارفين ما نظرت الی شی الا رأیت الله فیه لکن
بیکه سمیت البکة لالتصاق روح العشاق فیه شوقا
الی لقاء حبیب و لا زحام العارفين الیه بالمبادرة و لا
یکشف الجمع منا مبارک و هدی للعالمین قال حسین
ان الحق اورد تکلیفه علی ضربین تکلیف اعم و ساطعه و
تکلیف با الحقایق فتکلیف الحقایق بدت معارفه من بعد
و عادت الیه و تکلیف الوسایط بدت معارفه عن دونه

ولم يتصل به الا بعد الترقى الى الفناء عنها فمن تكليف
 الوسائط اظهار البيت والكعبة فقال ان اول
 بيت وضع للناس الذي ببكة فادمت متصلا
 سفلا عنه فاذا انفصلت عنه حقيقة وصلت الى
 مطهرة وواضحة وكنت متوسلا بالبيت متحققا
 بواضعه ليس فيه آيات بينات البيت كانت
 العارفين بجلى الحق لهم وسائل الايات بهم الحق
 سر ظهوره فيدلا بطلع عليه كل اجنبى من هذه
 العصرة وشان البيت وسجدة موسى سواء تجلى فيها
 لموسى وتجلي منه لا محمد ص قال الاستاذ فيرأيا
 بينات ولكن لا يهرك تلك الايات باصدار الرؤى
 ولكن ببصائر القلوب وقال محمد بن الفضل فيه
 آيات بينات علامات ظاهرة يستدل بها الغافلون
 على معرفتهم فولدتم مقام ابراهيم هو يدل النفس
 والولد والمال في رضا خليله من نظر الى المقام
 ولم يظهر بما ظهر بابراهيم من تجلى به في المقام من بذل
 النفس والمال ولم يسلم فقد بطل سفره وخالت حليته
 فولدتم ومن دخله كان آمنا من دخل مقام الانا
 اعتصم بنور الكفاية عن قواير المعصية ومن دخل
 مقام الزهد فقد استراح عن هواجر الوسوسة ومن

دخل

دخل مقام التوكل جفت له ضيق الاستغفال بالكاسب
 ومن دخل مقام الرضا فقد فاز من الفنا ومن دخل مقام
 الوفا فقد ذاق طعم الصفا ومن دخل مقام الاستقامة
 فاز من تلويح الخاطرو من دخل مقام الاخلاص امن من
 افات الرأيا والسمعة ومن دخل مقام الصدق امن من
 دعوات النفس ومن دخل مقام التسليم مثل الخليل فقد
 خرج من تنازع النفس وتدهرها وادواتها ولم يبق له
 اختيار وسكره في اختيار الحق ومراده منه وان من الحق
 لان جميع الخوف من جهة فوت المراد فاذا المرئى لم يرد
 زال الخوف باسره منه ولم للخوف مساع في وصفه
 ولا محالة ان دخول البيت لا يكون مستحسنا الا بتسليم
 الامور الى رب البيت فان لم يكن بالتسليم موقوف في
 ترك مراده فهو معارض للتقدير في جميع الامور وحسن
 الادب في دخول البيت التسليم بعت الرضا دون الناس
 وزراع البشرية وقيل لا يكون دخول البيت على الحقيقة
 الا بخرجه عنك اذا خرجت عنك صح دخولك في البيت
 واذا خرجت امتك قال ابن عطاء من دخل كان آمنا ان
 عقابه والله في الدنيا ثواب وعقاب فتواير العافية
 وعقابه البلاء والعافية فيه ان يتولى عليك امرك و
 البلاد ان يتركك الى نفسك وقال الامام اهلها صغير الصادق

من دخله على الصفة التي دخلها الانبياء والاولياء والا
صار انسانا من عذاب كما استواءوا له ايض من دخله
كان امنا اي من عرف الله لم ياتس سواه والله على التا
ج البت قصد للزيادة على الوجه المخصوص في سرك
استطاع له سبلا ذكر في مجمع البيان اي طريقا منه
والله واختلف في الاستطاعة وروى عن الامام عليه السلام
انه الزاد والراحلة ونفقة من يلزم نفقته والرجوع على
كفاية اتان من مال او ضياع او حرفة مع العشرة النسي
وتقبله المطر من الموانع وذكر في تفسير القاسمي قول الشافعي
ان الاستطاعة بالمال ولذلك اوجب الاجتناب من
الزمن اذا وجد اجرة من يتوب عنه وقال مالك انها
بالبدن فيجب على من قد دخل المشي والكسب في الطريق
ولا يوجبها انها لم يجمع الا من من دين كثر فان الله في
عن العالمين وضع كثر موضع له في كبر الوحي به و
تغليظا على تاركه ولذلك قال حم من مات ولم يحج لميت
ان شاء بهوة تاوان شاء نصرانيا في لاجرم هر كس نظر
ازين حكم خدای وهر حكم خدای بهوشد نظر از خريت
حال و مال خود پوشيد و خبر آن در عاين خود را
مستلا ساحت چهره پروردگار جل كبريايه غني و بي نیاز است
از عالم و عالميات و آثار و اعمال انسان و هر امر بهر مكلف و

نجم تكميل اوست و در مرتبه وجود مستقام و خورشيد
و هر بني كرم و موعده نهمه حفظ و حر است و از دل
خلی است و هر حجت كه در حسن تنظيم عالم و قوه
راجع بحسن تنظيم انسان و حسن عشره ساكنان
انسان ميگردد و از باب بصيرت را معلوم است
كه بدان پنج كرم معبود حقيقي است بر كافه ملكوت
عباد الله با استطاعة و صحت بدن از اطراف جهان
توجه كنند مظهر و معبد جمله ساكنان عالم اشباح
شدن و سانسك ان بر وجه مأمور به انجام آورند
من مقصود اصلي است از جمله عباد امير ممالك و
مقصود حقيقي از اصناف عارفان مومنين و اولين
مشاهدين و عاشقين و الهين با استقامت حوال
و دفع مانع از حوادث كون از جمله مقامات و مقامات
خویش روی دل و جان خویش قبل از ظهور نظام عالم
در عالم حواس ظاهر بروج باك او كه عقل كل و نور محمد
باشد و نمايند و پيرو او در هر مقام باشند و بعد
طافت خویش در كار كتي في نقص و قصور و فوت وقت
و فتور و توقع اجر و اجرة بقصد قربت محض و در باب
شرف و تحصيل حضور خدمت دايي مولى و صانع كل كشد
و بعد از ظهور نظام در عالم افاق صور و معاني و حرم

و جان و جمله کار فرمای و کارکنان خود را مطیع و پرور
 ان هادی سبل و در نهایت کل بکار و عیونیت کمال
 معبود نیز و الی مصلح حال و متالی همه نمایند و اطلاق
 ناس بر این کوه و الا شکره از این مناسبت تواند افتاد
 که بیک مرتبه کدوات مصلح جسمانی ایشان بلیقوت
 کارکنی روحانی لایق کارکنی روح پاک و منبع ادرک
 معذرتی که فرمای ایشان از نقطه منه سید و بقول
 نصف نزولی دایره وجود نزول نمود و از منبع کمال
 خویش و تجلی هستی بخش خویش و در افتادند چو
 نزول الملائک بر آیه اقواس روحانی جبروتی و ملکوتی
 و قلکی و اقواس بسطه و عنصری و اقواس مرکبات
 عنصری از قوس جادی و نباتی و حیوانی و سرشتان
 بدین اطوار مختلفه یک مرتبه از اصل و فرع خویش
 بیکانگی بضمیمه ایشان شد اعظم از جمله فراسر شها
 و بی بضمیمه یاری که فراموشکار را از فراموش کردها
 خویش بضمیمه می افتد و یک مرتبه بعد از نزول بقوس
 آخرین دایره نزولی دایره وجود که قوس انسانی باشد
 چندی بنا بر نباتات بی خبر و حیوانات با خبر از خود
 به پاس هیکل نباتی و حیوانی خویش زمین از فراموشکاران
 از اصل خویش است و بعد از ظهور زمین و ادراک کلیات

نیز هر چند مجاهد و پرهیز کار افتد قدری از طریق
 مراعات ضروری تنهایی و کاهی از راه عادات
 مدد دید بمواظبه احوال مراعات هیکل خویش از
 آنکه از کجا آمد و چو کداسن فراموشی او را عارض
 گردد پس بنبی ناس باعتبار این نسق احوال خلقی
 و خلقی با ایشان یکسان نباشد پس و لله علی الناس
 حج البیت الایه والاستطاعه فی سبيله معرفه
 و قرب و محبة الصافیة عن غیبة النفس و صدق
 القصد الیه بصفاء السیة و طهارة القلب تمام سواه
 زادهم و اوم الذکر و الفکر فی آیات و معانی و کلام
 الکامله و رحمة الکافیة هذا و امثال هذه المقام
 استطاعة القاصدین علی پیمنه و من لم یصفیه من
 المعانی و لم یثاب بها فی قصد الی پیمنه انقطع
 سبیل الرشاد و القاصد و ن الی بیت الله علی ثلثة
 اقسام قسم منهم القاصد و ن الی بیت الله باوالمهم
 و انفسهم لطلب الثواب و قسم منهم الی البیت
 بطلبهم الصافیة عن الدنیا و ما فیها الا مبتدیان
 و لطلب عرضات الرب و منهم القاصد و ن المشا
 رب البیت باوالمهم العاشق لطلب حقایق
 المعرفه و القربة فاهل المظاهر غیر من عن المخطوآت

ويحلون عن احرامهم عند قضاء نسكهم واذا اى قرا
 واهل الباطن يفرمون عن الكاينات والنظر الى
 البريات ولا يحاون ماداموا في الدنيا المشاهدين
 الذات وكشف الصفات اذا ارادوا باستقبال
 قلوبهم الى الحق المقصود اى يبت الله الحرام عقدوا
 بالحقيقة مع الله عقدا المحبة ونحو اجميع العقود التي
 عقدها في غير طريق الحق من اثار سواء عليه فراحلية
 الصبر وقوامها الجهد ودامها الحلم وبطنها الورع
 سرهما التمكن وخبرهما الاستقامة وزمامها التمسك
 وسوطها الادب وارضاها الرضا ونهاها اليقين
 وسائرها الشكر وعلمها الذكر ورياضتها المكاشفة
 ومرعاها المشاهدة وتوجهها الى سبيل الهدى واذا
 خرجوا من اوطانهم بهذه المراحلته هربوا من الدنيا
 وما فيها واستعدوا هيبة الموت من جميع الخلق
 من المعاصرين والمقاربين واسرعوا في طريق الرضا
 وتوجهوا بعبادة الاخلاص الى الله ولم يلقوا في غير
 في طريقه من اهل الدن والدبر والبر وعزموا ولا
 يجوز عن قصد السبيل الى سبيل دواعي الهوى
 الشياطين واذا ذكروا امر الكبرم يكون قلوبهم الهوى
 وسابقهم التقوى ومنهم الصفا ورفيقهم الموتى

العلم

العلم وصحبهم الحلم والشوق يسوقهم في وادى الشوق
 حتى يصلونهم الى المطلوب ومن له بصرية العيون
 تحقق ان الله نعم وسم هذه المناسك المشاعر اشارة
 الى رموز لطيفة دقيقة الكعبة مثالا للعرش وسجد
 الحرام مثالا لاشارة كحضرة القدس وجعل البلديات
 للجنة والصفاء المروة جبال مكة مثالا لجبال مكة
 والحرم كله سواتر الجبروت والمبنى مقام الامن والشمس
 مقام الخوف والتعظيم والعرفة ارض المحشر والحرم
 مقام القيمة والبادية الدنيا والخروج من الوطن
 الموت والعصا الى زيارته البيت الناهب اللقاء
 الرب نعم فاذا ابصر حقائق هذه الاشياء صارت حجة
 قربة ومشاهدة وسعيه برور وعلمه شكور اذ كانت حج
 المعاديين من الموقنين والمشاهدين واسا اسلم
 العاشقين اذ اجبت فكبتها ذاب القديمة حل حلال
 وعز كبرياءه ومناسكهم مراتب السرفى الصفات فاذا
 تجردت الاسرار في سبيل الازل عن الاماكن والازياء
 والحدثان واستقبلت العزوس البقاء والسرمدية
 نحوها مطاف خطايا القربة على سباط الحشمة الانبياء
 فكل نفس منها لها نظرة ومشاهدة ومكاشفة فحتمها
 سدا اليد وعند بر وبه عنه وسند له فشاها عجي وجعلها

غريب وقيل لم يخاطب الله عباده في شيء من العبادات
 بأن الله عليهم ألا يحج وفيه وجوه أحدها أنه ليس من
 العبادات عبادة يشترك فيها المال والنفوس ألا يحج
 فأخرج به هذا الاسم وقيل لما كان فيها اشارات العقيدة
 من تجريد وموقف قال الله عليك ذلك لمهين بل لك
 الموقف الأكبر كما هيأت ظاهرك لهذا الموقف وقيل
 أن رجلا جاء إلى السبلي فقال له إلى أين قال إلى الحج
 قال ربح بالسلامة قال الرجل فخرجت من عنده فلما
 رجعت من الحج قال لي أجمعت قلت نعم قال لي أجمعت
 قلت اغتسلت وأحرمت وصليت وكعبتين لبيت
 فقال لي عقدت به الحج قلت نعم قال فسخت بعقدك
 كل عقدت من خلقت مما تضاد هذا العقد قلت لا
 قال فما عقدت قلت ثم نزعته ثيابك قلت نعم قال
 فخررت عن كل فعل فعلته قلت لا قال فما نزعته قال
 ثم نظهرت قلت نعم قال أزلت عنك كل علة مانع
 نظرك قلت لا قال فما نظهرت قلت ثم لبيت قلت نعم
 قال وجدت جوابي للتلبية قلت لا قال ما لبيت قال
 دخلت الحرم قلت نعم قال عهدت به خلك ترك كل حرم
 قلت لا قال ما دخلت الحرم قال ثم أشرفت على مكة قلت نعم
 قال أشرف اليك بن الله حال بأشرفك على مكة قلت لا

قال

قال ما أشرفت على مكة قال دخلت مسجد الحرم قلت نعم
 قال دخلت فيك قربة من حيث علمته قلت لا قال ما
 دخلت المسجد قال رأيت الكعبة قلت نعم قال رأيت
 ما قصدت له قلت لا قال ما رأيت الكعبة قلت لا
 رملت ثلثا وشيت أربعاء قلت نعم قال هربت
 من الدنيا هربا علمت أنك فاصلتها وانقطعت عنها
 ووجدت بشيك الأديع انما ما هربت منه فأنزلت
 شكر ذلك قلت لا قال فاشيت ورميت
 قلت لا قال فاطفت قال صاغت
 الحجر قلت نعم قال قبل من صاغ الحجر فقد صاغ الحق
 وأظهر لك الأمن أن من صاغه فهو في محل الأمن
 قلت لا قال ما صاغت الحجر قال أصليت وكعبتين لبيت
 قلت نعم قال وقفت الوقف بين يدي الله ووافقت
 مكانك من ذلك وأدبته قصيدك قلت لا قال فما
 قال خرجت إلى الصفا ووقفت بها قلت نعم
 قال أشرعت قلت كبرت عليها قال هل صفا
 وصغرت عينك ألا كأن بكبيرك ريتك قلت لا
 قال ما صعدت ولا كبرت قلت لا هربت في شعبك
 قلت نعم قال هربت من اليد قلت لا قال ما هربت
 وما سعت قال وقفت على المروة قلت قال هل رأيت

التزول السكية عليك وانت على المروة قلت لا قال
 لم تقف على المروة قال خرجت الى منى قلت نعم قال
 اعطيت ما تمنيت قلت لا قال ما خرجت الى منى قال
 دخلت مسجد الخيف هل تجد عليك خوف بدخول
 مسجد الخيف قلت لا قال ما دخلت قال مضيت
 الى عرفات عرفت الحال الذي خلقت له والحال الذي
 يصير اليه وهل عرفت من ربك ما كنت شكر الله وهل
 يعرف الحق اليك بشئ مما تعرف به الى خواصه قلت لا قال
 ما مضت الى عرفات قال اتقرب الى المسعر الحرام وذكر
 فيه ذكر الانسان فيه ذكر سواه وهل شمرت بماذا اجبت
 وبماذا خطبت قلت لا قال ما تقرب به قال ذهبت
 هل انيت شهواتك وادارتك في رضا الحق قلت لا
 قال اذريت هل ربيت جهلك منه بزيادة علم ظهر
 عليك قلت لا قال ما ربيت قال رزت هل كوشفت
 شئ من الحقايق ودايت زيادة الكرامات عليك لا ريت
 قال ص الحاج والمأذون والله وحق المزدوران يكرم
 ذواره قلت لا قال ما رزت قال احللت هل عرست
 على اكل الحلال قلت لا قال ما احللت قال ودعت هل
 خرجت من نفسك وروحك بالكلية قلت لا قال
 ما ودعت ولا هجيت وعليك العود ان اجبت واذا

تتم

فاجتهد ان يكون ما وصفت لك مجمع ان اول
 بيت وضع للناس قبل هو اول بيت ظهر على وجه الماء
 عند خلق السماء والارض خلقة قبل الارض بالحق عليه
 وكان زبدع بيضا على وجه الماء فذبت الارض فتمت
 فالبيت اشارة الى القلب الحقيقي وظهوره على وجه
 الماء تعلقه بالنطفة عند خلق سما الروح الحيواني و
 ارض البدن وخلقة قبل الارض اشارة الى قدمه وحده
 البدن وتبينه بالحق عام اشارة الى تقدمه على البدن
 بطورين طور النفس وطور القلب تقدمهما بالرتبة اذ
 الالف رتبة ثالثة وكونه زبدع بيضا اشارة الى صفاته
 جوهره ودحو الارض فتمت اشارة الى كون البدن
 تائمه وكون اشكاله وتخطيطه وصوره اعضاءه تامة
 لطيفته فمذا تاول الحكاية واعلم ان محل تعلق الروح
 بالبدن وانضال القلب الحقيقي به اول قلب الصور
 وهو اول ما يتكون من الاعضاء واول عضو يخرج
 واخر عضو يسكن فيكون اول بيت وضع للناس
 الذي بيك الصدر صورة او اول معبد ومسجد
 وضع للناس القلب الحقيقي الذي بيك الصدر المعبد
 وذلك الصدر اشرف مقام من النفس وموضع ارق
 القوى المتوجه اليه مباركا فابركم اهل البيت

المتصل منه جميع الوجود والقوة والحياة فان جميع
 القوى التي في الاعضاء يشري منها ولا الهيا وهذا
 وسبب هداية ونور هتدي به الى الله فيه آيات
 بينات من العلوم والمعارف والحكم والحقايق
 مقام ابراهيم اى العقل الذى هو موضع قدم ابراهيم
 الروح يعنى محل اتصال نور من القلب ومن دخله
 من السالكين والمؤمنين في بيضاء الجمالات كان لها
 من اغوار المنجيلة وغاريت احاديث النفس واخطا
 شياطين الوهم وجن الخيالات واقتبال سبع
 قوى النفسانية وصفاتها قال الاستاذ ابو علي الدقاق
 في قوله نعم اول بيت وضع للناس ناس ولى ناس
 ليس كل ناس انما هم ناس مهتمون ناس ينو انفسهم
 فهم بلا نفس ينو اقلوبهم فهم بلا قلب ينو ارواحهم
 فهم بلا روح ينو اخطوطهم بلا حظ فلا سماء يظلمهم
 ولا ارض يعلمهم حتى نسب الله نعم البيت اليه بالاضافة
 في قوله نعم خليفه ابراهيم ع وظهر بين الطائفتين و
 العاكفين والركع السجود واجزائه اول بيت وضع
 للناس معينا فقال ان اول بيت وضع للناس
 للذي ببكة الخبير وجعله نظير ارمش العرش وجعل
 الطائفتين من البشر كالملائكة الحافين من حول العرش

فهم

ولما جعل الله نعم قلب عبد بنينا كريما وذكر انه سعه
 حين لم يسعه سماء ولا ارض علما فطمنا ان قلب
 المؤمن اشرف من هذا البيت وجعل الخواطر التي
 تر عليه كالطائفتين ولما كان في الطائفتين من نور
 حرمة البيت فيعامله في الطواف به بما يستحقه من
 التعظيم والاحلال ومن الطائفتين من لا يعرف ذلك
 فيكون به يقبل غافلة لا هيئة والسنة بغير
 ذكر الله ناطقة بل ربما يطوفون بقصور من القصور
 وزود وكذلك الخواطر التي تر على قلب المؤمن منها
 مذموم ومنها محمود وكما كتب الله طواف كل طائفة
 للطائفة به على اى حاله كان وعنى عند فيما كان منه
 كذلك الخواطر المذمومة عفا الله عنها ما لم يظهر حكمها
 على ظاهرها الجوارح الى الحسن ثم ان الله نعم جعل هذا البيت
 الذى هو محل ذكر اسم الله على اربعة اركان كذلك
 جعل الله القلب على اربع طبائع تحل عليها قامت
 نشأة كقيام البيت اليوم على اربعة اركان كقيام
 العرش على اربعة حلة اليوم فاق الله ببيت قلب عبد
 المؤمن والبيت بيت الله ولما كان الحج تكرار القصد
 في زمان مخصوص كذلك القلب يقصد الاسماء
 الاسماء الالهية في حال مخصوص اذ كل اسم له حال

خاص يطلب بهما طرفة ذلك الحال من العبد طلب الاسم
الذي يختص فيقصده في ذلك الاسم فلهذا الخ الاسم
الاهية بيت القلب وقد تج العبد من حيث ان القلب
وسمى الحق والاسماء يطلب سماها فلا بد لها ان
يقصد سماها فيقصده البيت الذي ذكر انه وسعيه
السعة التي يعلمها سبحانه وانما يقصده كونها كما
توجه نحو الاحوال التي يطلبها من الاكوان فاذا
انفذت حكمها في ذلك الكون المعين رحبت فاصد
يطلب سماها فيطلب قلب المؤمن ويقصد قلبه
تكرر ذلك القصد منها سمي ذلك المكرر حجابا يتكرر
القصد من الناس والجن والملائكة للكعبة في كل
سنة الحج الواجب والنقل وفي غير زمان الحج وحاله
يسمى زيادة لا محج وهو العمرة قوله نعم والله على الشا
حج البيت قري بكر الحاء وهو الاسم وينتهي وهو
المصدر فن فتح وجب عليه ان يقصد البيت
ليفعل ما امره الله به ان يفعل عند الوصول اليه
المناسك التي امر الله به ان يفعلها ومن قراء
بالكسر و اراد الاسم فمعناه ان يراعى قصد البيت
فيقصده ما يقصد البيت وينهايون بعيدا
العبد بفتح الحاء يقصد البيت وبكسرهما يقصد

البيت

البيت فيقوم في الكسر مقام البيت ويقوم بالفتح
مقام خادم البيت فيكون حال العبد في حجة بحسب
ما يقصد فيه الحق من الشهود والله المرشد والهادي
لا رب غيره ولما كان قصد البيت قصدا حليا لا
يطلب بصورة الساكن فلهذا على الناس ان يجعلوا
قلوبهم كالبيت يطلب بها لها ان يكون الحق ساكنها
كما قال اطلبوني في قلوب العارفين في هذا المعنى
الكسر فيه وهو الاستعداد بالصفة التي ذكر الله ان
القلب يصلح له تم بها ومن فتح فوجب عليه ان يطلب
قلبه ليرى فيه آثاره فيعمل بحسب ما يرى فيه من
الآثار والاهية وهذا حال غيره ذلك فبالكسر يقصد
وبالفتح يقصد القلب لما ذكرناه **وصد**
لا خلاف من ان من شرط صحة الحج الاسلام فان
جئت بغير تلك الصفة التي قال لك بحق بها فواجبت
دعاء الاسم الاطلى الذي دعاك ولا انفذت اليه ولا
الدعوة من الله على المجموع وهو عليك وعن الصفة
او المقصود من هذا الدعاء عين الصفة وانت ليكم
السمع لكون هذا الوصف الخاص لا يقوم بنفسه فانك
انت المطلوب ولا بد لك من اسم يكون لك من تلك
الصفة يناديك به او يكون انت المدعو من حيث

عنيك والصفة تبع ما هي المقصود في الدعاء لا أنها
لريد كرها عن عند الدعاء الخاص فن راعي من
العارفين العين لا عين الصفة لقوله نعم والله على
الناس حج البيت وما قال على المسلمين ولا ذكر صفة
زاين على اعيانهم واوجبها على الاعيان وجوب الهيأ
فاذا اتى بهذا الدعاء صاحب الاسم الذي هو الناظر
فيلقيه انما قد اجاب اجابة ذاتية فيكون جواب اجابة
تخلى من دعاء ذاتيات ومن اعتبار ما دعاه من
ما هو ذات وانما دعاه من حيث ما هو متكم فاما
هذا المدعو الاعين الصفة لا عين الذات قيل له
وكذلك الجيب المدعو ما اجاب عنه الاعين صفة
فان ذلك المدعو من صفات من دعاه وهذه الصفة
يغير عنها ذات المدعو لان المدعو مجموع صفات ذاتية
لن مجموعها يكون انسانا وهو كونه حيوانا ناطقا وليس
عين هذا المجموع سوى عين ذاتية ولهذا وقع الدعاء من
الداعي بالاسم الجامع وهو الله فان قيل لا يصح ان يكون
الداعي بصفة هذا الاسم الجامع وانما يأتي والداعي
به اسم خاص لمخصص حال المدعو يعني الاسم الخاص
به كاجاب يقول يا الله اطعمني فالله الذي دعاه يعني
المعطي والمانع فيعذر الاجابة اذا قصد الداعي ما ي

عليه هذا الاسم وما قصد الداعي الا المطعم المعطي الزا
ما قصد المانع فان اطعم الله ما اجابه الا المطعم كذا
قوله نعم والله على الناس حج البيت ليس المقصود بهذا
الاسم على ما يدل عليه فان من مد لولائه اسماء الهية
ينفع من اجابة المكلف المدعو فادعاه من هذا الاسم
الا الاسم الذي يطلب اجابة المكلف المدعو ولهذا
بعض من لم يجيب الداعي بقرائن الاحوال ولو كان من
حيث اسم الله ما عصى ولا اطاع وتقايلت الامور
فهذا لا يتصور ان يدعوا احد الله من حيث حقيقة
هذا الاسم ولا يدعوا هذا الاسم الله احد من حيث
حقيقة وانما يدعوا ويدعى منه من حيث هو علم خاص
يتضمنه يعرف بالحال فاعلم ان الذات من الجاهلية
لا يصح ان يكون مطلوبة لانها موجودة وانما سئل الطلب
المعدوم لا توجد فما يدعى الا المعدوم لان الدعاء طلب
والطلب عين الارادة والارادة لا يتعلق الا بالمعدوم
فلنا وكذلك وقع فانه سأل من الله الا اجاب
وكانت معدومة مع كون ذات المدعو بعد ان لم يكن
لان الاجابة لا يكون الا بعد دعاء داخ وهذا المدعو
المعدوم الثابت لا يصح وجوده من ذات المدعو من
العالم فيفقر الى ان يقول كن الداعي كن فيكون مخ

يكون المدعو اجابة لامره في ذات هذا المتوجع عليه
الخطاب فما اجابة ذات المدعو فيما يظهر وانما
الاجابة من الصفة التي ظهرت فتجلى ان الذات التي
ظهرت فيها ذات المدعو هو الخطاب بالتكوين وليس
كذلك هكذا هو الوجود الالهي والكوني في نفس الامر
وان كان الظاهر يعطي غير هذا فاف في الكون الا
سلم لغة فانه ما لم لا منقاد للامر الالهي لانه ما لم من
قبل له كن فابي بل يكون من غير تلبط ولا يبع الا ذلك
فاذا وقع الحج فمن وقع من الناس ما وقع الا من سلم
من اعتبر المجموع وجن من اعتبر عن الصفة وحيد
ومن اعتبر الذات وحيد ولكل ذلك شرب معلوم من علم
خاص فانه يدخل فيه هذا الاسلام الخاص المعروف في
عرف الحاكم في الظاهر والباطن من استطاع اليه
سبيلا قال ابا علي الدقاق قسرو اذ اخرج الحاج من
بيتة يقول الحق جاء عبدي فاذا قطع يقول انتهى الى
موضع كذا وقال لا غنيا يقول لهم الشريعة اذا لم
تجد الزاد والراحلة فاقعدوا والفقراء تشرب لهم الحنفية
كيف ما كانت لكم الحالة فاخرجوا فان تلقوا فافروا
ثم يهر كالموت فاجره على الله قل يا اهل الكتاب
لا تكفرون بايات الله والله شهيد على ما تعملون

بكوي اي سيد المرسلين باهل كتاب چرايوشيد
نظر از حق وحقانيات وخرافات ميخايد كلام الله
وتغير ميكنند از ذكر صفات خاتم المرسلين كذكر كتاب
خداست وحق نعم شاهد است بر اين خريف واستند
شما پس يكافات اين خيانت بشما ميرساند و شما را
دستور ميكنند و هيچ نفع نميكنند شما را اين خريف
استند و بكوي اي فرستاده امين از جانب ما و
عمل حقيقه بن كد اي اهل كتاب و ظاهر بنيان
كتاب وسنت چرايوشيد نظر از اسرار قرآني
و وحى سبحاني و حديث نبوي و طريقه عمل بان از
پيشروان و ارباب يقين با علم بانكه ايشانند راست
روان سلك دين و مذمت ميكنند مجاهدان با
نفس و جمله طاغوتيان بي ميكن و ارباب غرابت
صايب و مراضات تايب از غيب بالذات حجاب
و البسند فاخره و مباحات حسي زانيند از ايشان
و دعوي ميكنند كه نجهت كامراني نفس و پيروي هواها
باطل خویش كه مبدعند اين گروه و ترك غذاها
لذين طلال و البسند فاخره مباح با مر و اجبه لا يتابع
در مأكولات يا ايها الذين امنوا كلوا من الطيبات
سار و قناكم و كذبه يا ايها الرسل كلوا من الطيبات

و در ملبوسات استفاده از ظاهرا ن الله جميل الجلال
 به ترغیب بلباس فاخر و زیب و زینت تن و اهتمام
 در مرئیات شادمانی و این اندیشه نمیکند که مراد از
 در ذوق طیب نه اطعمه و نه لذت مقوی شهوت و غضب
 و مولد کسل و غفلت و نسیان حیسانیات تواند بود
 بل اغذیه جلال طیب خالص از شبهه مقوی غیبت
 بغیر از خلق و عبادت خالق و مقوی در و عبادت
 نوحه قاطع نقیض انبیاء و رسل الهادی سبل و پروان
 کامل مکل ایشان و جمله عارفان با سرار قرآنی
 لطایف روز جمیع سبحانی و مراد از ذکر ن الله جميل
 بحسب الجمال نه ترغیب بمراتب زینت و تقویت تن
 و مراعات تن پروری و زیب و زینت ملبوس مسکن
 بل تحصیل کمالات زیب و زینت روح و روان
 و دل و جان حاصل کردن و متخلق با اخلاق الله و پروردگار
 او و پروان کامل مکل او شهادت چه پروردگار عالم
 و عالمیان جمیل است باوصاف جمیل و افعال حکم
 مستغنی لاجرم چرا که جمال زیب و زینت صورتی باشد
 تقم عن جمال بدن که باعث جلالی نعم شانند با
 ذلک باید نرود و فرعون و شداد و همدیس
 اخلاق از ابرهیم و موسی و عیسو و عیسان است

او مرتبه

او صاف ارباب دنیا و سر فین از اهل آخره و اهل الله
 و قانعین بداده حق در حضرت کبرایی باید محبت
 باشند و الله شهید علی ما تعملون که بخندند با خوش
 و امثال خویش تصحیح اعمال کاسه مفسد خوش
 و تسعیم اعمال ضاحکه مصلحه راست روان عاقبت
 شناس می نمایند و اگر با خود و امثال خود خدمت کنید
 و نظر عاقبت این بپوشید از حق پوشیدن نتوانید کرد
 و نغزای عمل خویش مبتلا خواهید گشت قل یا اهل
 الکتاب لم یصدقون عن سبیل الله قیل کأنوا
 یفنون المؤمنین و یخترشون بینهم حتی لو لا وین
 و الخروج فذکر و هم ما بینهم فی الجاهلیة من العباد
 و الحاد و ليعودوا المثلک و یخالفون لصدقم عند
 من آمن یبقونها عوجا ای الباعین الطاغیر لها
 اعوجاجا بان تلبسوا وان توهموا ان فیهم عوجان
 الحق ینزع النسخ و تغییر صفة رسول الله ص و انتم
 شهداء ان ملذ الاسلام سبیل الله و الصدقة
 ضلالتی و ما الله بغافل عما تعملون بگوئی
 رسول بحق باهل کتاب و ظاهر بنیان از روشن راه
 حق کسانی را که ایمان دارند بخیریت و حقانیت ملک
 راه حق و خیران کراهی و ضلالت و میخوانند بتفاق

و خدای خویش ایشان را با یکدیگر دشمن کنید و صفای
دین از تلبیس شما در غلط او فتند و از سلوک طریقت
سنتیم فاسدیم که امرت مغرور گشته سلوک طریقت
معوج پیروی طاعتیان شیاطین جن و انس و غیبت
نفس و هوی مبتلا کردند و حال آنکه میدانید که طریقت
انبیا و اوصیا مسلک حق است و بازداشتن عباد
از سبیل الله گمراهی و زیانکار است و میدانید که
نیت خدای غافل از بغض اشکارا و نهان می کنید
یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فريقا من الذين
اوتوا الكتاب بآية من ربكم بعد ايمانكم كافرين و خائن
در این سابق توضیح زیانکاران از اهل کتاب و حمله
عاقبت ناشناسان بخیر و عاجل پنهان پست و بد
فرمود و ایشان را تو بیخ نمود درین کرم به تهدید کم
و ضعیف را بیان میفرماید که ای گروهی که ایمان بخدا
و رسول خدای آورده اید اگر اطاعت کنید ای کافر
تشریف یافتگان بشریت ختمیدان گروهی را از هر دو
و نصاری که تحریف کردند کتاب خدا را از طریق انحراف
شوم مذلت ازوم خویش و باغوی آن کرهاان باخو
دینی خویش عداوت کنید باز میگردانند شما را بعد از ایمان
حق و تصدیق بکلام حق و پیروی فرستاده او کافران

و محروم شدگان از سلوک طریقتی فوز و فلاح رای
گروه راه یافتگان در سلوک مسلک شریعت محمدی
بطریقیت سلوک اوص درین مسلک شریعت و شایع
وصول بتمام محود محمدی و دریافت حقیقت و وضع این
شریعت و طریقت اگر اطاعت کنید ظاهر پنهان غایت
ناشناس را و از طریق درخص شریعتی بگفتنهای ایشان
با اقتدار بقیامت بمالاید تعیش خویش و عبودیت
مولای خویش باغوی آن ظاهر پنهان بزبانده از قد
ضرورت در زخارف دنیا تصرف کنید بقدر این
تصرف در شاهرص در مشتملیات نفسانی از غیبت
باغیر لذت و البسه فاخره و امکند و سیعیر مساعیر
نمودار کرد و تحصیل آنها در شاهرص تحصیل جمع مال
کرده و جمعیت مال شما را از غیبت تحصیل جاه نمایید
که حفظ جمعیت مال بی تحصیل جاه مستعد است و اتفاقا
این غارتگران در شاهرص از خواهرش حق و حقانیات
بیم آن هست که نگذارد ع دودل نکذاشت و در خوف تو
در سیر که بایک دل خداجوی یکی غیر و بسا که پاس آنها
شمار انحرافات و مهملکات کشاند و بعد از ایمان شما یقوان
تقاعد بداده خدای بموجب و عن و در نفهم فی السماء
و ما ترون و نهایی خرج عبودیت و کارگری مولی شد

ومؤيد ابن اذ يشد ناقص شد اخبر ان رسول الله صلى
مرويت انه من سئل عن هذه الآية اي بيان نقول
حق نقابة فقال وهو ان يطاع ولا يعصى ويشكر
ولا يكفر ويذكر فلا ينسى وقيل هو ان يزه الطاهر عن
الالتفات اليها وعن توقع المجازاة عليها في واعيها
الخاصان دوكان عزت وواصلان بجناب احديت
به هين ينادي في سفير واهتمام نأيد دو سرعت سيد
كه بي بهات حضرت ان يار كاه واي كاه عباد الله
وحيلة طواريف مؤمنين هريك بايد نمريد دورم تبه
حيوة مستعار وتعين اعتباري خوش الا باستسلام
بجو دورم تبه خود وگاريكن او قنادن بفرمايش خدا ورتو
اوجب المقدودت الت كادكني با شاست ليس
ومن يعصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم
من اعتصم به منه اهتدى به اليه كانه في محل المعرفة
ومن عرفه يستفيد برضاه من سخطه وبمعا فاته
من عقوبته وبر منه وهذا حال سيد الانبياء ص
حيث قال في سجوده اعوذ برضالك من سخطك واعوذ
بمعا فالك من عقوبتك واعوذ بك منك لا احمي
نناء عليك ان كالتيت على نفسك وكان عم ذلك
الوقت في شاهدة الجلال والجمال والكمال والقدر

والبقاء

والبقاء والجبروت والكبرياء نعت المعرفة على وجود الحق
مستغنيا في مجاز علوم القضاء والقدر وراي مارا
من عجائب قدرته واطلع على بعض اسرار ذاته الخافية
منه واستعاذ منه اليه وادغم من اعتصم بالله هداية
الى معرفة عيوب النفس ودقايق الشيطان واحكام
القلب وشمل الروح وادصاف العقل وامور المعاد
وحقيقة الحالات وطلب المكاشفات والاطلاق على
المشاهدات ولله الملائكة وعلوم الالهام والفراسد
ويكون هذه الحصال في مقام العكس وهو اسهل
طريق المستقيم وقال المولاي اعصم ان ترى
نفسك في ظلمة وكفر وحسن تمام نظره في ابد
وتبيل الاعتصام المجرب ولا هل الحقايق رفع الا
لا نتم في القبض يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حيا
نقابة حق التقوى الغناء تحت سلطان الهيبة واحم
نعت العنا في مقام المعرفة وذو بان القلب في
رؤيا العظمة من سطوة جلال المشاهدة ولا تموت
الا وانتم مسلمون وقال سهل امر وان تعبدوا
بالوكل عليه والتفويض اليه ولا تفتره في الدارين
على من سواه قال ابو يزيد التقوى كل التقوى من
اذ قال قال الله ولذا عمل عمل الله ولذا اوى نوى

ويكون بالله والله وقال بعضهم حتى النقات ان لا يكون
 الى شئ سواه واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا
 حبل الله المتين والهداية والكفاية والوعاية والعبودية و
 المعرفة والمحبة والخدمة والادب والحرمة والحشمة والحياء
 والكتاب والسنة واجب على الجميع والاعتصام بهذه
 الوثائق حتى وصلوا اليه ولا تفرقوا عنه لان من رجع
 عنه الى ما يدبره وعقله ومعاملته ومجاهدته و
 حيلته وفكرته واستدلاله فهو بغير الحبل وكيف
 الكفاية والامر بالاعتصام شققة على عجز العارفين
 في معرفته وادراك حقيقة عظيته واذكروا نعم الله
 عليكم بان هديكم الى نفسه بغيت المعرفة والمحبة
 اذ كنتم اعداء اي اذ كنتم من مثل هذا التوحيد
 من حجاب النكرة تحت ظلم البشرين عن رؤية الرب
 والمشاهدة وحين كنتم تحت ذل الكفر بخصيتكم
 حتى الله وحق الاخوة وطلبكم بحظوظ انفسكم برك
 حظوظ الاخوان وسبب كون العداوة عندهم
 عن لباس المعرفة فاذا اكسى الله اسرارهم خلق انوارا
 قديره وباشرت قلوبهم حقائق الوصيلة راي بعضهم
 على بعض اشرجال الحق عشقت ارواحهم بعضها على
 بعض اشرجال الحق فلو حجب اليكم الايمان ايها المتقون

فالف

فالف بين قلوبكم فاصبحتم بغيره اخوانا وفي
 الالفة بين قلوب الاصفياء باللقاءات على موسى
 المقامات ومراتب الحالات وانفصم ان الله نعم اذا
 جمع الارواح في مشاهد قربة بعد انشاءها فاذكرها
 بعضها بادراك مقام التوحيد وبعضها بمقام المعرفة
 وبعضها بمقام المحبة وبعضها بمقام المكاشفة وبعضها
 بمقام المشاهدة وبعضها بمقام المناجات وبعضها
 بمقام الكرامات وبعضها بمقام الفرائد وبعضها
 بمقام الانس فالغلة بينهم على قدر قران مقاماتهم
 بعضها ببعض وجعل الجميع بعضهم على بعض درجة وهذا
 وعصمة كما قال عم الزهراء وكرها خيرة وقال عم المؤمنين
 كالبنين انشد بعضهم بعضا قبل كنتم اعداء بل لا
 حظوظ انفسكم فالف بين قلوبكم وازال عنكم حظوظ
 النفس وردكم منها الى حظ الحق فيكم وكنتم في
 شفا حفر من النار فانفدكم منها اي كنتم في
 قعر جهنم غضب الازل استحانا لا حقيقة فانفدكم
 منها عصمة رضى القدم المغفوت بغاية شرفكم واصطفاهم
 بالمعادف والكواشف منها برزوا الفضل واعتصموا
 بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واعتصموا كيدى قلوب
 مؤمنين بعروة الوثقى وجعل المؤمنين قران مجيد

فالف بين قلوبكم فاصبحتم بغيره اخوانا وفي
 الالفة بين قلوب الاصفياء باللقاءات على موسى
 المقامات ومراتب الحالات وانفصم ان الله نعم اذا
 جمع الارواح في مشاهد قربة بعد انشاءها فاذكرها
 بعضها بادراك مقام التوحيد وبعضها بمقام المعرفة
 وبعضها بمقام المحبة وبعضها بمقام المكاشفة وبعضها
 بمقام المشاهدة وبعضها بمقام المناجات وبعضها
 بمقام الكرامات وبعضها بمقام الفرائد وبعضها
 بمقام الانس فالغلة بينهم على قدر قران مقاماتهم
 بعضها ببعض وجعل الجميع بعضهم على بعض درجة وهذا
 وعصمة كما قال عم الزهراء وكرها خيرة وقال عم المؤمنين
 كالبنين انشد بعضهم بعضا قبل كنتم اعداء بل لا
 حظوظ انفسكم فالف بين قلوبكم وازال عنكم حظوظ
 النفس وردكم منها الى حظ الحق فيكم وكنتم في
 شفا حفر من النار فانفدكم منها اي كنتم في
 قعر جهنم غضب الازل استحانا لا حقيقة فانفدكم
 منها عصمة رضى القدم المغفوت بغاية شرفكم واصطفاهم
 بالمعادف والكواشف منها برزوا الفضل واعتصموا
 بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واعتصموا كيدى قلوب
 مؤمنين بعروة الوثقى وجعل المؤمنين قران مجيد

و بر روی رسول حمید بقدر دریافت و مرتبه خویش
و متفرق نکرد ای سلبین نباتات ارای مختلفه و
اغراض مفیده نفسانی و مقتضیات مطلقه طبیعی از
سلوک مسلک حق تا بسبب ان تفریق هم از دین
حق و حقایق محروم گردید و هم از الفت با یکدیگر
و فوائد اتفاق مشتمل بر جلب منافع محتاج الیه
و دفع مضار مهلك صوری و معنوی بی مضید
اوصیف و اذکر و انعم الله علیکم اعداء قالفت
بنی قلوبکم و اصبحتم بنعمته اخوانا و سیاد
اوردید نعمه خدا بر بخودای مؤمنین زیرا که بودید
درید و خلقت چهار عنصر عد و یکدیگر بر سر تیر از
صفت و عداوت که هر کدام مجال غلبه می یافتند
دیگر بر استملک و نابود میکردید پس فیض باریت
پرو کرد کار شامل حال شده طبع از عالم ملکوت
بعالم ملک نازل ساخت و بجز که کاسله خود اودا
مطاع و غالب و عناصر را مطیع و مغلوب ساخت
تا طبع مستقیم سوده انانیت و خودنمایی عناصر مستقیم
در یکدیگر شکسته ایشان را در مزاجی وحدانی صالح
مصلح محبوس فرمود تا چمن امان آن چهار عنصر را
افات غیر محصوره عالم کثرت امان یافته بعالم

که نثره نثره کلمه
توحید و توحید
کبریا سلام است

امن وحدت مزاجی قرار گرفتند و ان چهار عنصر که
با یک خطه با یکدیگر میگردید و مداراتو استندید
عالم گیر شدند و عالم عناصر جماعی در وقت تصرف
ایشان دوام دارند پس بودید شما در بد و ظهور خلقت
جماعی این چهار اعداد و که بین الفتی که حکمت
ربانی میان طبایع ان اعداد که بمنزله قلوب ایشان
بدیدار نمود و صبح ظهور سعادت و وجودی معتدل
المزاج جماعی نمودار شد که ان چهار بن و صول آن
نعمه ربانی اعتدال با ایشان اخوان مشفق و معاون
یکدیگر شدند و بعد از ان بودید خاکی و بادی و آبی
و آتشی مرکب بی خاصیت و کم منفعت در مرتبه خود
و سپاس از ظهور و حال یکدیگر وعد و یکدیگر را که همان
تعیین و صرافت ملاقی یکدیگر اوصفت پس حکیم
ازل از عالم غیب ملکوتی بعالم شهادت ملک
روح نباتی فرستاد و طبایع و عناصر را مطیع و فرمان
برداران و کرد و اول کار او فرمای ایشان فرمود تا هر یک
از ان چهار نباتات و مرکبات عنصری و تعین خویش را
در فرمان برداری بخود و معنی سازند ان بی حرکات
که رنگ و بو و جایزه صفتش و خاک و باد و قلیل النبات
آب معتمد احوال یکدیگر در عالم نباتات و مصلح احوال

یکدیگر کردین موجب کار فرمای روح نباتی
معاون یکدیگر شوند صاحب برك و بار و سایر
و ثمار گردیدند و اطعمه خوشگوار و صاحب رنگ
و بوی بسیار و خواص بسیار شدند و لیکن ایشانرا
از حسن و حرکت نصیبی نبود تا بدان حلیب منفعتی از برآ
خویش یاد دفع مضرتی از خویش کنند و بسبب آن اگر
انشی غالب یا سبیلی کران یا بادی شدید یا خاک
مجمع الاجزاء ثقیل از نزول عمارتی بزرگ یا سنگی
برایشان وارد شدی دمار از بطن شخص ایشان
بر آوردی پس چگونه کامله خویش خداوند کل و ها
سبیل روح حیوانی را سلطان نمود و روح نباتی
و طبع جمادی را مطیع و کارکن او کرد تا چون این
فرمایگان خرج وجود او شوند سرانزد روزهای خویش
بر آورده با عانت ایشان و اقتدار بر حرکت خدا داد
از اسباب آن اخوان مهلك و اعداء خویش بگویند
و نهجه حلیب منفعت و حفظ تن و پاس یقین خویش
در منافع مکتوبه از اخوان از ایشان بهره و منفعت
گیرند و چون این نوع مخلوقات نیز در تحقیر کمال
تمام نیستند و بجز کمالات خویش خرج تن و حفظ
نوع میگردند و در حقیقه تاد را این مرتبه اند شمس

وجودها

وجودهای مکونات همه اعداء یکدیگر بکنند برخی از
راه دشمنی در تخریب و تضییع تعینات یکدیگر گویند
و بعضی از راه رغبت طبع در افتنای تعینات مرغوب
خویش میجویند لاجرم حکمت کامل بکل از روی تجربه
تکمیل کالات همه و وصول لائقین بر تبه کمال و غرض
قرب خلق کل و هادی سبیل که نفسان طهرا انسان
باشد حکم رانی و جهان بانی از عالم ارواح بعالم اجسام
نازل فرمود و جمله جهان و جهانیا را مطیع و او را مطاع
کرد و بر احکام کتب سماوی و نزول وحی سبحانی هر
نظام عالم و تکمیل نوع بنی آدم بد و نمود و بحال سلطنت
و حکم رانی او تمام کرد و چون در همه افراد نوع بخواند
خلیفه زادگی و خواست سلطنت جمعی بود و جمله را این
طریقت و عقل و انصاف و ادب بندگی نبود که بقدر
وراثت خلقی و حکم رانی خدا داد بجزای خدا داد
کنند و یکی بهین حکمرانی جوارح خویش و تعلقات
کار فرمایان جوارح که حکیم عظیم مالک الملک بدو
کرامت کرده بساوند و یکی بر ریاست جوارح خویش
مقدار از مسئولیات خویش از زن و فرزند و صیله
و مخلوقات خویش از کثیر و غلام و ضیاع و عمارت و قوه
با و جزی بیفزاید و یکی بر ریاست مسئولیات خویش

و قبول

هوس دباست ملك نكند و بارباست ملك خواست
 سلطنت مالك از سرپرون كند و بدین قیاس هر چند
 اقتدارشان زیاده میشود خواهش فرازایش سلطنت
 و حکمرانی در ایشان زیاده میگردید تا بعدی کرد از
 فرازایش جل و حق بعضی بعبس ایدی و خدا که آن
 کفر و شرک مبتلا میکشند و از شایسته آن مراتب
 و غفلت از حال و حال خویش و خود و خدای نا آشنا
 همگی بجهت کمارانی و سلطنت خویش اعدا عدو یکدیگر
 بودند و رفت و رحمت ایزدی و هر چه بد از بهرین
 افزاد آن عهد و اکل اشخاصشان بعبیری تعین فرمود
 که بسلامهای طریق حفظ حال و حسن مال ایشان
 بموجب وحی سبحانه و حسن تربیت ربانی نعم شایسته
 با ایشان رساند و بمن آن اکبر اعظم نقد قلب وجود نماید
 که در نظر طلای خالص تمام عیار لایسک و قبولی شاه
 و خول خزان و خمر الله گردد و آن اخلاق ندیده همه
 فرمان برداران و مطیعان نفس و هوای کرم و رث
 عداوت و شین جلوی بود بدید با خلق جید و موث
 الفت میان قلوب آن اخوان ربانی گردد پس آن
 شست میخواستند بکینه و قصد قتل یکدیگر بکین نعمت
 الهی که از تلقی قبول خدا و رسول و برکت اسلام

با ایشان

با ایشان رسیدن بود صیاح کنند تا باین و جمیع
 بر آخره فی الله و عزیمت تمام در مراعات حقوق اخوت
 با یکدیگر کردند الله و گفتیم علی شفا حشره من الیها
 فاقصدکم منها و بودید شما قبل ازین هدایت یا
 با بیان خدا و رسول و تالیف قلوب سیدب
 عداوت با یکدیگر مشرف بر افتادن بجای و خیره
 ملو از آتش و دفع از نتیجه اعمال خویش بر خطا
 فحشید شماران هدایت خدا و رسول تحصیل و
 و تالیف قلوب یکدیگر از افتادن دران حفره نادر
 فا ذکر و انعم الله و ادای شکر این نعمت بجای آورید
 کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون
 همچنین روشن ساخت ذات مستجمع همه صفات
 کمال و معبودی زوال مرئوس و الجوده صفة هدایت
 خویش نموداری و همنامی خویش بحق و صفایات
 بسا که شماراه مقصود خویش بساید و بسبب شرک
 آن سلك مقصود از حلیت خویش رسید مجموع
 انقوا الله حق ثباته حال المتق حق ثباته کمال
 من شکر الله حق الشکر و لا یؤمن الا و انتم تسلمون
 ای لیکن مومنکم تسلیمکم الحقیقی و هو مضمون قوله
 موتوا قبل ان تموتوا ای لا تنفی وجودکم المجاز

لا تسلمكم للوجود الحقیقی فافهم جدا ولیکن بشکم
 ائمة يدعونك الى الخير ليأمرؤن بالمعروف وينهون
 عن المنكر وأولئك هم المفلحون اگر کسی
 قوله نعم بشکم من بعض کبریایان سبب است که
 امر معروف و نهی منکر فرضی کفایتی است و فرض
 عینی نیست تا همه اندر آنم باشد از کتاب این
 و دیگران که هر کس را میسر نیست مستعدی آن شدن
 چه امر معروف و نهی منکر را شرط بسیار است از علم
 با او الهی و نواهی آن نعم و عمل با آن و تعلیم از علم
 نفسانی و غیره و در هر ائمت حجت شرایط آن نیست
 و اگر کسی از برای تبیین کبری الامر است از آنکه شرط
 آنرا تحصیل کرده و دعوت کنی اخوان مؤمنین را بر خیر
 و امر کنید ایشانرا با او کتاب تأویلات و اجنبایان
 سناهی و آن کرده از مؤمنین که دلالت عباد الله
 و مبرات کنند و امر معروف و ناهی ارباب فلاح
 و نجات یافتگان از خطرهای دنیوی و عقبایات
 اخروی باند و لا تکتوا کالدین یفوقوا و خلفوا
 من بعد ما جاءهم البينات وأولئك هم عباد
 العظیم و میباشد ای عباد الله بتأیید آن گروه از
 یهود و نصاری که از طریق تعصب و جهل از مسلك

حق و حقایق منحرف شدن نقطه یکدیگر کردند
 و برخی از یهودی از طریق مراعات روحانیات
 بالکلیه خود را بسبب تعصب و مراعات ظاهر
 خویش را محروم ساختند و طایفه از نصاری بسبب
 افراط در مراعات روحانیات رهبانیه اختیار نمود
 خلل در مراعات نافعه طواهر و راه داوند و جمله آن
 که بعد از بعثت رسول خاتم اقرار رسالت اوص
 و حقیقت کتاب خداوند نعم کبریا نکرده و برخی
 مختلف گشتند بعد از آنکه آمدن بود ایشانرا با
 بنیات و بیانهای صریح در توریته و انجیل و فرقان
 بر حقیقت احکام هر یک در زمان خویش و برخی شرع
 سابقه بعد از نزول فرقان و با آنکه متفق بودند
 یهود و نصاری و جمله اهل ملل اسلام قبل از بعثت
 رسول خاتم ص بانکه رسولی خاتم الرسل بعثت خواهد
 شد بسبب لجاجی که از بعثت اوص و ذکر اوص
 حمید او در کتب سماوی خویش میدیدند بعد از
 بعثت خلاف کردند و از آن سبب همه ایشانرا
 عذاب عظیم مکافات جمیع انکار خویش همچنان
 میباشد ای طوائف ائمه محمد چون از جدا شدند
 ام سابق و جدا شوند کان این ائمه از سالکان

طریق مستقیم فاستقم کما امرت بسبب ارای باطله
و اغراض فاسده خود و میاشیدای سالکان طریقی
مستقیم شریعت کماله محمدی ازعام و خاص و
خاص الخاص همچون جداشدگان ام سابقه و کجوا
این امت از اقران و امثال خویش در مرتبه دریافت
فوائد شامه مرجمع ملوک و نافع مرجمع طوائف
این شریعت بانکه بعضی ازعامه شما از رفقای خویش
جدا شده از طریق زیاده طلبی با عدم مؤثر دریافت
فوائد سلوک مسلک خواص خواهان شوند که
خود را در بحر کف خواص داخل سازند و برخی از خواص
خویش را از راه نمائند که بسلك خاص الخاص در
انید یا از راه تن اسانی خواص از همسفران خویش
جدا شده در محض شرعی در او نیند و حسب القدر
تحصیل لذات جسمانی و مباحات حسی سرور کرده
در جر که عامه درانید و خاص الخاص بسبب غفلت
از ملاقات مرتبه خویش در جر که خواص در آمدن گاه در
نظرش خویش و اعمال خویش دراید چه هر طایفه که پائر
مرتبه خویش ندارند بعد از آنکه ایشان را آیات واضح
از کتاب و سنت و وعظه اهل خیریت و ارباب بصیرت
اکاه داده باشند که هر کس از طوائف اسلام مسلک

خیر و صواب چیست پس آنانکه از حد خویش تجاوز
کنند عر و جا و نزول را ایشانراست در این نشانه غدا
عظیم از فوت وقت و فقدان ثمره حال و دوران نشأ
از حسرت و ندامت حرمان از حسن مآل و غرقبول
این در سؤال یوم بقیص و جوه و تشو و جوه و این
عذاب هر طایفه را بعد از تقصیر و عیوب در مرتبه
خویش در روزیست که روی سفیدی حاصلست
نیکی کار را از از قوطی بجهت و سروری که ایشانرا هست
از حسن مال و سیاه روی حاصل است که کاران و
کاران و مقصران در ادای حق عیوب مرتبه خویش را
اوشده قبض خواطر و وفور حسرت ندامت مقصران از
تقصیر در ادای حق مرتبه خویش در ادای عیوب و خطا
و کینه کاران از وصول تکافات و در و وبال فاما الله
اسودت و جوههم اکثرتم بعد ایمانکم فذوقوا
العذاب بما كنتم تكفرون پس آنانی که سواد و حج
از هر باب تحصیل کرده باشند و کوتاهی در مرتبه
در کادگی مناسب مرتبه خود کرده باشند مالکان
جنان و خازنان نیران با ایشان گویند از روی تعجب
و استغهام انکاری اکثرتم بعد ایمانکم آیا بشید
نظر از حق و حقانیات بعد ایمان بحقیقت او امر و تواتر

مناسب مرتبه خویش و دریافت منافع مأمورات
 و مضار منہیات پس بچشید اکنون عذاب و مکافات
 مناسب مرتبه خویش بقدر آنکه نظر از حق و حقیقت
 پوشیده اند و باطل و مزینات تو جبه نموده و اما
 الذین ابینت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها
 خالدون و اما انانی که میبیم و سفید روی باشند
 بسبب مراعات کامل در ادای عبادت پروردگار
 خویش و بسبب پاس مرتبه خویش از افترا و طعنه
 مصون افتاده باشند پس در رحمة خدا بنید در دنیا
 و در آخرت مخلد در آن رحمة و اسایشند مجمع یوم
 تبیض وجوه و تسود وجوه یوم تبیض وجوه الذین
 ابینت قلوبهم الیوم بنور الایمان والوفاق مع الله و
 تسود وجوه الذین اسودت قلوبهم بالکفر والنفر
 والاختلاف مع الله و ذلك لان الوجوه یخبر بلیث
 القلوب کقولهم یوم تبی السرائر ای یجعل ما
 الضامیر علی الظاهر حی القلوب هی الوجوه البیضة
 والمسودة هنا بالایمان والکفر فذلك فی تلك الدار
 لانها هی الظاهرة بصورة اعمالها و ذلك عن
 بیاضها و سوادها فانها باطنه فی هذه الدار و
 ظاهره فی الاخری و قد هیبت النبوة علی ذلک یجول

الغزل

الناس بالصورة فی سوق الجنان بغیر نزع و لا خلع و لا
 علی حاله کما یجول الباطن هنا بالصورة و الظاهر
 حاله فاما الذین اسودت وجوههم فج فیقال لهم
 اکفرتم بعد ایمانکم و هم ارباب الطلب الساریین
 الی الله الذین انقطعوا فی بادية النفس و استغوا
 غلول الهوی و ارتدوا علی اعقابهم القهقری فذوقوا
 العذاب بیاکتم کفرون تستترون الحق بالباطل
 و تعرضون عن الحق فی طلب الباطل و کتمت مقدمات
 بنار الهجران و القطیقة فی الدنیا و لکن کتمت ما تدور
 عذابها لان الناس نیام و النیام لا یدرف المرآة
 حتی تنبیه فاذا ما توارى البتة و انذوقوا المجرمات
 الانقطاع و الاعراض عن الله و اما الذین ابینت
 وجوههم ففی رحمة الله ای منهم کانوا فی رحمة الله
 بالجمیعة والوفاق مع الله فی الدنیا هم فیها خالدون
 فی الاخرة لانه یوت الناس علی ما عاسوا فیه و یخبر
 علی ما توارى علیهم تلك آیات الله تتلوها علیک یا
 و ما الله یزید ظمنا للعالمین و جلاء ابن آیات تدنو
 از لطایف و حکم جلوه فیض ربوبیت است از ذکر و عید
 و وعید و ارات طریق نجاست و خدا لان حق و صواب
 و نکند خداوند اراده وضع شی در غیر موضع خود

از برای عالمیان به هر چه که هست انجان می باید
 چیزی که نباید اندرین عالم نیست و لله ما فی السموات
 والا دین فی الله ترجع الامور و مر خداوند است
 هر چه در اسمانهاست از اسباب تربیت عالم و عالمیان
 و وصول فیوض ربوبیت خالق کون و مکان و انجود
 زمینهاست از اظهارات آیات آن از جلوه ربوبیت
 پروردگار عالمیان پس هر شیئی از هر چه هر چه رسد
 از خان انعام اوست و هر کس هر چه تحصیل منفعت
 صوری و معنوی خویش کند پرورده احسان اوست
 که کاسب و آلات کسب و تدبیر در کتاب و کسب
 همه جلوه لطایف حکمت اوست نعم کبریا و نعم تواله
 پس ای پروردگار نعم سبحانی از حیث و تعلقات
 حیثه کفران نعمت و کلامی علت موجد و مبیح خویش
 نمکنند تا سفید روی باشید و رحمت عام خدای شما
 را در دنیا مرده و مقتضی المرام و رحمت خاص حق تعالی
 شما را در آخرت مخلد و مستدام در روح و راحت
 ندارد و بذات پاک کبریا و ربانی راجع میکنید جمله
 مصالح معاش و معاد همه در دنیا و عقبای و محاسبات
 جمله اعمال و افعال خیر اختیار و شر از شر او حکم با افعال
 مجازات تصدیقین مقرون بفضیلات و مکافات

مخلدین

بما حدین و فاسقین مقرون بمعدل کنتم خیرا امیر
 اخرجت للناس یا مرفون بالمعرف و یهون عن
 الشکر و تؤمنون بالله بودید شما بهترین امم در دنیا
 است و هنگامی که جلوه کرد بودید در عالم حکمت ما
 پروردگار آورده شدید و جلوه ظهور نمودید از برای ناس
 و فراموشکاران از سبلاء و معاد خویش با تشریف
 اقتدار با امر معروف و نهی از منکر عباد الله را که در آن
 سابق این تشریف مخصوص بر پیغمبران ایشان بود
 و نکند در خیریت است خیر الرسل بان تو اندلود که تا عیوب
 عبد خالص از مرآت خویش و عمل خویش نباشد که هر چه
 کند الله و بالله کند سزاوار امر معروف و نهی منکر کرد
 چهره و حقیقت این امر و نهی بعباد جز موی و اونی تبصر
 در ایشان نتواند بود و چون کل این امر مؤمنون بالله و
 مقرون ببلایه الا الله و لا معبود الا الله و لا مقصود بل الا
 الا الله اند بخلعت فاخره امر معروف و نهی منکر سبحان
 لانی مرتبه خویش می افتند لاجرم عامه مطیعین
 عبودیت نکنند جز خدا را و خواص نخواهند جز خدا را
 و خاص الخالص نه بینند و ندانند جز خدای نعم کبریا و
 و جل سلطانیه پس قوله کنتم خیرا امیر اخرجت
 للناس و یا مرفون بالمعرف و یهون عن الشکر

ندیم با خیریه شمر شرح الخیریه با المرفوع و لحنی
 المنکر و ذلك دتبه الانبياء انما اخر درجات القو
 وعمل التمكن و تقدس النفس عن الخطرات و لم يكن
 ذلك الا بعد التماسه بلباس العظيمة والكبرياء مثل
 الانبياء و خيرتهم بخيرية الانبياء و لما كان هو خير
 الانبياء لان درجه اخر درجاتهم عليهم السلام و خير
 الامم و المرفوع دعاه المريد بلباس المحبة مع
 مدح المشاهدة و المرفوع المنكر فهم و روح منهم
 البديع و قال امام جعفر الصادق عليه السلام
 المرفوع موافقة الكتاب و السنة جمع و قال يحيى بن
 معاذ هذه مدحتهم و لم يكن لمدح قوما ثم يعيدهم
 حتى ان الله تم رحمة عامة و رحمة خاصة فقال رسول الله
 صلعم ان امتي امت موحدة ليس عليها في الآخرة عدا
 انما غدا بها في الدنيا الزكازل و القتل و البلا و لو
 ان اهل الكتاب كان خيرا لهم و اكرامان دتبه
 با شتم اهل كتاب از يهود و نصارى بكتاب خدا
 که نازل شد بر ایشان و كما ينبغي بدان عمل نمایند
 میباشد خیر را نشان از عمل بان ملزم ایشان میگرد
 بعمل بقرآن مجید و اقوال رسول خاتم و بدان وسیله
 داخل میگردند در جگر خیر الامم و همچنان عامه طوایف

خیر الامم اگر ایمان بیاورند و بوعید الهی و صدق
 بوعید شان مجبور داند در طاعت و صدق بوعید
 هر امان کرده اند از معصیت و خواص ایشان نظر می
 از اجر و اجوره اعمال و ایمان بیاورند بر آنکه ضروری
 طلب اجر و اجوره مناسب است نه عبد و خاص الخاص
 نظار از رؤیت خود و غیر می شود و شهید توحید می شود
 کان خیرا لهم جده شریکه که بر تبه کمال نرسید خام
 و ناگوار است و هر عبد که در عبودیت تبه خیر نکند
 نرسید تا تمام و کم عباد است خیر در سوره اعراف
 تبیین این مطلب فرموده چون اهل کتاب دعوی
 نمودند که ما نیز در عقبی از رحمت حق مضییع داریم و از
 اهل ایمانم در اعلمیم بقوله نعم و الذین هم با یا بنی
 یؤمنون الذین یبعثون الرسول النبی الامت
 الذی یحید و یدمکتوب با عندهم فی التوریه و الانجیل
 و صاحب تفسیر کاما ذنبی کرده در توریة انجا که میفرماید
 احد الضحک القتال بکمال البعیر و یبلیس التملی الخ
 و در انجیل انجا که از قول عیسی عم سیف میاید انی را
 الی ذی و دیتکم و الفاد فلیط انجا تا اخر کلام حکما
 خبر از نبی امتی میدهد یا مرهم بالمعروف و نهیهم عن
 المنکر و یحل لهم الطبیات از انجیلها که بر ایشان نازل

قبل از شریعت ختمیه از شمع و بجزیره و سایه و غیر آن
و تحرم عظیم الحجابات مانند خون و حکم خنزیر و رشو
و یقین عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم
و تخفیف دادن ایشان را و برداشتن از ایشان
با در کردن تکلیفات شاقه که بر ایشان بود از یقین قصاص
در قتل عمد و سهو و خطا و قطع اعضا، خاطئه و عتو
که ظواهر خطائی ازوشن باشند و قطع آن مقتضای
از لباس و جامه که نجاست بد و رسیدن باشد و احرام
غنیمت و غیر آن که در شریعت موسی بود بحکم تودیه
فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ يَعْنِي مُحَمَّدٌ وَعِزَّةُ اِي عَطْوُهُ
بِالتَّقْوِيَةِ وَالْاِطَاعَةِ وَنَصْرُهُ بِاعْتَانِيهِ عَلَى الْعَلِيَّةِ
بِالْاَعْدَاءِ وَاتَّبَعُوا النُّورَ اِي الْقُرْآنَ الَّذِي اَنْزَلَ مَعَهُ
و باقی خواهد بود تا انقضاء وقت حکم و صورت
مختلف الواح که بر موسی فرود آمد که اکثر آن
باز با همان برده اند و بسیاری از آنها باقیست
صورت احکام آن بشریعت ختمیه منسوخ گردیده است
بعضی از آن مذکور شد اُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلُحُونَ مِنْهُمْ
الْمُؤْمِنُونَ اِنْ كَرِهَ اِذَا هَلْ كِتَابٌ كَرَامِیَانِ بِحَمْدِ
و قرآن مجید همچون عبدالله بن سلام و اصحاب او
از یهودی و نجاشی و اصحاب او از نصاری میباش

اویندگانند بکتاب نازل بر ایشان و رسول ایشان
و کتاب نازل بر محمد و رسالت او و در حقیقت این
اویندگان هر چه برورد که در علم خبر و در وقت امر
و فرمایند و اکثرهم الفاسقون و اکثر اهل کتاب است
بسیب اعراض شود مذلت لزوم خویش از احکام
کتاب خویش نظر پوشید بشریعت جامعه ختمیه
نیارند فاسقان و پیرون روندگان اند از اطاعت
امر خداوند و رسول او ای کافره مسلمان دنیان و اهل
کتاب اِنْ يَصْرُوكُمْ اِلَّا اَذًی و این جا حدین و نظیر
پوشندگان از احکام اهل مضر و اذنی بشمار رسا
الا انکه بکلام با سزا و نالایق شما را مخاطبات کشند
و ای برگزیدگان امت محمدی و خواص امت و خاص الخاص
پروردان بسیب حر و حایت حق نتوانند رسانند از بی
بشما ظاهر بنیان مکر بخدیشت ایشان و ناصیایم ز با
وَ اِنْ يَقَاتِلُوكُمْ يُقَاتِلُوكُمْ اَلَا دَبَّارٌ مُّشْرَكٌ يَنْصُرُوكَ
و اگر بجای و ز کنند در عبادت خویش از اینها بلبسان
بقتال و محاربه با شمار روی گردان شوند و پشت کرد
بر صف مؤمنین منزه گردند و نباشد احدی که نص
دهد ایشان را یا منسوبی که بدان واسطه بر شما غالب
ایند تا انقضای دهر و این آیه از جمله ان علوم نفیست

و انهم عباد خانیان اند
در اطاعت ملک و پادشاهان
اکثر اهل کتاب است
بسیب علیه سبیل طبعی
و غنیمت از غنای روحانی
نظر از مرغوبات روحانی
و ساموالت سجایای پویایی
بدون روندگان اند از
مسائل خبر و صواب و
رغبت بحسن ما بینهم

که بروردگار رسول مین خود را در قرآن مبین اعلام
 و همان پنج اگر ظاهر بنیان قصد قتل او باب سر حقیقه
 و مجاهدین با نفس و هوی بهمانند ورد کنند کاف
 نکالیف اخوان سورا حضورت نمایند و حریم خویش
 از استناد بدعت و در شریعت ایشان دور ترک اعتدیه
 لذین و البسید فاخره حلال شرعی کنند و تشیعات
 با ایشان کنند که محرم محلات شرعی اند و نفس امر جرم
 بصاف و حقایق اسرار شریعت در آیند مغلوب گردند
 و چون نظرات از لغات اسرار و لطایف شریعت در آورند
 و از راه تعصب جبل مقصد و قتل ایشان کردند نصرت
 نیابند و بر تقدیر غلبه صوری مغلوب ترک کردند و خیر
 و خذلان قوی ترک کردند ضربت علیهم الذل که اینها
 یَقُولُوا الْإِنجِلُ مِنَ اللَّهِ وَجِبِلٌ مِنَ النَّاسِ ^ن قیل
 علی اليهود الذل فلا یكون لها منها ابداء و قیل بها
 فرض علیهم الجزیه و الهوان فلا یكون فی موضع
 الا بالجزیه و قال العلامة البضاوی جبیل من الله
 و جبیل من الناس ^ن یهد من الله و یهد من الناس
 علی وجه الذمه و غیرها من وجوه الامان و یأوا
 یُعْضِبُ مِنَ اللَّهِ اِیْ رَجَعُوا یُعْضِبُ اللَّهُ مُسْتَجِیْبِ
 وَضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الْمَسْکَنَةُ ذَٰلِكَ بِاَنَّهُمْ کَانُوا یُکْفَرُونَ

باینکه

بآیات الله و یَقْتُلُونَ الْأَنْبِیَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا
 عَصَوْا وَكَانُوا یَعْتَدُونَ وحواله شد با ایشان فقر و
 مسکنه تا جانها را از نعم اخروی بی نصیب اندازد لغت
 و راحت دنیا نیز کم نصیبه باشند و از آنست که هر دو
 غالباً بر ایشان و بی بضاعت و مسکن میکردند و این
 ضرر آن دنیا و عذاب اخره از آن نصیب ایشان گشته
 که ایشان پوشیدند نظر از آیات الله نازل بر ایشان
 و لیسامت آن عمل نکردند با آیات قرآن نیز و مسکن شدند
 در عهد خویش اینها نیز حق جانها در سوره اسری
 بگوئید لَنَقْصِفَنَّهُ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ یَعْنِ هَرَاتَیْنِ
 بنی اسرائیل فساد کنید در ارض شام دو مرتبه درین
 اول مخالفت احکام تورات کنید در ناشنیدن امر از ما
 علیه که پیغمبر و فرستاده ما بود بشما و ثانی قتل حق
 و قصد قتل عیسی عم و این کفر و قتل از جاحدان تر است
 آن عارض شد که او را خود را بعضیان مخالفت امر الهی و
 اعتدا و تجاوز از حد و در بانی و اصرار در آن کبائر
 میلا کردند تا مؤدی شد بکفر و ضلالت ابدی و ابتلا
 بدله و خوار دی دنیوی و سخط و خذلان سرمدی
 لیسوا سِوَا مَنْ آمَنَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَاسْتَقَامَ فِی
 ایمان و من الخوف من طریق الحق و الصواب و اخذوا

والغفور من اهل الكتاب امة قائمة بطاعة الله سلكوا
 ايات الله وآثار الليل وهم سجودون يتلون القرآن
 في تعبد هم عبر عنه بالتلاوة في ساعات الليل
 لتكون ابلغ واهين للمدح وازا اهل كتاب جميعا
 عاملين اند باحكام كتاب در هر وقت هر چه ضرورت
 از ناسخ و منسوخ وثابت در عبوديت و كاركني حق ليل
 و نهار افاضل و غفلا و مجتهدين اند كه تلاوت قرآن
 در اناي ليل مقرون بسجود ميكنند در نماز شب و از
 اهل كتاب افاقي و انفي قومي هستند از علماء عاين
 باحكام كتاب و عرفاء ناظرين باسر كانيات كه ميوانند
 با داء صلوة باطنی و ايمی كه حضور خدمت دایمی بولي آ
 و هم در اناي ليل تلاوت ايات قرآني مقرون بسجود
 ميسازند در نماز شب و هم مشاهد می نمايند ايات
 سبحانی از مصيغه كون در بين شبان در حالي كه ايات
 روي دل از قبله حقيقي نيكردانند و نمی بينند حقي
 در مرات كون يؤمنون بالله و اليوم الآخر و يامروا
 بالمعروف و ينهون عن المنكر و يسارعون في
 الخيرات و اولئك من الصالحين و اين آيه ناهيه
 و عباد الله مطيع از صفات ايشانست كه ايمان يارند
 بخداي و يوم حساب و وصول جمله مكلفين بمجازا

حسانت مقرون بفضلات و مكافات سيئات
 بعدل و امر كنند كان معروف و نفي كنند كان اذ
 ساهي و مفسد اولانفس و جوارح خویش را ديگر
 جمله مكلفين و شتاب كنند كان اند در فعل خيرات
 و تخلفانند از طول اسل و مذكوران اجل و اين گروه از
 جمله صالحان احوال و مصلحان امال خویشان و خویشان
 منصف باين صفات كمال بروح اكمند و صلاح
 پذيران و پا ك كنند كان خویش را از كدورت رؤيت
 اين خيرات و مبرات از خویش و منور بصيرت صاحب
 رؤيه جمله محاسن و خيرات خویش را حق و نه بينند ان
 تخلق باخلاق الله را مگر جلوه اخلاق حق در خویش
 و ديگر متخلفين باخلاق الله و صلاح خاص الخاص و در
 جلوه حق و حقانيات در عالم خود و غير نه بينند و جز
 ثمره قوحيد از شجره عالم و عالميان نه چهند و سعادت
 توفيق در يافت شكر اصطلاحی مشرف باشد و ما
 تفعلوا من خير فكلن يكفروه و الله عليم بالمتقين
 قوله نعم يفعلوا و يكفروه و ترا بصيغه غيبه و خطاب
 هم و خوانند اند بر تقدير غيبه بسا كه جبين اندام
 توان كود كه چيزی ميكنند طوايف مؤمنان از ميگويا
 از هر باب پس نمی پوشند نوران حسنات و خيرات

و مبرات را بظلمت معصیتی مثل غیبی شنید نور عبادت
 مستحسنه و عبادات حسنه خود را بچشم معبر و مریا و
 صدقات خویش را باطل نمیکند بمن وادی و نیو شد
 خواص و کرامت انوار افعال خیر و محاسن و فضایل
 خویش را بظلمت انساب ان خویش که کفران نعمه
 منعم است جلوه احسان بخشن داد خویش بمنسوب
 بخویش داشتن و عالم الستر و الخفیات علم بر رهبر
 کاری ایشان از سواد ادب پس و الی امر ایشان شد
 ایشان را حادث و حامی کرد از مقتضیات طبیعتی ظاهر
 و نمود او کرد ایشان مزید رغبت بقتضیات حق
 الله ولی الذین آمنوا و اخرجهم من الظلمات الى النور
 و خاص الخاص را ثواب افعال خیر تواند پوشید از نظر
 او حق را جود و ربوبی ذات و صفات حق در نظر حق
 بن اوظلت تعین او و افعال و انارش محو منشی ستم
 و عالم الاسرار علم است بر رهبر کاری بر رهبران
 از نافرمانی پروردگار و زیانکاری خویش بر مجاری
 میشوند مجازاتی لایق ان عمل و نقصانی فایق از عطایا
 لم یزل و اگر خطاب کبری خطاب عام است لاجرم این
 اندیشه توان نمود که آنچه کنید از نیکو میبایست پوشید
 انرا و محو میکند انرا بر زایل و جایت خویش جای خود را

از ان مذکور شد و حق نعم دانا تراست از شما بشما و خیر
 بستر و جهر شما و برایت بر رهبر کاری شما پس بشما رسا
 مجازات نیکویی شما چون انرا از خطر کفران داشته
 باشید و توفیق نیکو کاری شما را زیاده کند و اگر کفران
 نعمه توفیق افعال خیر خویش کرده انرا با غرض فاسد
 و اعمال کاسه باطل سازید بعد اب شد بد بطلان
 عمل و خدا کان ابد مبتلا کرد بد بصد و قرائت شکر
 لایق نیک و ان کفر تم ان غذا پی لشید (ان الله
 کفر و ان تعنی عنهم امواتهم و لا اولادهم من الله
 شیئا و اولئک اصحاب النار هم فيها خالدون)
 بد رستی که آنان که نظر از حق پوشیدند از امور دین
 و دین داری از طریق حب ریاست و حب جاه و مال
 و لذات ناپایدار ایشان و بهیچ خروج غیر احوال
 صورتی خویش و فرزندان هر کس نمی تواند ساخت
 ایشان را کثرت مال و زیادتی جاه و کثرت کلام و قهر
 و قبیل از پروردگار هیچ مقدار و اگر کثرت جاه و
 مالشان عالم فرو کرد بل بقدر زیادتی اولاد و احباب
 و ضیاع و عقار و دیگر نضا عاشان حاجاتشان زیاده
 گردد و با کثرت عباد دج و حفظ ایشان از نقصان
 خلاصی تواند یافت و ایشان با اینها حال تعبهای که

بطبع اسودکی با حرمیان از این مطلوب و مرغوب بخلد
 گردند و نهان یا بدستی که انانی که چشم پوشیدند
 از حق را موردین و دین داری و قصد قربت محض در
 امور دین در تحصیل عبادات حسنه و عبادات مستحبه
 و در کسب علوم و اعمال خیر خوش تحصیل غرض جاه و
 منافع دنیوی منظور داشتند ایشان را غنی بنیاد
 از خدا می هیچ مقدار از اجرة محتاج اند بان در تکمیل
 ثمره خلقت خوش دست اند و هایل ایشان از علوم شریفه
 و عبادات حسنه و نه زاینده و نمودار شدن و مستخلف
 شدن از نصایف در علوم و مولف و بنای مساجد
 و رباطات و غیرهم و بسبب کفران نعمت در روز
 باز از مجازات و مکافات ایشان از اجماع جاری و مجازا
 از ان علوم حسنه و اعمال و آثار مستحبه عاید نکرد
 و از این عالم است لجه در کشف الاسرار از حضرت امیر
 المؤمنین عمن منقولست که جمعی که خود را بخلق پارسا
 نمایند و سر در پیش افکنند بر دم کم نکنند ایشان را
 مرا می گویند و گویند نمائند انانید که سلع دنیا بشما
 از ان توفیق و خشنده ندانانید که مهم برد شما می است
 نه آنانید که بر شما ابتداء سلام میکردند از جزای اعمال
 شما بود که بشمار رسانیدم امروز شمارا برین عقیبت

لایحه بر این فوق در نار حرمیان از نغم جان مخلد و انانی
 در اعمال و افعال و سکستبات خوش مجازات باقی
 از روی منظور داشتند و تحصیل رضایات الهی بجهت
 لایحه ان نمودند و حاجت منظورشان غرض جاه فانی
 نبود منظورشان رضوان الله خالص از جمله لذات
 و مرغوبات ماسوی الله نیز نبود ایشان را فیض رحمت
 پروردگار پرست از نغم بهشت متع و کامکار داد
 ولیکن بنار حرمیان از وصل یا و محلد و محبوبان
 ای غریب غنی و دیوار فقر است و فقر با شادگان بر سر
 مرتب است اول حاجت در دم فقر ستم سکنت ذی
 سر بدنیافرو داد و تا دنیا سد فقر او کند و خداوند
 فقر و بدنیافرو داد اول بعضی که اید با نغم بهشت
 بیاسد و خداوند سکنت جز بولی خواهد نه ناز
 خواهد نه نعمت بلکه محرم است و اولی نعمت و لهذا
 مصطفی ص سکنت خواست فرمود و گفت اللهم
 اعیني سكيناً واستنى سكيناً واحشرني في زمره الشهداء
 سَلِّ بِمَا يَنْفَعُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كُلِّ وَجْهٍ
 فِيهَا صِرَافَاتٍ حَرِّثَ قَوْمٌ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكْتَهُمْ
 عَقوبَهُمْ لَظْمٌ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ وَالْمَعَاصِي وَ مَا
 ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ فَطَالَوْا سَلًا أَنْكَافًا

کنندار کفایت الیقین القلوب باخوانهم بالکفر والمنافقین
 خدعه و خواف و ربا و مسلمین مست اساس غایت ما
 شناس از طریق حجت سمعه و معافرة مثل باد سرت
 که حجت بهم رسانیده باشد و فرو کرد روع و غرس
 و فرو روع و مغرس قوی را چندان مشابه که آن باد
 متی آن روع و غرس را باطل و نابود مطلق میسازد
 آن نیات تخفیف که از هواهای باطل و خواهشها
 مهملک نمودار میگردان کند یا آن انفاقات
 و اعمال آن رفیقان بحیوة فانی که نظیر غرس و روع
 ایشانست در مخرج حیوة ایشان که باهیم باز مع
 و غرس کند و چون این طوایف وضع انفاق نیز
 و سال و جوارح اعمال خویش که تمهای نیکیست که
 از آن ثمرات نافعه کثیره و سوسای صالح مصلح اخرو
 باقی میهدی و باقی و ثمرات قدسی سبحانی حاصل
 تواند شد در اغراض شوم نفسانی موزی فانی کنند
 ظلم و وضع شی در غیر محل خویش کرده باشند پس
 هلاک میکنند از ظلم و غرض فاسد ایشانرا و نمیکند
 مستحق ضیق ایشانرا هلاک بسبب نافرمانی و طغیان
 آن عباد عصیان کا و با استحقاق ایشان مرخص و
 هلاک و لیکن نفسان طاعیان از ظلم و روع ایشان

پس و لقد نصرکم الله بیدر و انتم اذ لم ایمن کان
 ذلک عند کشف الکبر یاد و العظمة یصیر عظمای غیث
 الخلق منصورا ببناء بید الاذلیة علی کل منکر کان علیه کثرة
 جلال الله یعرف من یعرف بنفسه و قال الشیخ ابو عبد
 الرحمن فی قوله نعم و لقد نصرکم لم یفرق ضعیف و محکم و کرم
 علی و بکم و انقطاعکم عن حوکم و حقکم و بکم که الامر
 بالکلیة الیه یتم اذ یقول المؤمنین ان یتکم ان
 یمدکم و بکم فلیتلافی من الملائکة من لیل قاله
 الفاضل البیضاوی اشعارا بانهم کانوا کالاکاسات
 من النضر لضعفهم و قلیتهم و قوۃ العدو و کثرتهم قبل
 آمدنهم الله یوم بدو لا یالف من الملائکة ثم صاروا
 ثلثه الاف ثم صاروا خمسة اکو مقارن این ایر کرمیر
 و آیات ستم بعدا بن اندیشه نمایند که چنانچه در غده
 بدر در عالم افاق اشد غزوات و اعظم وقایع بود
 مسلمین را فضل و بافی چون خویش مصور تبعینات
 سلکی کرده ایشانرا نصرت و فروزی و غلبه بر جاوید
 اعداء دین داد در عالم انفس که مستخرج جامع حله ظم
 کون و نمودار جمله وقایع نازل بر ایشانست و مؤمنین
 در غده و نفس اماره و غدار سخکاره که اعظم غده و
 مؤمنین و اشد عقبات سالکین است چنانچه در

تلاوت

کل وهادی بیل اعنی خاتم و سلیم بلطفیقه و رحمت کن
 جهاد اکبر الی جهاد اکبر بعد از رجوع از غزای
 بد و اشاره بان فرموده حق تعالی موقنین در جهاد نفس
 الله جلوه جلاله غنایات خویش از کاد و وجود خود
 از خود و جله ما سوی برین و از جله تو جهات تو حجت حق
 بر کنین و روی دل و جان و جله کار کنان خویش
 بعالی کل غالب و مظلوم کل طالب کرده مراقب اعداد
 از فیاض مطلق کشته نموده ای جله صفات کمال بهر
 خویش که بمبت الف معروفست در مراتب قلب ان عالم
 که جله نقد ما سوی الله از لذات دنیوی و آخروی در
 قمارخانه عشق حق در باخت و روح پاک او از ظلمت غایت
 خود و غیر خود را سازد پس ان الف جموده ای افعال
 و آثار او در عین مطیع نشد الاف کرده و بسبب ملکه
 نمودن ان صفات ربانی در وجود و مظهر صفاتی
 خویش و ظاهر نمودن آثار خیر و صلاح ان در وجود خود
 و غیر ازین برای ان صلاح و نمودن اساطین موصفات
 ربانی ان در عالم افاق و انفس ان نشد الاف خسته
 کرده و جله صفات درین نفسانی و شیطانی و مقصبات
 طبع ظلماتی که با صفات ربانی اصداوند صندیر کصده
 الظلمه مع النور و وجود با وجود او بالخاصه نورانی

که الضدان لا یجتمعان و چون شرطست در تمام این
 خمسة در وجود طالب نجاة از اصداوند و شر و فساد
 ایشان ملکه ان مراقبه حقانی در خویش و پاسداری
 جلوه ان النوار صفات و نموداری بر وفق تقاضا
 صفات ربانی از ظهور افعال و آثار حقانی و بر وفق
 ان شعور اشعار و صولت سلطانی تا آثارش در عالم
 افاق و انفس شایع کرده و خمسة الاف در ملک و حق
 واقع شر و فساد و واقع اعدا کرده اند فرمود یکی ان
 ای مراقبه الحق و الحقایق و شفق امن مراعات
 رغایب النفسانیات بل عن الالفات بما سوی الله
 مطلقا و یا تو کیم من نور هم همد او بیاند نمودن
 شمار اجزاء ان اخلاق بشری و ملذذات نفسانی و جمیع
 و در وجود شما جلوه ظهوری نمایند بعد از که ربکم
 بخسته الاف من الملذذات سو من اسدا کند شما
 را بلامهل ایشان در خود نمایی و یاقی تراخی در افعال
 برورد که در حافله و ناصر شما بخسته الاف من الملذذات
 سو من بخسته الاف از ملذذات که در وجود با وجود شما
 در حالتی که سو من و معین باشند ان ظهور جلوه
 ان پنجه از ملکات حسن شمارا در دفع اصدا و خویش
 از زایل و غیاب جبر هر خسته ربانی را در ذیل در برابر

در عالم کون که خداست از نباتات نفسانی و شیطانی
و طبیعی و بشری و در حقیقت حق ناصر و ثامن حق
بر اعدا و لهذا بعد از ختم ایزد عقیق بین افشاح ابر که میاید
سفر باید بقوله نعم و ما جعله الله الا بشئ کم و غلظت
قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم
و بگردانید جلوه ظهور ان ملکات حسن را الله نعم در نما
نمودار الا ان کران ملکات حسن شمار ایشان است دهند
درین عالم اسباب مرثما و بر ظفر اعدا و هر اینه نما
بسیب سکناي دو عالم اسباب از رویان آیات
ظفر و ملکات حسن در خوشی مطهر القلوب کوه بد
بالنصر و الظفر علی الاعدا و ساکن کرد و قلوبیان از خوش
بسیب رؤیه غلبه معاونان ایشان از ملکات حسنه
در خوش و در حقیقت هیچ نصرت و فیروزی نیست الا از نزد
خدای و او جل سلطانند و نصرت دادن محتاج بار سال
ملایکه و اظهار ملک و امداد ایشان نیست چرا که الله نعم
عزیز است و غالب بقهر و غلبه بر ما سوی الله و فعال لما یشر
و والی امر متقیان و مؤمنان بغیب است بخیر من
الظلمات عالم الطبع الی عالم انوار الی روحانی و منها
الی عالم انوار السجانی و حکیم است که عالمی باین اراک
و نظم و نسق از جلوه مکنونات عود آورده چون نظر

غالباً در عالم کون بر مکنونات است و جلوه و بجز و راحت
از ایشان مشاهده افتاده جلوه ملایکه در عالم انوار
و ملکات حسن در عالم انفس و اسطین ساخته و مطیع
طریق فیما بین کفر و اوبیکیم فیما بین اخلاص و
و این نصره بانی در عالم بخیر ان بود که برین شود و قطع
کرد و در خرف از جاحدین و صنادید قورش و قورش و قورش
و بعضی اسیر مسلمان و بعضی ایشان کشیدند و تطاول و
بر مسلمان نسبت شد و بعضی با کمال غیظ شکوب و خند
و منقطع الامال از عود بقبال مؤمنین فرار نمایند و
این نصره قدوسی و سجانی در عالم انفس از ان سبب بود
که نابود و منعدم گردد بعضی از اخلاق و زیله و اوصاف
نا محمود از وجود مستعار عبد مطیع و بعضی از اخلاق
و زیله و اوصاف نا محمود از وجود مستعار عبد مطیع
و بعضی از اخلاق و اوصاف بشری که لازم مرتبه بشریت
و معین دای حقوق عبودیت باشد منجر سلطان عقلم
صحیح و برهان شرع شریف و ایمان مزین باقیان بود
و وعید ربانی کردند و قدم اطاعت از صراط مستقیم
فاستقیم کما امرت بیرون نکفایند و دست توسل از
اعضای کلی حق و جبل المیزان قرآن مجید بر ندارند و
بالکلید نظر از ظواهر بیان و وهران و راه حق در پوشیدن

از جمله من کفر بالطاعت و دین با الله کردند
والی امر ایشان کرد و بالکلیه ایشان را از مقتضیات
ظلماتی نفس و طبع پرورن برد و بعضی و بعضی از آن اعدا
دین از شیاطین جن و انس و اخوان سوء مایوس اند
بر دوزخ ملک و جود ایشان کشته خشمگین و منکوب و
مقطوع امان از ایشان روی گردانند لیس لك من
الامر شیء او یؤوب علیهم او یعد بهم فانهم ظالمون
نست مبرا ای رسول حق در عالم افاق و انفس از امر حق
شیئی از آنکه هلاک کنی ایشان را بسبب آنکه ظالم اند
نجویش و دیگر کراهان در تقویت جحد و کفر ایشان
بل عیدی مامور از جانب ما از انداز ایشان و جهاد ایشان
و بدان نسبت نیست بر تو ای فرستاده ما در عالم انفس اف
عقل گاه و محامد و محاسن نخبه جامع انسان فی جزو
یافت محاسن و قبایح و غریب حفظ محاسن در ملک
خویش و کف نفس از رغبت بر ذایل و انداز دار و زار و کما
قبایح و جهاد با او که باز آید از راه باطل بر حق و از غیر
و تضییع خویش در کارهای ظلماتی نفسانی بطریق
صدق و صواب شریعت نبوی و خیر این بر تو نیست ای
فرستاده مطیع ما و مطاع بر ایشان بفرموده ما لیس
لیس لك من الامر شیء او یؤوب علیهم او یعد بهم

بأنک البتة ایشان را در
خطه اسلام در
آوریم

از الله

ان الله تعالی بینه ص با حسن الادب لیسند با اعدا
ان اهل الکرم و الرحمة من المرش الى الشری تصدق
و حتی وسعت کل شیء و حیث وصفه الله بکمال الحق
بقوله نعم و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ای رحم
من حیث انت علی امتک و لا تدع علیهم الثانی البسرة
خلقتم لان من خففت و خلقه علی الجحود و مؤید این
ان لیس صایب در کلام مجید بسیار است مثل خطا
بوسی عم قل له ای فرعون قولا لیسنا و الخیر از سوء
سپهران مؤید این معنیست قول حضرت برهم عم فمن
تبعنی فانه منی و من عصانی فانه غفور رحیم و قول
عسی عر فان تعدیم فانهم عبادک و ان تغفر لهم
فانک انت الغفر الحکم و الله ما فی السموات و ما فی
و ما فی الارض یغفر لمن یشاء و یعد من یشاء
و الله غفور رحیم و مر خداوند بخیرت از احوال
هم مخلوقات و بصیر بسیار است همه عبادات و مکافات
هم بر وفق حکمت ازلی و قدرت امرزلی و الله خفیه
والارض و کان الله علیها باحوال الکل حکما حکم کند
قادر بر جریان احکام خویش بر وفق حکمت کامل و لطف
شامل خویش لاجرم حکم خویش از گناه پاک میکند
هر که خواهد از گناه کاران را و تعالی و قدس الله

والا انما في العلم اعلم بفضل خورشيد ان كناه كاد باك
كند و كناه كند نام باشد از معاصي ايام گذشته و عا
بر ترك جمله ساهي در اوان اينده و باك كند ان ساه
راست در اوان رغبت بزياده از مالا بد بعيش و اقتدا
بر اداي عبادت كه عازم بدن معني شده سوسل
بدرگاه بي نياز او شده باشد در توفيق يافتن در
ثبات غريبت خویش و باك كند نظران عاشق ايك
از غيري بياز از رؤيت غير كه هستي بي نياز خود بر
باد فنا داده بر و بهر حق لشاد باشد و بقصد صدق
عند ملك مبتدئه نمك بر و بيت اشيا كاهي و سوسل
صادق كل شئ بر رجع الى اصله كشته باشد و بعتد
من لشيء و بقضاءي عدل خویش عذاب كند جاني
مطلق و كافرين را بخلود عذاب جبرتمردان و غير ايك
مولى تمام عمر خویش و نافرمانى مستمر بلافتور يكاني
خلود تواند بود و متمردين در بعضى اعمال و كاسيل
در اركاب و امر كاهي و بي پروايان در اجتناب
نواهي با عدم تدارك ان بتوبه و ارتكاب حسانت
مذهب سبانت بقدر تقصير يكاني كرد و جبرتمردان
بهبودى عباد خواهان خوشنودى جبر اگر خوشنودى
مريض نادان در مرض باكل لذا اين جملها نيست بسوى

در عين

و هيمن قصد و جلاد و ديكر از ايات نفسانيست و
حق تعالى غفور است طوايف عامه و خاص و محاسن
الخاص و باصلاح احوال ايشان هريك در رتبه
خود ليدخل المؤمنين و المؤمنين جنات تجري
من تحتها الانهار يعلم و حكمه و عشق و مهر و جبر و اخبره
ايمان عامه مسلمين ابا از مهر علم شريعت بخورند
و عمل بر و فغان نكند شره قرب و قبول مولى كم
جنان حقيقي است نيابند و سيرشان بجنه ايقاع
سنتي شود و محاسن عباد الله تا ابد از مهر طوبى
بشروان و ادى كعبه مقصود و بدرود كند كا
همچو باده از زاد و راه طرقت است نشوند
و خوشند كان نظرا از اخبر زياته از قدر مالا بد الزكاه
حق و اداي عبادت معبود است نباشند و بخلق
با خلاق الله نكند سيرشان بجنه صفات سنتي كند
بجنان قوم صفاتي راه نيابند و خاص الخاص بجنه
صولت سلطاني و جبر سحافي از نه جوة جاودا
عشق و معرفت كل شئ بر رجع الى اصله قطره نوشند
نظرش از جمله ساهي الله پوشيده نظر كرده و در خيره
هات محو و منسى كردد و كار جمله اين طوايف جن
ايمان بغيث و خود را بحق سپردن نيست تا حق ايشان

هر يك بمرکت ان غریت صادق از خطهای سبک
ایشان محفوظ داشته بنزل مقصود از خلقت ایشان
ایشان را رساند بموجب وعد صادق الله و
الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور وكان الله
عليها حكيمًا باشكار و نهان همه حكيمًا و حكيم و حكيم
كنند بر همه از طرق حكمت با خبر سازا و آنگاه
المؤمنين و المؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار
خالدين فيها و چون غریت هر يك در مرتبه استوار
در اطاعت مولای خویش می بیند هر يك را در مقام
جنان و قرب قبول خویش بخلد دارد و بکفر غنیم
ستایشهم لاجرم می پوشید از نظر عامه مؤمنین سینه
مرتبه ایشان که مساهی شرعیه است و موجب غرض
ایشانست از وقوف در مرتبه قرب ایشان و بنشیند
از نظر خواص و غیبه بضایات بشری زیاده از قدر
سلا بدکار کنی مولی که سینه مرتبه اوست و بنشیند
از نظر حق بین او و بیت حله ما سوی الله که سینه
مرتبه اوست و كان ذلك عند الله فوزًا عظيما که
این سعادت مند از اکر امت فرموده و اشاره باین طوار
تواند بود که غیر من بعمل مشغال دوزخ خرابه و من
بعمل مشغال دوزخ شرابره و چون مولوی معنوی چند

هر

بیت مناسب این مقام فرموده از راه مناسبیت تعلیم
می آید به همچنین تاویل قدح القلم بهر شخص است
بر مشغول اهتم پس قلم نبشت که هر کار را الا توان هست
تا بهر جزا کو روی قدح القلم کراید و استقاری
سعادت دارد و ظلم روی مدبری قدح القلم عدل روی
مقبلی قدح القلم تو را داری و روا باشد که حق همچو
مغول اید از حکم سبق که دست من برون رفتست
کار پیش من بخندین میا خندین مراد بلکه ان معنی بود
قدح القلم نیست بکسان نزد من عدل و ستم فرق
بنهادم میان خیر و شر فرق نهادم میان بد و نیک و در
که تو فروقی ادب باشد از یادت بدان فضل و کرم
قدیران دوزخ ترا افزون دهد دوزخ چون کوهی قدم
پروانند و آنکه می باقی هر دوزخ بنشیند و آنکه
سبک روی هر دوزخ بنشیند فعل است این اعضها
دم بدم این بود معنی قدح القلم که نکودست میا
رشد نیک و نیکو بود بد است بد جمع بکلی
نصیر و استغوا و یا توکم من نور هم هذا مبدءکم
و بکم نجمة آفاک من الملائکه ستوبین بل الصبر علی
مضطر الجهاد و بذل النفس طاعة الله و تحمل الکروب
و طلب الرضا الله لا یكون الا عند تقوی القلب شایسته

الحق يتوره بنور اليقين وثباته لنزول السكينة والطمينة
عليه والتقوى من غلبة الحق والميل الى النفس والفتنة
وخوف تلف النفس والنفس لا يكون كذلك الا عند انكسار
النفس تحت قهر سلطان القلب والروح اذا الثبات
والوقار صفة الروح والطيش والاضطراب صفة النفس
واذا استولى سلطان الروح على القلب واخذت
عصمة من استيلاء صفات النفس في جنودها ففسدت
القلب وليكن اليه نورانية الجبوت لذاتها وينفوس
به على النفس وقوامها فزها ويكسرهما ويدفع غلبتها
وظلمتها عن نفسه ويجعلها ذلولا مطمئنة مطيعة اليه
فيزول عنه الاضطراب وينور بنوره وعند ذلك
تنزل الرحم وياسبب القلب ملكوت السماء في نورانيته
وقهرها لما تحتها ومحبتهما وشوقها لما فوقها وبذلك
التياسيب يتصل بها ويستنزل قوتها واوصافها في
افعاله كما كان في قلع باب خير حضرة ساعدا هنيئا
وانقلاعه عن الجمة السفلية وانقطاعه بقوة اليقين
والبوكل الى الجمة العلوية ويستمد من قوى قهرها
على من يغضب فذلك نزول الملائكة واذا اجتمع هلع
وبغير او خاف او مال الى المال او الدنيا غلب النفس
فدبت واستولت عليه ومجيتة بظلمة صفاته عن النور

فلم يبق تلك المناسبة فانقطع المدد ولم يلزم نزل الملائكة
حتى العامين البرزخ بين المعاني التي لا اعيان لها في
الوجود وبين الاجسام النورية والطبيعية كالعلم والحركة
هذه في النفس وهذا في الاجسام فتجسد في
حضرة الخيال كالعالم في صورة اللبن وكذلك يعين
المنسب وان كانت كاعين لها لا في النفس ولا في الجسم
كالثبات في الامر يظهر هذا الثبات القيد المحسوس في
حضرة الخيال المتصل وكالا دواج في صورة الاجسام المتشكلة
الظاهرة بها كجبريل ع في صورة الدجيه ومن ظهر
من الملائكة في صور المذريوم بدر هذا في الخيال
المتصل ان المتصل يذهب بذهاب الخيال والمتصل
حضرت ذاتية قابلة دايما بالمعاني والادواح فيجب
لها صيدها لا يكون غير ذلك ومن هذا الخيال المتصل
يكون الخيال المتصل والخيال المتصل على نوعين منه
ما يوجد عن خيال ومنه ما لا يوجد عن خيال كالنايم
ما هو عن خيال ما يراه من الصور في نوم والذئ
يوجد عن خيال ما يمسكه الالهات في نفسه من مثل
ما احس به او ما صورته القوة المصورة انشاء الصورة
لم يدركه المحسوس حيث مجموعها لكن جميع الاحاد
المجموع لا بد ان يكون محسوسا فقد يندرج الخيال

الذي هو صورة الملك في صورة البشر وهو الخيال
المتفصل فهو في خيال المتصل فهو خيال بينهما
صورة حسنة لولاها ما دفع منهاها الى الخيال
المتصل يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا الرزاقا
مضاعفة وانقول الله لعلمكم تفعلون اي كروه
مؤمنين بحقيقته وعد ووعيد اهل اكل ربا كذا
اعظم منها است اجتناب غمايد و بهر نياز
دبا و جلد مناهي پروردگار خوش بسا که فلاح يابد
از خطر نا فرمانی و بکرمه لعلم تفعلون در این امر
و لعلم ترحمون در این بعد و جلد ایا فی که در قرآن
نجات برهیزگان از مناهي و مرتکبان اول مرتکبان
بکرمه لعلم فرموده بسا که حکمت حفظ و حسن است
عل از خطر رویت عمل و افساد مرات عامل تقیبه
اوقاتده باشد تا بعد در هیچ مرتبه از توفیقات
اعمال صالحه اعتماد بران نکند که برد و قبول عمل جز خدا
واقف الا سراد و ناقدا اعمال قلوب مخلوقا که تواند
بود که جرم مؤمن عارف و عامل با کمال توفیقات
خیر است هرگز نظیر بر عمل و حسن افعال خوش نینداید
و نظیر بر فضل مولی و حسن رعایت و نعم در هیچ
امر و هیچ حال نداشته باشد و بجان طریق که در قرآن

قدم در مناهي متضرع و ملجئ بفرمان حق باشد هنگام
توفیق ثبات قدمی در طاعات که انرا انجمن از عین
عنايت حق داند ملجئ بیدرگاه بی نیاز با استدعا
قبول ان کرد در حد و حقیقت هیچ گونه عبودیت و
سبکی سزاوارش کرد بعبودیت کامل و فیض شامد
اوست و اند بر تقدیر تصفیه و از خلل و زلل لا ذر
نقص بشریت و انقول انار التي اعدت للکافرين
و بهر هیئت ای مؤمنان از نار که مقرر ماوی و
زندانی است که بجهنم کافین مهیا شده چه ماوی و
سکنی که بجهنم مؤمنین وسیع از مناهي و مطیع اوامر
مهیا شده جان و رضوان و قرب قبول ملک مست
و اطیع الله و الرسول لعلمکم ترحمون و اطاعت
کنید ای مؤمنان خدا را در کتاب جمیع اوامر الهی
مصلح جلد احوال شایر و وجه کمال و اجتناب از جمیع گناه
نتیج نقص و ضلالت و مظهر و زرو و بال و پروری
و اطاعت کنید فرستاده خدا را بر همنامی بقصود
و اطاعت پروردگار و مصون از جلد زلل و خلل
و ضلالت معبود و مطیع جلد اوامر پروردگار اکل محتجب
از جلد مناهي و مباحات زیاده از قدر ضرورتی
لا بدی اطاعت بسا که لا یقرحمت ربانی اقتیدان

نواقص و مخاطر لازم بشریت از طریق حفظان از
انها از راه تفصل سبحانی یا غفران ربانی پیاپی
بدقیقه ازان اشاره شد و سار عوالمی معقودین
رَبِّكَمُ وَحَبِّهِمْ عَرُضُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَعَدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ و بشنا پید طوائف مؤمنین بسوی علم و
عمل و قول و فعلی کمو سیله شود نزد پروردگار شما
بر پوشیدن کلاهان شما و تقصیر در ادای عبادت
او نعم هر يك را در مرتبه خویش و لا آنکه هر يك در
مرتبه خویش بجان خالصا مخلصا لوجه الله گردند
تا عالم السر و الخفیات و کافی الملمات و محبت الدعوات
دعوات لسان حال و مقتضیات احوال هر يك
از ایشانرا اجابت کرده بنوشند نظریات در عالم
مؤمنین از تحریات و مطلق مناهی تفصلا تا بیا
بیتلا نکر دهند و اصلا مرتکب نشوند و بنوشند نظر
بالك بن از خواص عباد لذات مباحات زیاده از
قد ضرورت بشری و ما لا بدای عبودیت عالم
اعیان تا از خطر فریفتگی بآن مصون او نشوند و
بپوشند و محو سازد از نظر حق بن خاص الخاص و
نمودی بود ما سوی بد ریافت بودی نمود حق
تا اصلا ظلمت تعینات امکانی حاجب در یافت

نور الانوار نتواند شد و بر یوت اشیا کاهی بر نور
کامل رسول و جذبه حقانی سولی مشرف گردد و هر
سرد طایفه در جرگه لیدخل المؤمنین و المؤمنات
جیات تجری من تحتها الا نهاد خالدين فيها و کثیر
عنهم سیاهتم و کان ذلك عند الله فوزا عظیما و
گردند و بگو آنکه بشنا پیدای مؤمنین بطلب مغفرت
خویش از پروردگار غفور رحیم و رؤف رحیم خویش
اگر از راه نقص بشریت هر يك را در مرتبه خود در
پاس حفظ مرتبه خویش بقصی یا تقصیری نمودار گردد
از راه توبه و ندامت و توبه از سلك خیر خویش و
عزیمت کامل در استقامت صراط مستقیم فاستقم
كما امرت تا بشرف خلعت فاخرة المساب للذین
کن لا ذنب له مشرف گردید و هر يك در جرگه برادر
مؤمن غیر منحرف از صراط مستقیم داخل حریم خود
گردید و بشنا پیدای طوائف للمؤمنین هر يك
نخست لایق مرتبه خویش از قریب و قبول حق و مجازات
افعالی و اناری و صفاتی و رفعت و منزلت حالی
خویش که مستعد و آماده شده از برای برهیزگار
هر طایفه که عرض آن خبت است مثل عباد و اولاد
که بخشد اعمال خیر بجهت ارباب عمل و خبت اعمال و انان

خبی را است و بجهت ارباب علم با علی و مهدی را جلالت
 در خبیست صفات غیر متکاتب تقریب ذات معانی
 قریب و قبول پراستند و بجهت عاشقان با کمال خبی از
 همه ممتاز و با همه انباز در خبیست ذات بی کم و کیف
 و وضع این در سامنی محو و منسی گشتند و عرض خبیست
 اعمال و آثار بقدر ظهور اعمال و آثار عالمین ایشان
 جلوه کرد و خبیست اعمال الست و ان بعرض حیوات و انوار
 جبرائیل اعمال عالمین خیر و شر و کاسین نفع و ضرر
 از برای خود و غیر بندگان و اسمانیان و زمینها
 و ذنوبیان میسرند چنانچه از غیر و شر و نفع و ضرر
 که خدای خاند و رؤسای ملک لابد سرایت به جمیع
 منزل و مملکت بقدر نسبت میکند و طول آن بی پایان
 و بی نهایت است لان الاخرة للدار الحیوات و الموت
 فیها مذبح و عرض خبیست صفات بقدر جلوه صفات
 ربوبیت و جذبات الوهیه بظاهر کامله و متخلعین
 باخلاق و تقوی طول مرتبه قریب صفاتی واحد و نهایت
 نیست جبرئیل نهایت حضرتستان بارگاه و خبیست
 عرض ذات کبریا در عالم افاقا است که از جلوه
 صفات کامل مجلی خویش و ظهور آثار آن جلوه
 صفات ربانی و اظهار قدرت سبحانی در سموات

و ازین

را در حق و حله مکنونات جلوه گرفته و در ابره
 وجود مکنونات ظهور کائنات از بحر علم ان معنی
 انوار و مخزن اسرار غیر تنهایی خود را در گردین و
 با و منتهی کرد و بصد و قر شد و و الیه يعود
 و خبیست عرض ذات کبریا در عالم انفس جلوه حله
 آثار کالات سبحانی و فیوضات روحانی و سبحانی
 افعال و آثار جمعی جلوه کردند و بشایه موج
 که از بحر حقیقه الحقایق بحد و نهایت و بی سبب
 و منتهی خود را در گردین در و محو کرد و ابد الابد
 از و سیمی و نشانی نمود از نکر و در جنان از الابد
 از و سیمی و نشانی نمود و این جنات از بعد ذات
 و صفات و افعال و آثار میباشد از جمله همین
 کاران طوائف ثلث مجمع و اتقوا النار التي
 اعدت للكافرين حس قال ان عطاء امر العوام
 لا نقاء النار فخر فم منها وترك المعاصی را جلها
 و امر الخواص بان یقوه و یظروا الیه و ان غیره
 فقال فائقون یا اولى الالباب و ساروا الى
 مغفرة من ربکم قال ابو علی الدقاق الالف الالف
 ساجد و را کعب بالحضرة و الحق یقول لنا ساروا
 کانه لابد منا ونحن و قوف لا تحرك بل ساروا

الى ستر افعالكم التي هي جبايكم عن مشاهدة افعال
الحق بافعالهم فانما حرمتم عن التوكل وحبية عالم
الملوك التي هي تجلي الافعال بروية افعالكم الى
الما يوجب ستر افعالكم بافعالهم وحبية عن
السموات والارض فالمراد بالحبية هم حبية الافعال
وصف عرضها بمساواة عرض السموات والارض
توحيد الافعال هو توحيد عالم الملوك وانما قد
عرضها ولم يقدر طولها لان الافعال باعتبار
السلسلة العرضية وهي توقف فعل الى فعل اخر
ينحصر في عالم الملوك الذي يتقدم الناس واما
باعتبار الطول فلا ينحصر فيه ولا يقدر قدرها
اذ الفعل مظهر الوصف والوصف مظهر الذات
فلا نهاية له ولا حد فالمحويون عن الذات والصفات
لا يرون الا عرض هذه الحبية واما البازدون لله
الواحد القهار فعرض حبية عن طولها ولا حد لها
فلا يقدر قدرها طولها وعرضها اعدت للفقير
الذين يتقون حجب افعالهم وشرك نسبت الافعال
الى غير الحق الذين يتفقون في السراء والضراء اي
الذين يتفقون اموالهم في السراء وادواهم في الضراء
مجمع بين وساروا الى مغفرة من ربكم آيت بالايد

الحق

الكل لان كان البعض معصومين من الزلل فان ذنبهم
قلد معرفتهم على اقدار الحق كما اشار اليه ونبي عند
وساير المعصومين عليهم في كثير من الخطب والمناميات
في الاعتراف بالذنب والتقصير في اداء حق عبودية
والوصول بكنة معرفته وفي قوله تعالى وحبية عن
المسموات والارض اشارة الى تضيق صدر الزهاد
في استعظامهم بما تركوا فقال لهم خفي احراما
تركتم وذكر عرض الحبية وسعتها لطعن قلوبهم
وبزيل وحشة طبعهم وهم الذين اتقوا الدنيا
للحبية وفيها استلوا العارفين من صدق سنو حجاب
المنكرين فقال خفي واسعدا سكنوا حيث شئتم
في جوار الكبر المقدس عن سنو حجاب والمنكرين
الذين يتفقون في السراء والضراء ويتقايان
اناسد كما انفاق كند لله واشيا ركنه قربة الى الله
دور خا زوايا يضروا بيات بشري لازم اداى عبودية
ودر شدة وشكدة سقى بقدر امكان ان ثمره حبيب
مقل كرا فضل مجاهداتيت كرا باب نفس بانفس
دربدل اموال واوقات واحوال خوشت سكره
باشند واناسد كدر سراء وخوا وسعة انفاق
سلذات نفس ودر غويات طبع بعباد الله كند

دور خا زوايا يضروا بيات بشري لازم اداى عبودية

و در ضرر و هنگام نزول بلا یا بحسب و شداید و نعم
انفاق کند هر چه ازین جهان و هر چه انفاق افتد
از انفاق و استهلاك ایشان از جریان قضا یا حکم
ملك شان و ظهور اسرار حکم دیان بهمان رغبت و
لذت که در رخا انفاق میکردند و الکافی بالخط
و المعافین عن الناس و الله یحب المحسنین و بهرین
کاران آنانند که کظم غیظ کنند با اقتدار انقیاد
طلب المراضات الله کلام آخر مقتضی احسان من المود
للكظم او حب السبق و الرغبة بحسب المحسنین و
نحوه و از ادب خلق و سوء خلق ایشان رجوع نمایند
بل مضروب شناسند که صبر در آن باعث تولید و تربیت
اخلاق حمیده حلم و عفو و کظم غیظ و نحوهم در حق
ایشان کردند و بجهت تمییز این مطلب است آن رخ
که عارفی فرموده من شکنی سوء خلق غیره فیدل
على سوء خلقه بان حسن الخلق احتمال لازمی و سبب
منشأه آنانند که عفو کنند از خلق الله تعزیرات داشته
و نادانسته ایشان در حسن عشق و بهرین کاران
ارباب طریقت و مجاهدان با نفس و کافر طاعونین
در سبک مسلک شریعت بطریقه رسول ص و الی اعظم
او علیه در عفو از جلیه فراموشکاران از صلاح حال

خونی

خویش و غافلان از حسن مال خویش در عالم آفاق
و انفس لاجرم اگر زیانی با ایشان از کارکنان عالم
افاق رسد او را معذور دارند و از حضرت عزت
نعم و تقدس نیز استمداد مغفرت و اذان تقصیر نمایند
و اگر از کارکنان وجودتان تقصیری در ادائی
عبودیت حق از طریق تسبیح و غفلت نمودار
کردد در تدارک آن از طریق سستیم فاستقم کار آید
قدم بیرون نکذارند و اقتصاد را در جمیع امور
سنت خویش سازند تا نند در تدارک نفس و طبع که
بغفلت بسبب بوالفضولی میل طبیعی زیاده از
قدر ما لا بد در مراعات نداری بجهت ادای عبادت
در ملتذات جسمانی و مقتضیات طبع تصرف
کرده منع شده باشند چندان که نفس از مقتضیات
بشری گشته که از ناتوانی محفل و از ادای حقوق
عبودیت خویش معطل گردند و اگر از طریق
استداد او ان محو و سکو سالکی دین نرا در ویل
بقرار کرده بسبب تعطیل کارکنان تن در او قیام
سکو در او ان محو از طریق رغبت سالک بقوی
تن تا بتجلیل بکار و راید و در مسلک عبودیت سبک
عنان گردد بزیاده از قدر لایب او را امداد نکند

که اگر تا هنگام استقامت حال از بعضی فضایل
عبادات و ذراید اذکار و اوامر و کثیر المنفعه فوت
شود بجز آن سکوت حقایق و اولی سلطانی معذرت
ماه است و بسبب حریت و ندامت که از قوت او
دارد ناجور است چه اگر از غلبه میل بکثرت عبادت
و اوامر و اذکار و تقویت تن نکند هم این هست
که دلیک هوی و هوس نفس او از تقویت آتش میل
طبیعی چندان جوشد که هواهای روحانی او را
از سر بدر کند لاجرم در هر حال و هر وقت بند
مطیع بولی تم و تعدس و سرور و همنایان و هر وقت
چالاک او صله باید بود و با لکلیه غیر را قاطبه
از کار فریادی وجود خویش معزول باید کرد و تاد
دعوی بندگی خود صادق باشد چنانچه حکیم الهی
حکیم شناسی بدان اشاره فرموده ع جند کوی که
سندگی جبر بود بندگی جبر فکندی جبر بود نشویند
تا نکودی حر نتوان کرد طرف برابر چه اگر در ظاهر
این کارکنان عالم آفاق و انفس مظاهر این آثار و
مصدر این افعال شرع اند و بسبب غفلت از حال و
کار خویش مستحق مواخذه خواهند بود و لیکن بحکم
کامله مظهر و در هر ان کارکنان دوا این در

در بند

و تریاق این سم از ندامت بران و تدارک ان جنبات
سند هب سببات میناست لاجرم با طاعت امر حکیم
علیم در تدای عقل معالج بران معاصی چنان تنبیهات
توان یافت که از طاعات یافته شود و بسا که از
عمل و کیفیت ناثر از ندامت از ظهور معصیتی که از ترک
طاعتی روی داده باشد منفعتی زیاده از ادا این
طاعت بجبر رسد و العباد بالله بسا که تا فعلی ان
عباده بسبب مرآت عمل یا جب سمع و بر یا عامل
ان حاصل معصیتی شود فوق مرتبه معصیت ترک
ان عمل چنانچه عطف هر وی قس بدان اشارتی
فرموده بنوارم از طاعتی که مرا بجای آورد بسا
معصیتی که مرا بعد راورد و الله فحیت المحسنین
بالنسبة الى حسناتهم والذين اذا افعلوا فافحش
او ظلموا انفسهم وان کسانی که هرگاه بکنند
یا ترک کنند طاعتی یا خرج کنند قدری از نقد عمر
خود را و صرف کنند بعضی از جوارح و اعضا و قوا
خود را یا تمام ان در غیر بندگی بولی و کار کنی و
فرمان برداری خداوند خویش تم و تعدس و بسبب
این وضع اشیاء در غیر موضع ظلم بر نفس خود نمایند
ذکر و الله فاستغفر الذین نوبهم تدارک ان معصیت

کردند و تداوی همه اقسام ان ظلمها کنند باندک ساد
 صدق و عدل و عیلم اورند برورد کار و خالق خویش و عد کنند بر نفس شکا
 یا انکار خویش بقدر علم و دریافت خویش حقوق
 خلقت و ربوبیت و اصناف کرامات و اذلتها
 انواع نعم و حفظ و حراستش نعم و تقدیر از بلاها
 و اخطار و نفع تا ایشانرا ندانند امتی عظیم از خلف و
 تنبی عظیم از تضییع وقت و تعطیل مصالح به
 تضییع آن در غیر موضع لایق صرف آن روی دهد
 پس طلب مغفرت آن گناهان با کمال زانند و خیر
 از وقوع آن از برورد کار عفو و رحمت کند و من
 بغیر الذنوب الا الله و کد تواند پوشید برده عفو
 و غفران گناهان انانی که بدینگاه برورد کار خویش
 با تحقق حقوق غیر متناهی و اتمام عیاضی گردد مگر
 رحمتی منتهای حق و لم یصر و اعلى ما فعلوا و امر
 نکند و اقامه نکند بر گناه خود خطری نسبت
 با استغفار و مقرون ساختن معصیت خویش بپند
 لقوله ما احسن استغفروا ان عاد فی الیومین
 مرة و هم یعلمون حال ما یصروا ای و لم یصروا
 علی قبیح افعالهم عالمین بر تن اولئك جزاؤهم
 مغفرة من ربهم و جنات تجري من تحتها الانهار

خالد

خالدین فیها و نعیم اجر العالمین المغفرة و الجنات
 و كفالك فارقابین القیلیل ان فضل انهم بان
 بین الله المتقین محسنون مستوجبون لمحبة الله و
 المستغفرین الحافظین حدود الشرع العالمین
 الماجورین جمیع و العائین عن الناس یعنی عاصد
 عنهم بر ویر مصدر الافعال و انما هو الله و الله یحب
 المحسنین یعنی الذین لهم هذه الاخلاق و الذین
 اذا فعلوا فاحشة و هو روبر غیر الله او ظلموا انفسهم
 و ذلك تعلقاتها بما سوی الله ذکر الله بالنظر
 الیه و رؤیته فاستغفروا الذنوبهم انما و الله
 فی قطع التعلقات مما سواه و من بغیر الذنوب
 الا الله ای من ستر کیف عواطف ذنوب وجود
 الاعیاد الا الله و لم یصر و اعلى ما فعلوا و لم یصروا
 علی دویة الوساو و التعلقات بها و هم یعلمون
 ان کل ما خلا الله باطل پس فاذا فعلوا فاحشة
 او ظلموا انفسهم ذکر الله فاستغفروا الذنوبهم
 هذه الاية بشارة الى قوم اخطاوا فی السماع و بما لستم
 مع خطوط انفسهم و بقا یا صفات البشریتهم
 جلسوا بغیر حضور و لا سهود و لا مراقبة و لا تقدیر
 الاسرار فی طلب الانوار فالفا حشة منهم سماع القول

واظهار الوجد مع حفظ النفس وحفظ النفس
 الظلم منهم دعوى المقامات والولايات وهم يعلمون
 انهم ليسوا على التحقيق في السماع واظهار الوجد
 فادركهم الله بفيض رحمة حيث عرفهم بصلح انفسهم
 عنده وبلغهم في رتبة العقاب ويضيق صغرتهم
 بتلك الفاحشة والظلم فيذكرون الله بشرط الله
 وروية التقصير والخطية بين يديهم وسقوطهم عن
 عيون المشايخ فليستغفرون الله من كذب بنسبة
 الكذب في القبر من دعوى ما ليس لهم واذا كان
 الامر كذلك ولم يصروا على ما فعلوا يغفر الله ما
 سبق منهم بالطافهم الى قربة فانه مولود وصاحبهم
 لا غير ولا ذلك قوله ومن يغفر الذنوب الا الله وفيها
 فيها اشارة الى عشاق الله الذين استغفروا في جوار
 العشق والشوق واخر قوا بلوا في نيران الكبرياء و
 نعت سطوات العظمة فيطلبون روح الاشياء
 لا سراح في مشاهدة المستحسنيات ويرتادون
 مشاهدة عروس القدم في مقام الالباس وعين
 الجمع الذي فيه رؤيت الحق في مرة الخلق وذلك لا يتبين
 فاحش منهم لانه في طلب القدم مع روية الحديث و
 ليس هذا شرط تجريده حقيقة العشق وهذا ظلم منهم

على انفسهم لانهم تنقصوا حفظ التوحيد بفراهم من
 الغشا في التوحيد الى نفاقهم في العشق قوله ذكروا الله
 ولم يقل ذكروا الله او نعمت او صفته وفعلاته
 بل ذكر الله اي فنوا في القرار منه المير في صرف الا الى هبة
 بروية الذات والصفات وايضا اشارة الى اصحاب
 المواجه والوقايح والمكاشفات الذين عادتهم
 السلوك في المعاملات من الطاعات والرياضات
 فاذا اورد عليهم وارد وتضييق وقت فطافهم رجوع
 الى اداء الورود وهذا سوء ادب من التزلزل في فؤاد
 عالم قدس الروية الى مقام مراعات العبودية وفي
 الظلم ترك مقام الوصال واختيارهم وسابط الكمال
 نيل الله اياهم بخاومهم عن الوسيلة ورجوعهم عن
 المشاهدة والقربة قال بعضهم انت عني وليس من
 حق عني غرض جفائنا عن الانداد وليس الحر على
 السباط كما الذنب على الباب وقال ان رؤيتهم في
 والاقوال والاحوال كطلعات عند ظهور الحقائق
 اولئك جزاؤهم معقرة من ريتهم وخناك خرج
 من تحتها الا انها رجا الدين فيها ونعم اجر العالمين
 من خرج من درك الامتحان بشرط الوفاء والتقدير
 عن الاخلاق النفس والهوى ودخل بشرط روية التقصير

نبعت الحیا و النجلی فی جملة المخالفة فی الاستغفار
 بعد الندم تجرید الله الی فوق مقام الاول بوصول
 الی شاهده قدس جلاله و یفتح له کوز مخزات
 الغیب بخانات المشاهدات و المراتب الی الی
 عیون صفات الذات تجری منها انوار الاوصاف
 الالیه یستفید من نزقات سوا فی الجلال و الجلال
 خالدين فیها بلا مک و لا قطع و لا خطر الزمان
 و لا حجب المكان و لا تغیر بعد ذلك نعم هذه النعمة
 من المنعم الکرم للراغبین بشرط الوفاء فی العشق
 علی الحضرة القدیم بلا نقص فی العهد و لا سهو فی
 الشهود و قال الاستاذ فی قوله او انک
 جزاؤهم مغفرة بن رهم ای بردهم الی الشهود
 الربوبیه و ما سبق لهم من الحسنی فی سابق القسمة
 و جئات تجری من تحتها الالهة مؤجل فی الفردوس
 و معجل فی روح المناجات و تمام الانس هذا
 بیان للناس و من فوقان حمید بیان کنند و ظاهر
 سازیدن استاز برای نوا مو شکاران از توجیه حال
 و مال خویش و غافلان از تالاج احوال خویش تا بتدرک
 آیات قرانی از هر چه نباید کرد اجتناب از ان کنند
 و هر چه باید کرد ارتکاب ان نمایند و هدای و غفلة

للمنفقین

للمنفقین و راهمای و هدایت کنند است بر هر چه کار
 طوائف ثلث را از عباد الله مؤمنین بوصول هر
 یک بقلم اعلای مراتب کمال و غایه خلقت خویش
 و معظمت کنند و بشارة و هتده است هر متقی را
 نیکات بدیع و اشارات لطیفه مؤثره بلیات
 قدم در سلوک مسلك خیر فاستقم كما امرت به ربک
 در مرتبه خویش و لا تنهوا و لا تحزنوا و انتم الاعوان
 و ست مشوید و اهل مکنید و عاجز مگردید
 از محاربه شرکین و محزون مگردید از ظهور غلبه
 ایشان بر خود که بر هر تقدیر شما غایبید و ایشان
 مغلوب ان کنتم مؤمنین بوعده الله و وعده
 و امر عسکرا سلام راست فتح و نصرت و غلبه بر
 اعدا ان یستکم فخرج فقد من القوم فخرج
 و اگر بشمارسد ای عسکرا سلام زحمتی و الحی
 آسیدی در محاربه با کفار پس تحقیق رسیده است
 مثل ان جرح و الم بعسا کرا سلام و بالاخره
 فتح و نصرت با ایشان بوده و بر هر تقدیر اهل
 اسلام اعلو و منصورند سالمین ایشان سالم
 و صحیح و مقوم دین حق و مسلط بر اعداء و بر اعدا
 و خارجین ایشان اعلو و در ذریه اجر مرصنین

قبل از تمام

و مشایبان لله بر مودیان و سایر اخوان مؤمنین
در آنکه بقدر اذیت یافتن اجر جارجین بر غیر زیاد
کرد و مؤاخذه مودیان فراوان بدید و مقتول
مؤمنین علوت اندر هر بر مرتب اجر باقی ایشان
در آن حربگاه بر اخوان مؤمنین و مرتب عذاب
باقی قاتلان ایشان آن کافران مجاریب با مؤمنین
و جارجین بان گراهان و تلك الايام نذا و کما
بن الناس و این ایام دنیا از طریق دیوبت کامله
و حکمت شامله خود متبدل و متغیر گردانیده ایم
طوائف ناس از مؤمن و کافر و صالح و طالح و خبیث
خباثه هر را این مقال بزبان حال هست یوما
نشاء و یوما یسیر یوما علینا و یوما لنا و یوما
الذین آمنوا و هر اینه خدای تعالی میداند آنرا
که ایمان دارند و مراتب ثبات قدم هر یک در
دین و یخیزند شکر شهادت و سبک بری از اظهاری
مراتب ثبات قدم شما در دین حق و صبر و شهادت
از شما گواهان بر استحقاق شما بر نفا و تفرات
مجازات معلوم خویش در این نشاء بر او را باب
بصیرت و در آن نشاء بر کافر خدای و الله
لا یحب الظالمین و خداوند جل سلطان دوست

کافران

کافران و ظالمان را پس اگر احیاناً کافران را علیه
بر مؤمنان و ظالمان را بر مظلومان اتفاق افتد
این بصیرت ایشان نیست بل استدراج است
بنجهت ظهور شر و انفس ایشان و ابتلاء بالجه
استحقاق از مکافات و خداوند معادلان
در نشاءین و مجازی شوند مؤمنان و مظلومان
در نشاءین در دنیا بتخلیه از دزابل و تخلیه بقضا
از رضاء بقضا و حلم و صبر و کظم غیظ و دور حق
بمجازات آن حسنات و بنجهت تبیین مطلب فرمود
و لم یحص الله الذین آمنوا و یحیی الکافرین
قال العلامة البیضاوی لیظهر هم و یصفیهم
من الذنوب ان کانت الدوله علیهم و یحیی الکافرین
و یلکم ان کانت علیهم ق بیس قوله نعم هذا بیان
للناس و ان کلام الحق صفة الازلیة مبین حقایق
اسود الکون لمن له اهلین و اهل القرآن من کافران
در جبر جلالیه و قلبه جلالیه و نفسه مطمئنه و
قابل کل اشاده من الحق الی هذه الجوز و اصطفا
بالمعارف و الکواشف و اذا کان الامر كذلك
یحیی الحق کلامه لاهل القرآن بنور بین ان
سر اد الله من خطایر و مهدی الی کل صواب لانه

مفتاح ان القدم من وافق يخرج عروس الصفه
القدسية من حجاب الحروف بكل مراد وصفات
وقال امير المؤمنين عم ان الله تعالى العباد في القرآن
ومن له اهلية الصفه بادراك بيانها واهلية الدلائل
يكشف جلالة قال النبي ص اهل القرآن اهل الله
حاضر وبقدر ترقى المقامات نفهم من الخطايب
من كتاب الله قوم سبعون باسما العقول بجلالة
انوار كسفا وامرا واعتبارا وقوم سبعون باسما
الاسرار بجلو خطه الانوار كسفا وبيانها ولم يكشف
هذه الاسرار والوقايح الا للناس والناس هنا
ليس من المشايخ بل لسان خلف بن خدام و
له من علم الاسماء والصفات ولم نصيب من فوائد
القران واسراره ثم قال الاستاد بيان تقوم من
حيث ادلة العقول والآخرين من حيث مكاشفة
القلوب والآخرين من حيث تجلي الحق في الاسرار
وما كان لنفس ان يموت الا باذن الله كتابا بمؤيد
بين الله نعم من قدرته امانته حتى اعظم من الجاد
واعجب وزواله اعجب من بقاءه لان في الموجود
قدرة وليس في المعدوم قدرة وايضا اشاره الى
اهل الرياضه ان النفس الامارة لا تزل الهمة

انما

انها مطمئن باذن الله وجلالة ذكره ومناجاة
وما كان لنفس ان يموت الا باذن الله كتابا بمؤيد
الله وهو له اعلم بما كرمه من تادوت ابن امير
كريم اين انديشه توان كرد كرمي باسد از براي
ولا يقربت حوال موافق رضاي ايرد متعال انك
بميرد الا باذن الله واذن مولاي شفق حكيم علم
برهمنه حال ومانا همد بر وجه اكل انت كه نفس
اماره كه اماره وحكم را في جوارح هستي و منوط
از تعين هستي خویش كه حكما في بر جوارح است
بر وفق خواهش خویش در گذرد و علم امارت
خویش هر كونه در تحت امر برده كار خویش و
عالميان مطمن كرده مطيع امر متوا قبل ان
توانا كرده و اين سر نوشت قست موحد و معين
دوازده كه هر نفس بعد از ليس خلعت ظمينة كدام
وقت بشرف موت متوا قبل ان توانا مشرف
توانا شد و من بر د توانا لاخرة توانا شرف
و سنجزي الشاكرين و كسي از ان اختيار كنند
امر و خواهش حق بر خواهش نفس خویش كرازد
مجازات عمل خویش و دنيا خوار دهند مثل انك
غاذي و غزاي قصد اطاعت مولي و تقويت الهمة

وصول نعمایم نیز مغرب او باشد و مرا از غنیمت
 سازد و لیکن بعد از ظفر و نصرت بر اعدا و تقد
 احتمال نمود اعدای دین بسبب تفرقه عسکر اسلام
 بجمع نمودن غنایم جانجدر در حرب احد اتفاق افتاد
 که بعد از ظفر عسکر اسلام و هزیمت ایشان چون
 کنار بر تفرقه عسکر اسلام بجهت اخذ غنیمت مطلع
 شدند اتفاق نموده بر عسکر اسلام حمله کردند و
 و ایشان هزیمت کردند و کافه مسلمینی که با عتیده حج
 ادای سایر عبادات کنند اطاعت الله و متابعت رسول
 و از حق نظام احوال خویش و وصول بجا بخت
 و جراح حسن و اسهل خواهند مطلوب خویش از برود
 رؤف رسد و هر بنده عاقبت بهی که ابر اعمال
 و ابر افعال خیر خویش از برود کار حکیم خیر نعمت
 اخروی توقع داشته باشند ان پیان نعم و تقد
 نعم هشت او را کرامت کند و ان خواهد بنده خدا
 المخلص که از حق جز حق تعالی کبر بایند و صرف جمیع
 ما انعم الله علیهم از کمال حیوة و تقدیر هر جا رایج
 و کانی خریداری رضوان الله اکبر و استغفار باقی
 اخروی و حله استغفار دنیوی و اجزا و اعتناء و قوا
 لابق اکتساب اتم مقصودات و جلای استغفار مذکور

و الخ

و الخ از نعم دنیوی و اخروی همه عباد الله محال است
 علی ما خلق لاجله کند که معنی شکر اصطلاحی است
 افسر قبول سنجی الشاکرین بر تبارک مبارک سبحان
 گذارند و پیش از هر طایمان مقصودات خویش
 بقصود حقیقی رسد و بتشریف قعود فی مقعد
 صدق عند ملیک تقدیر مشرف گردد مجمع و ما
 لنفس ان توت الا باذن الله کما با مؤجل بل
 فن کان موقفا لستر القدر شاهد لهذا المعنی کان
 من الشجع الناس کا حکم جام الا هم عن نفسهم انهم
 شهد مع شقیق البخاری رحمة الله بعض غزوات خرا
 حین حلی الحرب فقال شقیق بخاتم کیف تجد قلبک
 یا حاتم قال کان لیلۃ الزفاف لا افرق بین الخاتین
 فوضع سلاخه و قال ما انا فکذا و وضع رأسه
 ترسد و نام بین المعركة حتی سمعت غلیط و هوی فایه
 فی سکون القلب الی الله و قوة یقینه بالوئوف
 فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا
 حتی و ما ضعفوا عن حمله لانهم حکوه بالله و ان شق
 علیهم لا بد من ذلك و ان لم یساق علیهم فلیس ببله
 و ما استکانوا لغير الله فی ان الله و جوا الی الله فیه

كما قال العبد الصالح قدس سره الصبر والتوكل
 فوق الشكوى اليد لا إلى غيره والله لا يحب المتكبرين
 وهم الذين ابتلاهم الله فحسبوا انفسهم على الشكوى
 الى غير الذي انزل بهم البلاء قائمين الله لو اك
 الدنيا في فيلشارة وهو ان الله نعم لما اراد بخوا
 عباده كرامة الخلق باخلاص ابتلاهم بقبال العبد
 وثبتهم عند المداقة فاستخرج من معادن ذواتهم
 جواهر صفاته المكونة فيها المكرمة بها بنى ادم فيها
 الصبر والاحسان وهو صفتان من صفات الله
 فخلقوا بها وهذا من ثواب الدنيا قوله نعم انكم من
 يريد الدنيا ونيكم من يريد الآخرة قيل قورهن
 الاية عند الشبلي مع فتهق شهمه وقال ما كان
 ثمة احد يقال له ونيكم من يريد الله ليس ثواب
 الدنيا المعروفة وثواب الآخرة المشاهدة وثواب
 ثواب الدنيا محنة الله وثواب الآخرة قريبة قال النووي
 العامر في تبصير العبدية والخاص في قبصير الربوبية
 فلا يلاحظون العبودية واهل الصفة جذبهم المحن
 ومجاهم عن نفوسهم وايض من وقع في محل الارادة
 واراد في التجليل بالايات ومن الايات وفي الايات

الباسا

الباسا ومن وقع في المعرفة واراد في صرفه التجليل
 لان الارادة محل الغيبة والمعرفة الحضور وايضا
 ثواب الدنيا صفة الاوليا وثواب الآخرة قرب الولا
 او قوله نعم منكم من يريد الدنيا الاية اي منكم من وقع
 في بحر غنى القدم والنصف به ويخرج منه نفع المتكبر
 ورؤيت المنعم في شكر النعم كسليم ومنكم من وقع في
 بحر التزير ويقدر ان لا يلبه فقلب عليه القدر
 الطهارة فيخرج نفع الفقر بقرى التوحيد وافرأ
 قد مر من الحدوث كجهد من حيث قال الفقير غري
 واذا اغترمت فتوكل على الله اي مؤمن بحون غرمت
 قوى دارى كسلوك طريق رشاد نماى وبالكلية
 ان خطر غنى مصون ابقى بس كارهود وجميع امور
 وافعال واعمال بخداى كذا وروى في خورش زكاد
 فرمايان طاغوت وطاغوتيان بالكلية در پوش
 ستمسك بجبل المئين شرع بين سوتا حق تعالى
 عظم سلطانه والى امر تو كردد واز حله خواهنها
 ظلماني نفساني ووساوس شيطاني امان يا
 از من تكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك
 بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع باقراك
 بحسن ربوبية واستحقاق عبودية باللسان وعلم

تصدقهما فی الجنان فمصدق الله ولما الذین
 یخرجهم من الظلمات الی النور یرس فاذ لقوت قوت
 علی الله فانه حبیبک ما یرید منک و یرید منه
 ان الله یحب المتوکلین چه هر بند مطیع که کار خود
 بخدای گذارد آنچه غرض از خلقت اوست در
 صفای وجودش جلوه ظهور نماید و محبوب حضرت
 که با کرد و بوجوب که عه گنت کنز الحقیقا احببت
 ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ان یفهم الله
 فلا غالب لکم جابر غازیان احد داد و این آیه در
 خطاب فرموده تواند بود که بتو کلام با صمد
 نیز خطاب باشد که مطمئن باشید در مقام
 توکل خویش که اگر نصرت دهد خدای شما را بسبب
 استقامت حال در رضای بقضا پس هیچ از وسایل
 باطله طاغوتیان نفس وهوی و اخوان سوء و
 اخلاق رذیله و عادات ردیه بر شما غلبه نتوانند
 و هیچ زیانی از ایشان بین و جان و روح و مرد
 شما نتواند رسید و ان یجد لکم فی ذی الکر
 نصرکم من بعد و علی الله فلیتوکل المؤمنون
 و اکون بوسوس شیطان و مقتضیات طبع
 و شبهات نفس فشان در دهید پس کسبت که

نور

نصرت دهد شما را بعد از ابتلای شما با نجات نصرت
 ان راهزنان و بر خدای مشفق خیر باز گذارند
 عنان اختیار خود را انانی که ایمان صحیح بوعده و وعده
 حق دارند و ما کان لینی ان یعل و من یعلل یات
 بما عل ثم یوفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظنون
 و جابر سزاوار فطرت عالی و ذات پاک مقدس
 خاتم الرسل و هادی السبل نیست که در حلالان
 کند که در ملا نقص شمرند و هیچ مقدار غل و غش در
 ذات پاک و صفات حمیده او نیست هیچ آگاه بر جا
 و مال خویش نزد اعمال و افعال خویش غش و غل
 حجب سمع و رویا راه ندهد و ستر و جهر و ظاهر
 و باطنش در مراعات خلوص نیات و اعمال یکسان
 باشد و هرگاه لایق دریافت صحیح آن باشد که
 با کمال جهد در تهذیب علم و عمل ثابت هم از رد
 اعمال خویش داشته باشند در روز باز آید
 اعمال بسبب اعتراف بنقص دریافت خویش بر تبه
 حسن و قبح نفس الامر و رؤیت اشیا که هر چه است
 دانسته بعد اعمال خویش معشوش سازند چه علم
 الیقین دانست که در نشانی نیک و نیک و بد را
 بد رسد و اگر در نج و بقی نفس خویش را چینه اکتساب

محاسن خویش و تحصیل مزیات مولای خویش تم
و تقدس فرماید ریخ ایشان ضایع نکردد لیکن
اِنْ نَصْرُكُمْ فَتَمْلِكُوا ثَلَاثَ اَيَّامٍ لِّمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ فَاَنْقَضُوا
تَوْفِيقَهُمْ فِي قَعِ السَّمَوَاتِ وَنَصْرَهُ الْمُجِيبِينَ وَتَوْفِيقَهُمْ
مِنْ تَسْمِمْ فَلَقَ صَبْحُ الْاَزَلِ سَبْتَ الْمَذَانَاتِ وَنَصْرَهُ
الْعَارِفِينَ الْفَتَاحُ كُنُوْا اَسْرَارَ عُلُومِ الْمَجْهُوْلَةِ بِفَاحِجِ
كُشْفِ الشَّاهِدَاتِ قَالِ بَعْضُهُمْ اَمَّا كُنُوْا بِدَرْكِ
نَصْرِ اللَّهِ مِنْ تَبَرُّدِ حَوْلِهِ وَقُوْتِهِ وَاعْتَصِمُ بِرَبِّهِ فِي جَمِيعِ
اَسْبَابِهَا مِنْ اَعْتَدَ عَلَى حَوْلِهِ وَقُوْتِهِ وَرَأَى اَلْاَشْيَاءَ مِنْهُ
فَاَنْقَضُوا وَدَعَى حَوْلَهُ وَقُوْتَهُ وَعِلْمَهُ وَيَقَالُ اَلْاَسْتَاذُ
الْمُتَصَرِّفُ اَمَّا يَكُوْنُ عَلَى الْعَدُوِّ وَعَدَا عَدُوْكَ نَفْسِكَ
الَّتِي مِنْ جَبَلِيْكَ لَقَدْ سَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ اَذْهَبَتْ
فِيْهِمْ رُسُوْلًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ اٰيَاتِهِ وَزَكَاةً
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَاِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلِ لَوْ
صَلَّوْا لَمْ يَكُنْ يَخْتَفِ مِنْهُ عَظِيْمٌ وَاَدْرَبَ جَلِيْلٌ مَرَّةً
مُؤْمِنِيْنَ جَلِيْلٌ زِيَادَةً مَبْعُوْثٌ سَاخِدٌ دَعَا اَفَاقِ
وَاَنْفُسِ دَرِيَا اَنْشَانِ رُسُوْلًا مِنْ صُنْفِ نَوْعِ نَبَا اَمٍ
كَرْبَلِيَا نِ فَصِيْحٌ تَلَاوَةً كُنْدَ بَرَشَا اِيَاتِ قِرَافِي كَرَا
رَبِّ جَلِيْلٍ نَهْدَ اَصْلَاحِ حَالِ وَمَا لَوْ تَزَكِيَةً فَرَمَا اَيْدِ
مُؤْمِنِيْنَ رَا بَيْنَ عِلْمِ وَانْكَشَافِ عِلْمِ خَوِيْشِ اَزْ جَلْدِ دَرِيَا

و تحلیف فرماید جمله فضایل و تعلیم دهد ایشان را
از اسرار معانی کتاب خدای و اعلام فرماید هر يك
از ایشان را بقدر مرتبه و حوصله خویش از اسرار دگر
و مكنون و جلوه حکم ربانی در آثار صنع و اگر چه
بودند پیش از بعثت رسول خاتم و قرآن مجید در
صلوات جمل و حق و بدان مشابهت دارد برور ^{دکار}
عالمیان بر انسان و شیخه جامعه عالم امکان کبر
انگشت و نمودار ساخت در وجود جامع ایشان
فرستاده فیض و رحمت خود هم از نفوس ایشان از
خردمندی و ادراک کلیات و دریافت جلوه کتب
ربانی و عنایات رحمانی در وجود خویش و عالمیات
که نفس ناطقه ایشان بر ایشان تلاوت میکند
و عرض نماید بر هیئات مجموعی ایشان آیات قرآنی
و سواعظ نبوی چه محزون و سلوب العقل و طفل
نادانرا از گفته رسول و آیات قرآنی بهره نیست
و اِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلِ لَوْ صَلَّوْا لَمْ يَكُنْ يَخْتَفِ مِنْهُ عَظِيْمٌ
قَبْلَ اَنْ يَبْلُوْغَ عَقْلَ وَخَرْدَمَنْدِي سِرِّ جَمِشْ دَرِ عَالَمِ
سَلَكِ دَرِ مَرَاتِبِ طُفُولِيَّتِ وَجَنِيْنِ وَ عِلْفَةِ وَ نَضْعِ
و نَطْفَةِ وَغَدَا اَسْتِ وَ سِرِّ وَ حَشْدِ دَرِ عَالَمِ مَلَكُوْتِ
بِعَالَمِ حَيَوَانَ وَ نَبَاتِ وَ طَبْعِ وَ عَنَّا صِرَادِ بَعِ اَسْتِ

و هنگام سیر و عوالم ملک و ملکوتش هیچ مضیدی از
شعور بر سر او حکم و بانی و بدایع و لطایف و جواهر
سبحانی نیست یسوع علیه السلام علی المؤمنین اذ
بعث فیهم رسولا من انفسهم کان النبی ص مرآت
الحق یجلی خجله و جلاله للامناء و الصدیقین
منه یرون الله و یرون قوله ص من رافی فقد رافی الحق
من علی عباده بوجوه و لو تجلی لهم صرفا لاحترقا
یا اول سطوات عظمت جملہ بر حمت و اسطه تجلیه
و ذلک بحل الالباس من نور تجلیه ظهور نفسانده
الابصار و ای منه اعظم علی المؤمنین من النبی ص هو
منظر جمال الحق الخالق و مع فهم اسماء و صفاته و تقوی
و مهالك المملکات و منازل المجدات و لا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند
ربهم یرزقون و یرید اید که انا که کشته میشوند
دور راه خدای از غازیان غزوات عالم افاق و افسر
مرد کاندلی زند کاندلیجوه جاوید برورد کار
خویش و متمتعانند از اوراق معنوی و فیوضات
سبحانی جبرتن جان زنده است نه جان برتن لاجرم
پس از مفارقت روح ازین تن مرده و روح زنده
جاوید است فرجین بما انهم الله من فضله و شادان

بسم

بالحمد است ایشانرا از فضل بشارت و بانی از
خلاصی از منازل خوف و خطر بر سر و سرور و شرف
و مقام راحت فی خطر و منافع فی ضرر و تسکین
بالذین کفر یجفوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم
و لا هم یخزقون و بشارت و ساندند مقبول
فی سبیل الله بمؤمنان و غازیان و باز ماندگان
عسکری اسلام اسان و کوار است بر شما ای غازیان
اسلام مرگ اگر مقتول گردید و اگر بگریزید موت
طبیعی که سالکان راه حق را نه خوف از وصول
بیکروب و سگروهی و نه خرن از فوات محبوب
ضمیمه نیست و همچنان بشارت دهند و اصلا
بموت ارادی و واصلان بنزل مقصود الیه بعد
پروان خویش از سالکان و طالبان که خطری
اگر شمار هست انحراف از راه است و نیست خوف
بعدم انحراف انصراف استقیم کما امرت فی الله
عامة مؤمنین و خاص و خاص الخاص را در راه
و نیست هیچ که نه خرن در منزلگاه بسبب حفظ
مراعات مرتبه خویش از فوت طلوعی یا وصول
بهر دو جمع و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احياء عند ربهم بالحيوة الحقیقیة مجرد

بعد از فوت

من نفس المطابع مقرين في حضرة القدس برزقون
 من الارزاق المعنوية اي المعارف والمقاييس في
 استشراف الانوار لوبرزقون في الحجة الصورية كما
 برزق سائر الاجيا فان للجنات مراتب بعضها صورية
 وبعضها معنوية ولكل من المعنوية والصورية درجات
 على حسب الاعمال فالمعنوية خفية الذات وخفية الصفات
 وتفاوت درجاتها على حسب تفاضل اهل الجبروت
 والملكوت والصورية بخفية الافعال وتفاوت
 درجاتها بحسب تفاوت عالم الملك من السموات
 العلوية وجات الدنيا وروى عن النبي ص ارواح
 الشهداء في حواصل طير خضر يسرخون في رياض الجنة
 جوف طير الخضر اشارة الى قبض العقل والنفس والطاقات
 الالهية العقلية والنفسية المستكنة في العناصر
 لان من البياض الالهية العقلية والنفسية للطبيعة
 والسواد الجسمية النفسية الكثيفة حصل لون اخضر
 وهذا الجوف اللطيفة الروحانية الروحانية بمنزلة
 البدن المكتسب للروح والقناديل بمنزلة بدن
 المجمعول وكان الانسان يتنام هنا وبدن المجمعول
 على الفراش وروحه حين الطيران ينفرج الرياح
 النزه ويجني ثمرات المستوعدة في سباتين الغيب من

انحاء

انحاء الطاعات ويجذب وقد وتر على الافلاك في
 وقت المروج حتى يصل الى السدرة المنتهى ويستمع
 الكلمات الطيبة ويطلق العلوم الحكيمة واذا انتبه
 يجد بدنه المجمعول الذي هو ساقط على الارض يتحرك
 كذا ثم ايضا اذا حصل الطيران للروح يستقل في
 الموطن المملوك فينفرج رياض الجنة حتى يحصل
 المروج على المحاضر الجبروت فيسلبه الحشر ويوصله
 الى الحضرة الالهوتية ثم اذا عاد من هذا الحال الشريف
 ياوى الى هذه القناديل التي هي بدنه المكتسب
 العرشى والى هذه الحقيقة شير قوله تعالى علم البشرى
 في الجنة الدنيا وفي الآخرة حتى يعلم السالك ان
 البشرية ثابت في الدنيا والعقبى ليس ولا تستمر
 الذين قتلوا في سبيل الله امواتا نبيد الخلق ان
 في سبيل العشق اشلى من الحداث الى العدم والسير
 بنور الازل فلما بلغ صفة الاولية والصف بصفة الاله
 يصير صفواتا بلغت الاخرية وموصوفات بوصف
 الابدية لان صفات الحق واحدة في الوحدانية خارجة
 من الجمع والفرقة فيضعها في الافعال تفرقة الاسماء
 وفورها في نور الغيبة جمع لاهل الوحدة ومحال ان
 من وصل نور الصفة يكون خارجا عن الصفة الاولى

صفة والاخر صفة والاخر اول في الغت والاول خبر
في الغت فمن كان نعمة اولية فيكون نعمة اخيرة
خرج من الحد ثمان الى جمال الرحمن لم يفر عليه صفات
الحد ث بعد من صفة الموت والغنا بل تفرحت
انصافه بحياة الحق وحياة الحق ابدى لم يفر عليه
حياة الانساني وموت الانساني وهذا من فضله
نور شاهدة وعندية لان المقول بسيف الحق
يحيى الخبيث القريب والعندية ومن يكون في العندية
كيف ينفى ويموت وهو شاهدة في شهود الحق اياه
ورزقه فيض شاهدة الحق وزيادة انصافه بقاء
الحق في جرحه بل بقاءه من بقاء الحق ومن قتل سيف
الارادة فهو باق في سناء المشاهدة ومن قتل
السيف المعرفة فهو باق في انس الموصلة ومن قتل
السيف التوحيد فهو باق بالوحدة والوحدة جوهر
هو لا ومن قتل الازل وشهادة هو لا بغير العزة
غار عليهم كائناتهم واجهم فابقاهم وليستبرؤوا
بنعمة من الله وقيل تأكيد العلم المخوف والخرن
للقائلين في سبيل الله سفير ما يدرك مستبشر
تأزيان باكتاف نعمة اجر ومجازات عمل وتفضل
بمزيد ان مجازات بعشر امثال وعشرين الى سحابة

بذر

بقدر جوهر خلوص عمل وفازيان بانفس متمكنا رزقه
طافوتيان غدا بنعمته ربه وقبول وتفضل انصافا
غير سؤل وواصلون بكعبه مقصود وفارغات
از روت بود ونا بود مستبشر نعمة وصول بنعم
ود رافت شرف وفضل حوة ابد وبقاء سهر مد
وان الله لا يضيع اجر المؤمنين وبد روت كرمي
ضايغ نيكند اجر ايمان اور هذا كان بوعده ووعده
خدای وهر طایفه از مؤمنان را مجازات لا یومر تیر
النشان میرساند همین طاعت او امر مناسب ان مرتبه
وار خطر مكافات خطایای متوهم در ان مرتبه بسبب
اجتناب از نواهی ان مرتبه لهذا تبیین حال مؤمنین
سفر باید بگویم الذين استجابوا لله والرسول
من بعد ما اصابهم القرح للذين احسنوا منهم
وانفقوا اجر عظيم ومؤمنين انانند كدر معركه
كارزار كذا بعد انك بان نشان رسيد زجهای
سكرا جات امر خدای و رسول نمودند و ابا نمودند
از مخالفت امر خدا و رسول بسبب حفظ نفس خویش
النشان اجر عظيم از رضا و قبول خدا و رسول
نيس قال الاستاد استجابة الحق بالانصاف في حق
الربوبية واستجابة الرسول بالوفاء في قامة العبودية

من بعد ما اصابه القرح في ابتلاء مقاماتهم قبل ظهور
انوار التجلي على قلوبهم واقسام الحقائق في اسرارهم
الذي احسنوا منهم الاحسان ان نفيدها كانك
تراه وهو المشاهدة والتقوى فان لم تكن تراه فان
يراك وهو المراقبة في حال المجاهدة اجر عظيم لاهل
المبدية موجد لاهل المنيته محاد الذين قال
لهم الناس ان الناس قد جهلواكم فاجشوههم
فزادهم ايمانا وقالوا احسننا الله ونعم الوكيل
ومؤمنين انانند كهون گفت مرا ايشان را فرمود كه
از عاقبت كار كه بدرستی كه اي سفيان و عسكر
او از كفره جمعیتی عظیم بقصد حرب با شما كرده اند
پس ترسيد از غلبه ايشان و از مكر كه كارزار در بر
دويد پس زياده شد ايمان و ايمان پس از ظهور
اين وسوسه شیطانی نوحه و وعيد خدای و
اطاعت رسول و حجت اسلام و گفتند پس است
ما را اخصيل رضای ملك منان و نيست علاقه ما
برابطه تن بجان و نيکو ترين شقوق در نظام
احوال و خربت مال ما است كه تنظيم حال و مالي
خود را بان حكيم خير گذاريم و خود و غير را اصلاح
بفرمايش محال تصرف ندهيم فانقلبوا ابتغى من الله

و فضل

و فضل كم ليسهم سورة و اتبعوا رضوان الله والله
ذو فضل عظيم پس باز کردند بفرقه و حجت اخلاص
كريم كه مجازاه عمل ايشانست در دارين و فضل از
رب عظيم مالا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
على قلب بشر و ميرسد بايشان همچو اسبي از خوف
كه مضلين ايشان را ميگردند و بسبب توكل بام ملك
علام بسعادت متابعت رضای سولای شفق
سرف کردند و حق تعالى ذو الفضل العظيم است
كه فوق از زوهای ايشان باشد و همچنان چون
نفس و هوى و شياطين جن و انس لغوى كنند
ساكنين طريق حق و از باب طريقت را كه شمارا
كجا ان حوصله و اقتدار است كه بطريقت انبيا
و رسل و ائمه هدى كه مريد من عند الله اند استوار
سلك شريعت نمايد جبران فوق بشر است پس
چون غلبه خواهشهای نفساني شمارا در مسلك
رياضت و مجاهده فرو گيرند كارشان بهلاكت
انجامد اگر براعات تن داری تن در ندهيد پس
پيش از ان كه در مهلكه افتيد از مكر كه كارزار با
نفس هوى بر آيد و مراعات ننداری و حفظ
نفس اختيار كنيد ايشان را بسبب تن كار اين غلبه

و مقتضای طبع

طاغوتیان و خود نمایی نفس و هوی درین عرض می نماید
 غیرت زیاده کرده و جمعیت اسلام ایشانرا بسیار است
 استسلام مشرف ساخته خلیل و از تجدید عهد است
 نمایند و بالکلیه کار خود را بخدا گذارند و بربان
 حال ندانند که حسدنا الله و نعم الوکیل تا بخوف
 و خطر بعون الله اکبر بمقصد اقصای خویش برسند
 و بدان نسق چون ظلمت ما سوی خود نمایی کنند
 و گویند عبیدر انجاست مرتبه ان که دعوی خدا می کند
 پس بعین عبودیت را ملازم باش عارف واصل
 گویند دعوی بعالم نیستی راه ندارد و عبودیت
 کامل جز جلوه ربوبیت نیست و بعین عبودیت
 محل وصول ربوبیت وافی شافی است پس بی
 مراآت عمل و عاسلیت بر تبه فاقبلوا بعباده الله
 لم یسئله سؤالا ید مشرف تواند شد انما ذلکم
 الشیطان خوف اولیاءه فلا تخافوه هم
 و خافون انکم مؤمنین جزان نیست که شما را
 ای مؤمنین که ان الذین که هنگام غفلت عارف
 طوائف بؤمنان هر یک در مرتبه خود می شود قول
 و وسوسه شیطان است که در او ان غفلت شما
 مؤمنین فرصت یافته تخوفی که فرمان برداران

دوایله

و اولیا و خود را میکنند شما را میکنند پس ترسیدان
 تخوف او و ترسیدان تخوفی که در وعید خویش
 تا فرمایان خویش را کرده ام اگر مؤمنید بمصدق
 وعد و وعید من و اگر مؤمنید بوجدانیت پروردگار
 عالم و عالمیان و دانید که جلب جلد منافع صورت
 و معنوی و دفع جلد مضار بر وجه کمال جزا و نعم و
 تقدس صورت پذیر نکرد در طریق خوف از غیر
 و رجای بغیر بالکلیه بسند و کرده و در حرز کبر
 و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطهر و مفرار
 گیرند فابیدم پس ای طوائف عباد الله توکلوا
 علی الله انکم مؤمنین بخداوند و وفایم
 و خیر باز گذارید صلحت کار خویش با در هر امر
 و اصلاح راه تصرف خویش و غیر در هیچ امر عارز اموی
 خود نداده و فاء بعهد الست را حرفه خود سازید
 اگر ایمان نحس ترتیب پروردگار عالم و عالمیان
 دادید و جنانچه درید و خلقت کار با او بود جلد
 سلطان و غم برهان بی تصرف غیر تا جنانچه بیست
 شدید اکنون نیز جان شوید تا جنانچه شاید
 و شایسته اند ببقید جبر بقدر تصرف خویش و شی
 در احوال خویش پناه دادن نقص در حسن حال و

شأنه اذ كود و مؤيد اين اندیشه ناقص تواند شد
 اندیشه كامل عياری كه عارف كامل شیخ جنید بغدادی
 رحمه الله در تعریف توكل فرموده التوكل ان يكون لله
 كما لم يكن فيكون لله كما لم يزل وان لطيفه كرهلح
 فرموده كل المقامات له وجبر و قهارة غير التوكل فانه
 وجبر لا قهارة وما قال ابو بكر الواسطي رح التوكل صد
 الفاقة والافتقار وان لا يلتفت بسره الى توكله في
 عمره وقيل ان التوكل على قدر العلم بالوكيل فكل من كان
 اتم معرفه كان اتم توكله ومن كل توكله غاب في رؤيه
 الوكيل عن رؤيته توكله ثم ان لفظ بغير الله بوجه
 الجمل في النفس وكما احسن شئ يقدح في توكله نقصا
 التوكل يظهر بظهور النفس وكما لم يثبت لغيره النفس
 بجمع فلا تخافوهم و خافون حتى لما كانت الاخلاق
 تختلف احكامها باختلال الحال التي ينبغي ان يقا
 بها احتياج صاحب الخلق الى علم يكون عليه حق يقصر
 ذلك العمل المخلوق الذي يليق به عن امر الله فيكون
 قربة الى الله فلذلك تنزلت الشرايع لمعين للناس الى
 احكام الاخلاق التي جبل الانسان عليها فقال
 تعالى في مثل ذلك فلا تخافوهم فابان عن العمل
 الذي ينبغي ان لا يظهر فيه خلق الخوف ثم قال لهم فاعوذ

فابان

فابان لهم حيث ينبغي ان يظهر حكم هذه الصفة
 وكذا الحسد والحرص وجميع ما في هذه المشاوة
 الطبيعية الظاهر حكم روحانيتها فيها فابان الله
 لنا حيث يظهرها وحيث يمنعها فانه من المحال
 ان الله عن هذه المشاوة الابر والاهل انهم اعينها
 والشئ لا يخالف يفارق نفسه سيوطون ما
 يجلو في يوم القيمة ان كان العمل في غير ذات
 العاقل كما نفع الزكوة وكفا صاب من ماحر عليه
 اعتصاب الموت والنوم سواء فيما يقبل اليه المعاني
 فمنهم من يجلي له عند الموت علة فجله له في الزينة
 والحسن على قدر ما انشأه العاقل عليه من كمال
 وان اتم العمل كما شرع له ولم يبتقص منه شيئا
 يشهد انتفاصه وكان في التوشاة حسنة ظهرت
 من تمام اركان العمل الظاهرة والباطنة من الحضور
 وشهود الرب في قلبه وفي قبلته اذ اصرى فيدا
 علامات الاعمال ذلك كله وهذا داخل قوله
 سربهم آياته في الآفاق وفي انفسهم ليس فلا
 تخافوهم و خافون ان كنتم مؤمنين ورفع الخوف
 والمنع عن ليس له استحقاق اذ خوف العباد لله
 حقوق ربوبية وليس في هذا الخوف من الغير نصيب

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنعَمَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ خَوْفِهِمْ وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ لَهُمْ عِلْمٌ
بِغَلْظِ غَلْبَتِهِمْ عَلَيْهِمْ لَعَنَ اللَّهُ الْفَالِسِينَ
تَفْضُلُ خَيْرٌ أَمَّا الْفَالِسُونَ
کرامت کرده بجز فضل کرامت کرده چه در اصل خلق
ایشان از اعلیٰ بخود که مجازات آن گنجه علی بایشان عطا
کرده با مقسم و در ایصال فیوض ربوبیت بایشان
نیز کذلک و آن عباد الله با اعمال خیر و مکتوبات حسنه
شده باشند این دقیقه در یابند که عباد با از خدا
و اطهار و حسنات خویش توقع اجر و اجور است
نیست که اگر چه داند که هر چه بخواهد میسر میسر
بقدر ضرورت لابدی از جلوه فیض ربوبیت و رحمت
استثنائی است و انچه زیاده از قدر ضرورت تعین
رساند محض فضل است پس اگر غفل کنند صاحبان
ثروه از ادای زکوة واجبی و ذی مروه از ادای حقوق
احزان و مؤمنین محتاج با عانت و جلد روزی خویش
خدای و تربیت محتاج تربیت از نیکوئیات کار خدای
خدای بقدر طاقت و صاحب نفوذ از ایشان خوش
و جلد ما سویی در طریق محبت مولیٰ نیکو نیست
ایشان را از غفل و هر یک در مرتبه خویش و در اول

موانع

افزار

اقتدار بهره گرفتن از جلوه فیض ربوبیت و نزول
رحمت استثنائی و وصول به فضیلت سبب از و مجال
تصرف در آن نعم مستعد و بر خست منع از آن
خود را بی نصیب گذاشتن و باغواي طاعت و سبک
نه پندارند عوام که حفظ سال دست او در خویش
و خدا و اد نافع است از برای جمعیت خاطر و بر
مرام و رافع مشاق عسر حال و حاجت فحاص عام
و نفس و مقتضیات طبعی خواص بمصد و قدر و کلا
تَبْسُطُ كُلِّ الْبَسْطِ رَابِعًا لِّإِثْنَيْنِ
بعد از قضای بشری خود با اطلاع بر شدت
حاجت مؤمنی ذخیره کردن بجهت قضای حوائج خود
در ما سلف نظر از حاجت اخ مؤمن یا قضای نیاز
مضطری دیگر و پوشش و واصلان بعالم بعد
و ادراک لذت و صلت از آن صحیح و عدم استغناء
لذت مراقبات و انس بوحده ایشان را از ارشاد
ساکان لایق و محبان سابق باز ندارد در جلوه
فیض ربوبیت بر طوائف مخلوقات در ایام ربانیه
ساک و ملکوت ایشان هنگام ذریع بذر استعداد
و کمالات خلقی و کسبی ایشان است پس آنانکه سستی
ذریع بذر حاصل عمر خویش بقدر ضرورت حفظ آن

بقای

در پاس مرتبه خویش تصرف نمایند و باقی از هر باب
 بدوی کرده اند در مزایع لایق آن بدر بکارند
 و در روز باز از همین حاصل اعمال بدر خویش باز
 و منافع بسیار ببینند و در روز مجازات از خست
 اعمال حسنه خویش مجوبات و مرغوبات پشمار
 لایق مرتبه خویش منسوب بخویش ببینند عامه مؤمنین
 در حبه اعمال از حور و قصور کامرانی یابند و خوا
 در حبه صفات از خلق با خلاف الله کامیاب و مقهور
 المرام باشند و خاص الخاص در حبه ذات بی نام
 و نشان باشد و نابکاران عامه که عاجل را بر آجل
 اختیار کردند و بدر عمر خویش صرف مصالح دنیا و
 تحصیل دنیاویات کردند تا اجل رسید و هیچ از آن
 در مزایع دنیا و دوزخ ننمودند و هر را در انبار دنیا
 گذاشتند بی زاد و بار حله تا بمقت تمام و حسرت
 و ندامت بسیار طیوان بر رخ نموده بدایه و باقی رسید
 با همان حسرت و ندامت فوت بضاعت و ادراج آن
 ابد الابد مقرون گشتند و اگر بعل ایشان از آزاد
 زکوة و حقوق شرعی آن نیز مانع افتاد در روز
 تحسین اعمال طوقی گردد بر گردن ایشان آن وزیر و
 مخالف امر ملک متعال و آن قدح محروم باشد از نور

بر حبه بی زوال و روح قرب و قبول پروردگار و جبار
 و در روز باز از مجازات و مکافات بر تحسین اعمال
 خیر مرغوبات و مجوبات از معارج رحمت سبحانی
 سیکار و سعادت و استخار امل لازم احوالست از طریق
 تحسین اعمال اعمال خبیثه نابکاران از منازل سخط
 و غضب سلطانی سوزیان و معذبان پیرامون احوال
 نابکاران و بخیلان و استیلاست و لله میراث
 السموات و الارض و مرخا بر است انا و خیرات
 سموات و الارض و نقوش نمود او بر صفح خاک منبر
 پیدا و الیه بعود پس چرا در این چند روز که ایشان
 مجال تمنع از اخذ فیوضات ارضی و سماوی و بهره
 یافتن از نواید و مصالح جسمانی و روحانی خویش
 و غیر هست خود را بی نصیب گذارند و الله بما تعملون
 خبیر الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر
 و لهذا حق تمکانه تراست بر افعال خدایق از
 فاعلین آن افعال و صاحبین را بموجب و افق و
 خویش امانت در افعال خیر و اعمال صالحه کند بمن
 اطاعت ایشان مبر پروردگار و مشفق خویش تا بر ایشان
 منت داشتند باشد و جاحدین و ستم دین را اعلی
 در اطهار معاصی و شرور نکند باقتضای عدل خود

تا برایشان حجت داشتند باشد چنانچه
 بدان اشاره فرموده و در توان نیز در مواضع کثیر
 بدان اعلام کرده مثل قوله نعم انا هدىناه السبيل
 اما شاكر و اما كفورا و قوله نعم انا هدىناه الحق
 و قوله نعم والذين جاها و افينا لهم دينهم سبيلنا
 و قوله و اما نمود هدىناهم فاستجبوا للغي على الهدى
 و قوله لا هدى للقوم الظالمين و قوله تعالى الله
 ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور
 و الذين كفروا اولياهم الطاغوت يخرجونهم من
 النور الى نور جبلة الاسلام و مقتضيات الروح
 الى الظلمات اى ظلمات الحجب و مقتضيات الطبع
 الظلمات و المشتبهات النفسانى اذ لا يطلع على خير
 عاقبه و لا يوفى بطلب مرضات الله مع عدم ملذ
 اشباحكم و انعامكم و احوالكم فكيف مع ظلمه مراعات
 شهوات النفسانى و مقتضيات الطبعى يسلك
 طريق الخير و الصواب و يصل الى حسن المآب
 ليس ولا تحسن الذين يتخلون بما آتاهم الله من
 فضله منع كتمان المكاشفات و حقائق الواردات
 و وقایع المغیبات عن الطالبین الصادقین لان
 اصل السخا و چون وقتی دیگر اندیشه هنگام تلاوت

این کوید شدن بود از راه شایسته مقام تعلیم آید
 راجیا با لغو و المغفرة من الله اى توبه و اینده بدین
 سرای دود چون بشغل تجارت ترا بدین چهار بازار
 اراستد و کاروانسرای پراستد فرستاده که بنقد
 دانشی که در کیسه وجود تو کن استراند و بدلاى
 تن و اعانت و پای مردی حواس ظاهر و باطن از
 استعد این بازار نا پایدار زاد و مرا حله مسکن همیشه
 برقرار نبیجی لایق بدست اوردی و در مصرفی نافع
 بکاربری هشدار و در باب که شرط این سود است
 تابدان کونر عمل کنی و الا بغیر این عظیم مبتلا کردی
 چه این استعد اراستد فریبند زین و ذینت دنیا
 کرده اگر توفیر و گیرند و عاشقاندر تود را ویرند
 و چون کیسه وجود تو از نقد عمره می ساختند دامن
 از تود در کشند و پیکانگان پراکنده شوند و تو
 بی هیچ بمانی و توانی بود که شرط این سود این باشد
 که تو بنقد عمره دانش چیزی خری که هم شک نقد
 هستی تو باشد تا مغیبت نباشی و ان جان این عالم
 کونست چه خلقت خویش صرف حاصل خلقت عالم
 توان کرد و تود دانش و نقد عمر خود و نقد وجود خود
 صرف دست آورد های خود کنی و جان هر چیز ثمره

وجود او و غایت خلقت اوست و سر و معنی او با مال
 صرف این یافتن میشود پس اگر نقد هستی تو بدست
 یاری دانی صرف کسب مال یا جاه یا کسب علم
 یا تهذیب اخلاق و نحوهم شود زیان ندارد بشرط
 آنکه تو غرض از خلقت اینها را که جان ایشانست
 بشناسی و جان اینها که جان خراج در یافتن ایشانست
 کرده بگیری و بدان جان خود که مکار کردنی غایت
 آگاهی بدان اسارتی فرموده به تهنیت خود ای باز
 شد باز شود از همین راه جان عالم کون که نفس
 الامریت و عدالت و هر چه را در جای خود صرف
 کرد نیست مستحیل بر نیکی تو شود و نیکی تو جان تو
 و دانی تو فریب کند و جان مال که سر وجود او تو
 خلقت اوست و قی تو توان گرفت که تا ستور جسم
 که جهت ادای عبادات و سلوک طریق عبودیت
 در هر حال و کشیدن احوال و افعال و فضیلت تو
 داده اند حرکت دارد او را یکیش این و انقال نیاید
 دانی تو بجهت تو بیند و زد تو باین ستور بار کرده نقل
 و تحویل فرماید درین باز او کون و حید از آن خبر
 نکند آری که این متاع را مشتری در همین باز آرد
 و چون الت جیم از دست تو بگیرند جان تو اینها را

مطلق

مطلق نتواند در کار داشت و هیچ بکار جان تو نیاید
 و چون مشتری نصف که مصرف هر حضرات بیای
 عنایتی عظیم و البته خرج کنی و نقد کالات خلاق
 از قوت و رافت و احسان و کرم و عدل و نحو در
 هر جا هر چه بیای در عوض بگیری و جد و شکر خدای
 تم و تقدس و سگوارین برادران خوش سودا بکند
 که متاعی که هیچ کار تو نیاید و هیچ قدر نیاید از
 تو گیرند و در عوض متاع باقی که بپوسته ترا در کار
 باشد و ارزش ترا فواید بخشد بپوشد بپوشد بپوشد
 خرد و طلا بپوشد و شنید سفید بپوشد که از بار
 تشنگان بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد بپوشد
 حرص او را در دست و از آن غافل که نف حرص او
 از آنکه اخذ او را با سایر تشنگان در حرمان
 شریک سازد از این نقد که تشنگی او را در
 شلا سودمند است و در کار است و زخیر که
 را لایق بود فدا ده که تشنگی او را بپوشد فدا اعلاج
 کند و اگر بخار جو این است این خرجم تو فسرده کرد
 و از این احوال و افعال چیزی نزد تو مانده حال
 تو حال تاجر حبیبی است که متاع خود را در کریم
 با نادان و خسته باشد و فانی و روان کرده و او را باز

باید سفری شود بار بردار او مرده باشد و باید
 او را مسافر باید شد و متاعش بر جای ماند و دیگر
 رجوعش بدان مقام نباشد پس سه زینهار
 درین دو راه که کاخ مجاز چیزی نگذاری که نمی
 آبی باز و اگر از هر متاع که بدست آورده باشد
 از مال و جاه و علم و عمل و غیر مصرف لا قیاس
 خرج کرده باشد حال او حال تاجری است که دست
 او در خود را در مصرفی خرج کرده باشد که سود
 ششکان و محاسبان اعمال بر خیران و تلفان با
 شود و با هر قستی غذایهای کون کون ایشان را
 بین و جان باید برداشت و اگر هر چه از مال دار
 تو بهر تو پند و زده از انجوش معاملت مصرف خیر
 و صواب صرف نمایی بقصد تفصیل حسرت مایه
 جان پاک و نفع خلقت آن مال ترا ماند و یاد
 و مدد کار همه جا همراه تو باشد بی هیچ گونه خوف
 و خطر اتلاف و در جرم سقط نافرمان بر خوف
 و خطرا و مرا از خود دور کرده باشی و هنگام حلت
 ازین سرای فانی با بیضاعت مزجیه و استعرا با قیود
 بدار بقرار و ان کردی و کسب مال و جاه و متاعی
 علم و عمل ترا زیان نکرده عظیم سودمند افتاده باشد

و چنانچه

و چنانچه مال را جوی بود و جان و صورت و معنی جاه
 و علم و اخلاق و اعمال را نیز صورتی و معنی خواست
 صورت جاه زبردستی و معنی آن دفع زبردستان
 از زبردستان و صورت علم دانستن چیزها و معنی
 آن عمل بود چنان دانسته تا اثر علم بحال و مال
 عالم برسد و صورت خلق هموار داشت اخلاق
 خویش و معنی آن بکار بردن آن همواری در صحت
 خود که تواضع که از اخلاق حسنه است در غیر موضع
 چایلو سوز و لذت که از اخلاق ذریه است
 و معنی و جان جاه کاهی بدست آید که بقوه زبرد
 دستی جاه تعدیل زیاد و کم زبردستان و زبردستان
 کنی و ازین مایه قوی دستی الهی ضعیفان و بیضا
 مر این نقد شریف را با قوی دستان سرمایه نصیب
 برابری بخشی و با این تعدیل که از عالم بقاست
 دانش را قوی پرواز عالم بقا و عروج سازد
 و اگر عیاذ بالله بقوه جاه قوی دستان ترا تقویت
 نمایی تا ضعیفان را سبک تر از جای بردارند بظلم
 و انحراف از تعدیل اعانت کر باشی و صفی نیست
 فانی سفلی را که از دیانت این عالم فانیست بدست
 آورده باشی و جلّه اخلاق در زیله هنگام عروج بعالَم

بقا مراحم او فتد که پروازشان همه بسوی عالم عدل
وسلک ناست و تراشانرا ذی خود داشته از
ایشان جدا می نموده لاجرم با خجایت عالم در حق فلک
قر مجوس او فتی الیوم المیعاد و جان علم نگاه توان
گرفت که آنچه دانی بعمل آوردی که با دانش تو نیندیش
خود را کار نفرمودی بر من قولنج جز عصیان خالق خطئه
خلق مژده ندارد و جان خالق مصرف اخلاق داشتن
تا مبتلا بتواضع ذلیل و بکرم سفید نکردی و مال سخن
انکه مصرف هر چه کردی دانش از مصرف بجهت تو انداختی
داشتن آن خیر است و بگرفت جان آن توانی بگوئی
و بفرستی صورت او و مصرف ناکردن مغبوتی و سفید
و بصرف نمودن آن در غیر مصرف خاسری و خایب
ای مؤمن پروردگار عالمیان و خالق کون و مکان
خیمه نیای عالم را بستون عدل بر پای دارد مثلا
تبعید بل از اج عناصر تقوم و تعین ایشانرا نمودار
ساخته و بکار کنی طبع صولت انوار هستی و تعین
عناصر از بعد در هم شکسته عالم عناصر جلوه گرفته
و تبعید بل از کواکب و انتظام کامل حرکات فلک
و انوار مشقظه نافعه در عالم و عالمیان نمودار و
بدان قیاس کارکنان جز و او کرد تنظیم احوال صوری

و نحو

و معنوی خود و مصرف غیر خود از اجزای عالم و عباد
بگوشتند و در حله اخلاق و افعال و اقوال و احوال
خود عدالت مرغی دارند منظر دینیت کامله
حق کردند منصب خلافت در حق خود را بر استی
مصرف باشند و اگر قابلیت و استعداد آن
خالق خود را در تربیت خود و غیر کار فرما نکردند
و شری از شجره خلقت کامل مکل خود حاصل نکنند
شلسلان کمال الحارجل اسفا باشد و این معنی
تقدیل در طوایف عباد الله تفاوت مراتب ایشان
متفاوت کردد لاجرم هریک باید مراعات عدالت
مرتبه خویش کنند و اگر دیگری را بر مسلکی در
ادای عبادیت بنیند فوق مرتبه که غیر مسلک ایشان
تا از ایشان علی که در حقیقت مخالف احکام کتاب
و سنت باشند بنیند زبان طعن بر ایشان
نکشایند که مسلک شریعت عرض عرفی دارد تا عالم
مؤمنین و خواص و خاص الخاص هریک در آن بر
وفق بصیرت و غیره صاحب خود از آن مسلک
عاقبت محمود بهیولت عبور توانند کرد و خبا که
سبل صمد در کرم شریعتنا شریعت محاسبان
اساده فرموده پس باید مسلمان برای عامه و قوی

نفس اماره چنانکه برادر باب غریب صایب و زینب
 تائب از رغبت لذات جسمانی و مباهات جسمانی
 از اکل اطعمه لذیذ و لباسهای فاخره بوجوب کرم
 یا ایها الذین امنوا اکلوا من الطيبات و مستقلا
 از ان الله جميل الجلال زیرا که مراد از درخت
 نه اطعمه و ثمره که لذیذ تواند بود بل اغذیه حلال
 طیب خالص از شبهه و مقوی رغبت نفس است و
 مقوی روحانیات و مقوی جسم و حیاتیات و
 شهوة و غضب و سورت غفلت و کسل و مراد از
 جالی که محبوب پروردگار است نه زیب و زینت
 چهره و تن و لباس و مسکن است که اگر چنین باشد که
 ظاهر پنهان درمی یابند باید حاشا فزعون و شداد
 و نرود و فو نیتکان زینت دنیا و لذایذ جسمانی از
 ار باب صلاح و زهد و تقوی در حضرت صمدیت
 محبوب تر باشند پروردگار عالمیان جميل است
 بر اوصاف حمید و افعال محکم مستغنیه لا جرم جای
 نبد که باعث خب الهمی تواند شد تهذیب اخلاق
 و محاسن احوال و اوصاف است و نیکو معاشرت
 اکتساب محاسن را جمالت اخبار و موافقت براد
 و بدعا بقی است نیک و نیکوکاری را هفتین بد

چند صفیون حدیث نبوی است ص که مثل هفتین صالح
 مثل عطر فروش است که اگر بچشد بواز عطر خوش
 در توانویند بوی خوش او و مثل هفتین بد مثل
 دم آهنگر است که اگر از شر خود بتوزر ساند بوی
 ناخوش او در توانویند و بعد از تخلیه از شرز انکار
 تخلیه بفضایل و انس بدکر و فکر حق کوشه که هر از
 مشتهیات نفسانی و بالیشان خلوة اختیار کن
 یعنی باز نان جمیل و مطاق صاحب جلال و اطعمه
 لذیذ در مکانی خلوة و دراز نظر خلق قوار میک
 که چنان هست که ترا بجانب خود کشید نباید
 غنیمت استوارت مندم سازند و اقوی دلیل بر این
 مطلب تعیش معصومین برادر عارف با سر در پشته
 و رموز فوقانی و لطایف حکم سبحانی و تابعین
 احرار است و تاکید و ثوق بر ان انکده های کل
 تعم بهادی سبیل ص فرمود و اضرب نفسك مع الذین
 يدعونهم بهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا
 تعد عيناك عنهم الا بمرئوس ولا تحسبن الذين
 يخلون بآياتهم من فضل و هو خير لکم من نعم کفان
 الکشافات و حقایق الواردات و وقایع المعیبات
 عن الطالبین لان اصل السخا تخلیص المتاجر عن

درك الاستحسان وارشادهم الى طريق العرفان و
سما اعظم من اظهار مواهب الله على المردين لاشراف
محبتهم وجه الله ولا استكثار شوقهم الى جلاله وعلية
سليم الى عبوديته ومصدق ذلك قوله نعم لبيته
واما بنعمه ربك فحدث ومن كان يطيق ما ذكرنا
من اشارة الخبير على طالب الله كيف لا يطيق بذل نفسه
ومال ودر وجهه في طريق الحق هذا الاولياء الله لا نفهم
معدن السما والسما منهم ينشعب فالسما بالمال و
المردين وبالنفس وصف المحبين وبالروح وصف
العارفين والجلل جميع الاشياء على النفس الامارة
عن ربه كنوز الدخاير بينه وبين القدم والسما
انفتاح عين القلب على ذخاير القدر وكنوز الكون
المملوءة من الآلاء والنعم ومباشرة تجلي الالهية
الازلي وهذا القلب قلوب الصديقين العاشقين
وتلك الجبل جيلة الاولياء وليس في الاعدا فيها
نصيب كما روي عن النبي ص ما جبل ولي الله الاعلى
السما ومصدق ذلك قوله نعم لبيته واما بنعمه ربك
فحدث سَيَطُوقُونَ مَا جَلَوْا اَوْ مَرَّ الْقِيَمَةُ فَالْبَن
عطاء السلوك في طريق الحق على السما واجناس النمل
وهو بذل النفس والمال والسر والروح والكل ومن تجل

في طريق الحق بما يجب بقي معه ومن نظر في طريق الحق
الى مع الغير حرم فوايد الحق وسواطع انوار الرب
والخاصل شدة خاص است كرجلوه اسرار ربانية
في تجلوه اسرار سبحاني برد ومن ان سلوكك وسلك
حجب سار ظلمات اغيار وزخود وخبر برهم درو خبا
بعضي عارفين در تاويل كرميه هل ينظرون الا ان
يايتم الله في ظلم من الغام فرموده اند بس من
احتاج في معرفة الله نعم الى رؤيا الايات ليثبت
بها وجود الحق ونوعاى حيث يعرف القديم المجد
وان الاكوان تلاشت في اول بادى بداء من نور
والعظمة والكبرياء القديم قال المجيد قسر كل من
اثبت بعلمه فقد اثبت غيره لان العلة لا يصح الا
معلولا جل الحق من ذلك قال الواسطي في هذه
الاية هو فوق ما بين معرفة العامة ومعرفة المحققين
لان العامة اعتقد به بما يلقى بطبعها والخواص
اعتقدوا به بما يلقى به وكل حال اثبت العموم محمد
به الخصوص فهو عند الخاص منزله من كل ما وصفه
العامة لان العام اعتقدوه من حيث العبودية والخاص
اعتقدوه من حيث الربوبية وقال بعضهم في قوله
ان في خلق السموات والارض ان الخواص ينظرون

الى الكون والحوادث الا المشاهدة الايات بما
شهدوا الايات المشاهدة الحق فيها ومن
الحق لم يمازج سريرة طبع الحديث مجمع لقد
سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن اغنياء
سكت ما قالوا فقلهم الانبياء بفقر الحق ونقول
ذوقوا عذاب الحريق حتى ان الله نعم لم يطلب كنه
الموجودات لا فقارة اليها وانما الاشياء في حال
الاسكان لها تطلب وجودها وهي مفتقرة بالذات
الى الله الذي هو الموجد لها فقرها الذاتي وفقرها
من الله فقيل الحق سواها واوجد ما لها اجل سواها
لان حاجتها قامت برأها لانها مشهورة له نعم في حال
عدمها ووجودها والعبد ليس كذلك فانه فاقد لها
حسنا في حال عدمها وان كان غير فاقد لها علم اخرات
العبد مركب من ذاتين من معنى وحس وهو كالرفا
لم يوجد الشئ المعلوم للحس فما كل ادراك لذلك
الشئ كمال فانه فاذا ادرك حسا بعد وجوده وقد
كان ادراكه علميا فكل ادراك للشئ هذا من كنه سبب
فقره الى هذا الذي اراد وجوده فاما كنه سبب فقره
مرجحة وانما الحق نعم فليس مركب بل هو واحد فادرك
للأشياء على ما هي الاشياء عليه من حقايقها في حال علمها

ووجودها ادراك واحد فلهذا لم يكن في إيجادها الاشياء
عن فقر وهذه مسئلة لو ذهب عنك كنه حصيلها
لكان قليلا في حقها لان من له قدم ذل فيها كثير من
اهل طريقنا والتحقوا فيها بمن ذم الله نعم في كتابه
قوله ان الله فقير ونحن اغنياء وهذا سبب فوجد
الممكن ولا وجدت المعرفة الحادثة الا لكمال رتبة
الوجود وكما رتبة المعرفة لكمال الله بل هو الكمال
في نفسه سواء وجد العالم او لم يوجد وعرف بغير
المحدث او لم يعرف كما انز على الحقيقة لا يعرف ولا
يعرف منه سكن الا نفسه هناك تلاوة قوله نعم
لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير ونحن
اغنياء الآية ابن ابي شيعة روى داود كبدان مثابه
كدهودان وانما محرمات اسرار جلوه كلام بعد انز
كريم من ذي الذي يقر من الله قرضا حسنا كفتند
ان الله فقير ونحن اغنياء سببا كان لطايف صنع
وبدايع حكم ملك علام ينز نواذ بود كرا فوطنا
كونيد كدهودان كرمه اجبت ان اعرف حق تعالى
محتاج لخلق ما است وبسبب عدم هستي ما حاجت
سائز بعدوم است وعدم حاجت بغير غناء انوار
ونما نند كدهودان كرم وفيه بختن حاجت نند

حاجت غنی است محتاج بل بسبب دفع حاجت محتاج
وعدم میل و رغبت محتاج بجانب محتاج المذهب
ظاهر از عدم قابلیت طلب و عدم مالکیت اسباب
طلب است و اگر بعد از خلقت بکسب علوم و معرفت
اسرار کون و سکون دفع این جهل بسیط نکرده و بسبب
خیالات باطل و اندیشه های فاسدان جهل بسیط را
جهل مرکب گرداند و نداند که نادانست در مرتبه
پدیران گردد و جنانچه عالم الغیب و الشهاده از
حال و مال آن اجماعان بهر دو ان خرمید که زود با
که دم کنیم بر نامه اعمالشان این قول زود و متعال
از خرد مندی و شعور و در و انچه از نامر افند
و ثبت کنیم بر جریده اعمال و افعالشان قتل بناحق
فرستادگان حق و اکان بخیر و صواب مطلق با و
کویم بخشید عذاب حریق نیران تواند بود که محتاج
و معاتب گردند خود و خدای ناشناسان مطلقا
بکافات کلمات فاسد و افعال کاسد و افناء و اگا
و انشا و خلق خوش و اطفای نور جلی خوش
جله مکلفین بر جمله اسلام مخلوقند و نوشندگان
ان نور و روحانی و فیض سبحانی بطامات میل طبیعی
و خواسته های لذات جسمانی بل بکدورات تعینات

نفسانی و مآلات شیطان و حق خطاب با عتاب فرمایند
ان کراهانرا که بسوزید با تن حریان عرفان و بخشید
عذاب حریق خذلان سرید و لیک بما قدرت لیکیم
و ان الله لیس یظلمکم للعیب و خطاب عزت
در روز بازخواست بجله فیان کاران و مجروران
که ای کمر لاهان عالم افاق و انفس این عذاب حریق
و خذلان الیم نتخته اعمال شماست که در دنیا کرده
و نیست حق نعم ظلم کنند بر بند خود و عذاب
کنند بر بند خود بی انکه دانسته اند و معصیتی
زده باشد مع سانه پایت برشته در بند که بداد
هم و دستت تاب جرم نایت ظلم است که موکلا
عبد خود را در معصیتی مجبور ساخته باشد با
اختیار او از اطاعتی کرده باشد او را باراده آن
یا ترک ان طاعت از تنی کند و نه جانت قصه
مظالم بند کاران که ایشان را دران زیانکاری شد
که ایشان را دران زیانکاری باشد که ایشان را در
ناشایسته عذری سموع باشد و اگر حجتی باغوائی
نفس و شیاطین جن و انس برای خود مصور سازد
حجتشان باطل و در ایشان عاقل است جنانچه در
بعد ظاهر ساخته الذین قالوا ان الله عهد الینا

اَلَا نُوْنِ لِرَسُولِ حَتَّى يَأْتِيَا بِقُرْآنٍ يَكْفِي النَّارَ قُلْ
 قَدْ جَاءَكُمْ بُرْسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالذِّكْرِ الْقَلِيمِ
 قُلْ لِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ جَعَلَ كُلَّ نَفْسٍ
 وَابَاعَتْ اِيْمَانًا نَكَرَدَ مَكَرًا اِنْ اَجْمَعْتُمْ اَعْمَارًا مَجْمُوعًا
 بِأَسَدٍ بَسِ لَوْ وَجَلَّ مَعْجَزَاتُكَ مِنْ اَزْفُوسَتَاكَ كَانَتْ
 ظَاهِرًا شَوْدَ مَثَلٍ يَكُونُ دَرْزُومَ اطَاعَتِ مَنَاسِكِ
 اَعْمَارًا بَسِ بَعْدَ اَزْظَهْرٍ اَعْمَارًا اَزْ اَزْدِ رَسْلِ مَجْمُوعِ
 مَطْلُوقِ جَاهِدِينَ تَمَامِ اسْتِجَابَةِ جَاهِدِ بِرَجَائِدِ رَسْلِ
 كَرَامَةِ اَعْمَارًا اَوْ مَنَاسِكِ نَازِلِ مَشْجِدِ نَزْدِ حَاضِرِ شَدْنِ قُرْبَانِ
 وَدَعَايِ اَوَّلِ اسْتِثْنَاءِ نَازِلِ مَشْجِدِ بَسِ مَعْنُورِ
 اِنْ قُرْبَانِ اِلَى تَحْيِيلِ اِلَى طَبِيعِهَا بِالْاَحْقَاقِ وَالْحَاصِلِ
 مَجْمُوعِ صَادِقِ كَرَامَةِ رَايُونِ لَيْكَلِفِ اَلْقَلْبِ اَلْقَلْبِ
 وَسَعْمَا اَكَا هِي غَشِيْدَةً بِأَسَدِ كَبْسِيَارِي زِيَادَةِ
 اَلْجَهْدِ كَارِكِي نَجْمَةِ اَصْلَاحِ كَابِدِي بِشَمَا فَرْسُودَةِ اِيْمَانِ
 اَقْتِدَارِ كَارِكِي بِشَمَا كَرَامَتِ كُودَةِ اَمَنَّا اَكْرَقِيْدَرِ طَا
 كَارِكِي كِنِيْدَ بَزِيْدِ الطَّافِ وَالْفَعْلَامِ خُودِ اَزْخَرَانِ
 رَحْمَةً مِنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَمْ يَشْرَأْ اَمَّا هَا وَغَشْرِيْنَ
 سَبْعِيْنَ وَسَبْعِيْنَ وَسَبْعِيْنَ اَلْفَ اَمَّا هَا وَزِيْدِ
 لَمَنْ مَشَاوَسْتَعْدُ كُودِيْدِ وَاَكْرَقِيْلِبُ كَسَلِ شَمَا رِيْمَا
 كُودِ بَسَبَبِ لَزُومِ اَدَايِ وَاَجَابَاتِ بِرَشَمَا بِالْكَلْبَةِ

از فیض ادای عبودیت خود و وصول بر حمت برزخیت
 سن محروم نتوانید افتاد چگونه تکلیف الانبیا
 و عدم اقتدار عبدی بر فعل و ترک افعال خویش
 او را بارتکاب او امر و اجتناب مناهی و تبرک
 او امر و تصرف در مناهی معذب سازد کل نفس
 ذائقة الموت و اما قُوتُ اَجْوَدِ كُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ
 هر نفسی از نفوس شما ای طوایف عباد حشید شرف
 مرکبست و میرسد همه شما الجهد اجر عمل شماست در
 روز قیامت پس ای نمایرین سبیل از طوایف اعیان
 که بقدر اوان عبور شما از این سرای دود و رواق
 اقتدار نفس بر کار فرمای جوارح و اعضا و قوای
 تن نقد عمر کو نمایر در کسب وجود شما گذار شده
 تا بان بضاعتی لایق بجهت میعاد و تعلیش در دار
 باقی الکتاب نمایر پس استیانت که هر کس
 در ایام صلاحیت کار کنی خویش و قابلیت کار
 کنان در کار گذاری و اوقات این حیات مستقر
 بنقد عمر کو نمایر ستاعی خرد کرد در ملکیت او در ایام
 و دیگری را بحال تصرف در آن نباشد مانند کسب
 علم و معرفت و تخلف با اخلاق نه خرج ستاعی کند

که با او نیاید و آن مقدار نعمه و خرد و سکن است
 که زیاده از قدر ضرورت بشری باشد یا صرفاً آن
 نماید که در حقیقت اصلاً بتصرف او نیاید و ملک
 او نگردد و آن است که دنیوی است که از آن خیره
 کند تا مباشر انتفاع آن حادثی یا وارثی گردد پس
 عامه عباد چون بوقت طبع رسند در روز باز آید
 مجازاته و مکافات اعمال و بیکدیگر قیام گردد پس
 مجازات اعمال خیر خویش از عبادات و اخلاق و
 اعمال حسنه درجه اعمال و مکافات اعمال بدیه و عادات
 بدیه و اخلاق و زبانه ستاد گردند بخدا و عذاب
 نیران و خواص مجازات ترک مشتهیات نفسانی
 و صرف عمر و تحصیل رضای حق و تخلق با خلاق
 سبحانی رسند بر حبه صفات و مکافات حرمان
 از آن سعادات و لذات قرب صفات و مشاهدات
 جلوه ذات بقدر تقصیر و تحصیلات یا مرآت
 نفس در مباحات و خاص الخاص بقدر عدم رؤیت
 غیر و تمیز و مراتب سیر مجازات است از محو شدن در
 جنت ذات و بقدر رؤیت غیر از رؤیت صفات
 و افعال و آثار مکافیت بقدر آن از محو بودن در

جز

جنت ذات و سیر عالم فی لسانی و تشریف یافتگان
 بمرت ارادی و اجله سیر این مجازات و مکافات
 در همین لسان نیز مشهود تواند شد جمع قال حجة
 الاسلام فی کتاب کشف علم الاخره ان الله تعالى
 يقول کل نفس ذائقة الموت و ثبت ذلك فی کتابه
 العزيز فی ثلث مواضع فی سورة ال عمران و سورة
 الانبیاء و سورة العنکبوت و اما اراد الله تعالی
 بالموتات الثلث للعالمین فالمحیز الی العالم الذی یوموت
 بموت و المحیز الی العالم المملوک بموت و المحیز
 الی العالم الجبروتی بموت فالاولی اادم و ذریه
 و جمیع حیوانات علی ضرب الثلث و المملوک
 و هو الثانی اصناف الملائکة و الجن و الاشرار
 اما الجبروتی فمهم المصطفون من الملائکة قال الله
 نعم الله فی صفتی من الملائکة رسلا و من الذکر
 فهم الکروبیون و الروحانیون و حمله العرش و
 اصحاب سرادقات الجلال الذین وصفهم الله نعم
 فی کتابه و انفی علیهم حیث یقول و من عندهم لا
 یستکبرون عن عبادته و لا یستخسرون لیسبحون
 اللیل و النهار لا یفترون و هم اهل حضرت القدر
 المعینون بقوله نعم لا یخذلنا هم من لدنا ان کتم فی

وهم يموتون على هذه المكاتبة من الله نعم والقربا
وليس لفاهم بما نع لهم من الموت انتهى كلامه
جمع الموت الغل من تدبير هذه الهيكل الطبيعي
الذي كانت تدبرها في الدنيا في حال القاسمات الخلق
على تلك اقسام قسم منها يموت ولا حشر له للبقا كسائر
الحيوانات وقسم منها يموت في الدنيا ويحشر في الآخرة
كنفوس الانسان والملائكة والجن والشیاطین وقسم
منها يموت في الدنيا ويحشر في الدنيا والآخرة وهو
نفوس خواص الانسان على ان لها موت معنوی
وهو الفناء في الله بالله الله وطها حیوة معنوی في الدنيا
وهو البقاء بنور الله قوله نعم انبئونی فی اموالکم
وانفسکم نعم سارذ عامه مؤمنین راد عطاء اموال
بایشان کرده بام باخراج زکوة وخمس واخذ بر وجه
حسن وخرج در ضروریات و مباحات و باعطاء
جوارح صحیح وقوی بادای فواض اسلام بعد از
تحقق شروط ادای آن و خواص را بایشان رسالت
اورد خویش از مخازن رحمة ملك منان اخبر دیاة
از قدر کلابی بشریت باشد و صرف جمله جوارح ظاهر
و باطن و جوارح لیلا و نهاده در بندگی مولا و تفکر
در اسرار کون و مکون و تذکره آلاء نعماء او و شکر

بغیر

بقدر طاقت ادا کردن و خاص الخاص راد و محرمات
مال و حال و ذیاب و زینت دنیا و مافیها و تن و
جان در زمین اثار و مظهر افعال در جلوه اسماء و صفات
و محرمات و اسماء و صفات و ذات و لیس من من
الذین او تو الکتابین قبلكم و من الذین اشركوا
اذی کثیرا فان تصبروا و استقاموا فان ذلك من عندهم
الامور از طریق اجبار و غیب مؤمنین خیر الایمان را
اعلام میکند که شمارا اذیات بسیار از کفایت مشرکین
و ایمان ناسنابر رسول امین و حبیب رب العالمین
و حیات در شرح و تحریف کلام الله نازل بر ایشان
در بیان او صاف رسول خاتم و نوبت دوم سرت
لنوم اوص و محل اذیات بر مؤمنین و طعن در دین
و اغوی سلیین خواهد رسید تا غریمت صایب در
در آنها مؤمنین بکنند چون ایشان را بشنیدند
خواهد بود و صبر کنند در شبات در دین خویش
از پراکنده کی خاطر از پراکنده گفتن آن و این در
و غیب بیاطل از طریق خوش آمد نفس بواهلوس
و بدان هیچ خاصان در گاه در بخت نشوند از طعن
بکائنات و ملامت تا محرمات بعد شرط رسیدن
بمیزل مقصود هر سالک صبر بر اذیات و احطار آن

طریق و گمراه نشدن باغواى طاعتیان ان مسلك
 پس لبسولون فی اموالکم و انفسکم انفسکم
 زینها الحق یکسوة الربوبیة و ملاها بن القهر و اللطف
 و کسازیند ملکه اموال امتحاناً للعاشقین فمن نظر
 الی نفسه بغیر ذین الربوبیة فثبت نفسه فیها نطق
 لسان الربوبیة منه کما یخرج بقوله انا الحق و مثاله
 فی ملک مثل نجر موسی عم حیث نظر الحق منھا
 فقوله انا الله نطق بصفتی عن فعله و من نظر الحق
 زینة الاموال التي هی زینة الملک صار حاله حال
 سلیمان عم کانه یطویر الی شرف جلالة باعطاء الملک
 اياه و من نظر الی حضرت الدنیا و تابع شهواتها
 صار کالبلعام فثله کمثل الکلب و ای ابتلاء اعظم
 من رؤیة الملک و رؤیة الربوبیة فی الکلون کانه
 یحل الالباس فمن کان معجباً به من اللطیف عن
 رؤیة الفرقانیه فی تمهة العشق خارجاً عن نفوس
 الفردانیه و تمهة العشق و الوجدانیه قال ابن زینار
 لبسولون فی اموالکم فجمعها و منعها و التقصیر فی
 حقوق الله فیها و انفسکم باتباع شهواتها و ترک
 ریاضتها و ملازمتها اسباباً لدنیا و خلوها
 عن النظر فی امور المعاد و قبل لبسولون فی اموالکم

الکسوة

بالاستعمال بها اخذاً و عطاءً و اذ اخذ الله شیئاً
 الذین اوتوا الکتاب لبیئنة للناس و لا یکنون
 فنیذرة و برا و طهور و هم و اشتر و ابرئنا قلیلاً
 فیس ما یشر و ان حق نعم باسط جنان هم ابر
 اراست و انرا برب و زینت بقرا و بر است و انرا
 خلیفه روی زمین که منظر فیوضات بختی در آن
 و تغویضات اسمانی و منظر کالات خلقی خویش
 خویش بود کرد و مدبرک کلیاتش ساخت و صواب
 و خطا را با غور و فحور و تقوی را معلوم او کرد
 فاهما بخیرها و تقویها و علمای ام بنی آدم
 عهد و میثاق گرفت هم از طریقۀ افاضه همان علوم
 بایشان مراعات حقوق ربوبیت در ادای عیوب
 و هم از راه وحی و الهام بفرستادگان برهنه فی امیه
 که اخبر از طریقۀ وحی بحقیقۀ ان رسید ایدیا از راه
 بصیرة تقویضی ربانی بر شما معلوم و محقق شد
 انرا کتمان نمائند تا جمله اتفاق کرده بر مسلك
 حق و حقیقت سلوک نموده بمانن فوز و فلاح
 رسید پس بعضی از علما و اهل کتابان عهد و
 میثاق را ملحوظ نموده از ناس پوشیدند و ان
 حبت ریاست افشای حق و دین گرانها و رضا

ثالث

مولانا ایشانت رای علیل ثمن قلیل دینی دنی و محظ
 رب جلیل فرو خند مناسب جهان مینماید که چون
 سبک خیز و شر در عالم افاق مبین شد مدخل دفع
 و ضرر عالم انفس را نیز از آن استفاده کنی که بخار
 چون بر تبتیز و سن تکلیف رسید عقلی و علمی که
 بنزد رسول و کتاب عالم افاقند از فیض پروردگار
 بر او نازل میگردد تا جمله اعضا و قوی و خواص
 که هر از سید و فیاض نازل شده سیر و جوی کلیها
 بعالم غفر و جاد و نبات و سیر ملکوتشان بعالم
 انرحه و طباع و ارواح نباتی و حیوانی افتاده بود
 از سبب و فیاض و اصل خویش فراموش کرده بودند
 بکار کنی حواس و قوی و روشنائی و رهنمای عقل
 و راه پنی بصیرت سبک خات فاستم کما امرت
 پیش گرفته باصل خویش و نقطه الیه یعود که زمان
 قوز و فلاح است عاید گردند پس هر گز اهی که به
 پیروی طاعت و طاعتیان نظر از طریق حق
 و حقانیات بگرداند و بر غایت باین لذات قائم
 ظلماتی از لذات باقی نورانی و روحانی و سماوی
 رو بگرداند از جمله دنیا کاران و ارباب خسرت
 یس و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب

رجوع نمایند

ببیند

لبثته للناس ولا یکتون ان الله امر الصادقین
 الذین هم اصحاب الالهام الخاصة بان یظهروا
 بعض مقاماتهم الی بنهم و بین الله نعم لیصلوا
 الی الله ببرکاتهم و لا یعار علیهم ذلك صفة اهل
 الکمال من علماء المعرفة و لا یکنون امداهین فی
 کتمان مناقب الصدیقین قبل هذا المری لا یفتین
 للمردین بذلک و قصد الطریق الی الحق و تواند
 بود که در تلاوة این کرمه این اندیشه روی نماید
 در سیر اسرار عالم انفس که هر گاه پروردگار عالمیان
 نشأت قابل و نسخه جامع افراد بخادم کرده و
 خاص و بندگان با خلوص و صاحب قلب سلیم و
 عقل مستقیم و بصیرت صابند تجدید عهد است
 سامور سازد حبا بخدا بر ابراهیم خلیل را هم مأمور
 ساخت و فرمود یا ابراهیم اسلم قال اسلمت للرب
 العالمین و الشیان بین رهنمای عقل صایب و بصیرت
 کامل خویش و غلبه رعیت با طاعت محبوب خیر
 بصیر خویش تجدید عهد است نمایند و این اخذ
 میثاقی است که الله نعم از آن ارباب خیر و صاحب
 بصیرت گرفته که بیاری چشم بصیرت و چراغ عقل
 در نسخه جامع وجود خویش و صحیفه کامله عالم

و عالمیان که از فیض مواهب سبحانی بجهت دریافت
معرفت حق نازل بر ارباب بصیرت شلج که سبب سواد
فخامه صنع از لطایف و بدایع مورد عذر و آیات
کتاب منزل در عالم افاق و انفس و جلوه ذات و
صنات بی معارف حق برند و غرض از خلقت عالم
و آدم را جلوه ظهور بخشند پس ادب عبودیت
و شرط انصاف و شعار خردمندی آن نیست که
ان نور سبحانی و فیض ربانی را بظلمت خواهش نفس
در پوشند قندوه و مرا و ظهور هم پس این مطلب
عظمی و سیرت اعلی را خلف ظلم کنند یعنی روی
خلقت هر دو جهان گردانند روی بادرک لذت
جسمانی و مرغوبات فانی کرده و اشتراک این دنیا
قلیل از آن نند کران بهاداده در عوض آن تکرار
مقرون بقضا بگیرند قیاس ما بشیر و ن پس بد
تعاست این استعدافانی دنیای چمداد و این
ملذذات منسد جسمانی غذا و مقتضیات کام
نفسانی از جمع سال و کسب جاه پیرا و لایحسین
الذین یقرحون بما آتوا و یجیون ان یجحدوا
بما لم یفعلوا نندارند بهودان خیر که شهادت
میسوند بالجهد ایشانرا پیش آمد احوال شدن و اینکه

دور

دوست میدانند که ایشانرا محبت کنند سلمانان با
که ایشان اختیار نکرده اند و همچنان نپندارند طوار
ناس که تمتع و بهره و خواهند شد بالجهد خود را
نموده اند که در ایشان نیست و خلق الله و خود را
بدان فریفته اند فلا تحسبنهم بمکاره من العذاب
و لهم عذاب الیم پس نپندارند که زیانشان
در آن نفاق با خود و خلق الله نه همین شاد شد نیست
از تبه ان خدعه بل همین ان طوائف مزورین را
نجات و راهی بخلاف احوال مکافات آن تزویر نخواهد
بود و همین ان طوائف را عذاب مؤلم در نشانین
ملو از احوال خواهند شد از خسران عمل و حرمان
از لذت و یجیون ان یجحدوا بما لم یفعلوا
فلا تحسبنهم بمکاره من العذاب و لهذا وصف
الذات فی دعوی المعاملات قبل شروع فیهان
اطهار هم سمات اهل المعامله بظاهر العشق
و ذی اهل الناموس بصرف وجوه الناس الیهم مجرد
الدعوی و اهل الرباعی و اعلی رؤیه الخلق و حب
محمد تم و ذلك المقوم اصل من المشرکین الکذاب
و اخبر الله نعم عنهم فی قوله و یجیون ان یجحدوا
بما لم یفعلوا انهم لم یخرجوا من حجب النفسانية

والقوا في حجاب الجحيم وهو استدعابا والله سلك
السموات والأرضين ورحمدا يراست فرمانروا
وحكماني بلا شريك در سموات وسموات وارض
وارضيات ونبيت هم فوض نازل از سموات
وانوار مكشوفه از ايشان ومكنونه در ايشان و
لماقت پذيراي ارض وارضيات از فيوضات
كادكني سموات وناثيرات روحانيات وملكوت
در ايشان الا جلوه فيض ربوبيت حق وجز جلوه
اراده الله واقترار رباني در عالم حداثي نمودار
والله على كل شيء قدير وحق تعال بر هر چه اراده او
جل سلطانه تعلق كيرد بر نهج كه تعلق كيرد انچه بر
همان فنج بي زباده ونقصان وناخير و تعطل نمود
كردد لاجرم انچه خواست و تقدير حقست از كود
اسمان وجوه قابلت خلق ارض از ان مظاهر
قدرت ورحمة رباني نمودار ميكرد و بدان شايد
ملك روحانيات وسموات وملكوتيات انفس از
روح وعقل وارضياتشان از ان وجوارح وقوى
پروردگار عالمان يالك الملاك والملوك والجبروت
والله جود السموات والأرضين پس اگر انسان
بر ان اختيار مستعد كه بجهت انشطار احوال خود و

مبتدا

مرتدا وانشطار احوال و تربيت متصرفات واز عالم
افان كرامت شده كادكني حق باخبار كند و بر فوض
رضا و مقتضيات حكمه كامل بكل مولى كادكني و قدر
حق تعال را بر او شده او را از خواسته هاي ظالمان و
نفساني و معويات شيطاني پيرون آورده بتماهي
همه خراش بتوجه مقتضيات روحاني و طلب مرضيات
سبحاني كردد وجود سموات وارض افاني وانشي
معاون تربيت و تحصيل خيرات و مبرات او كروند
و موصل فيض ربوبيت حق بان انسان شوند و اگر
العباد بالله باختيار مستعد و خوش نظر او حق و
حقانيات پوشيده كادكني نفس و هوئي و شياطين
را سر كرده و ان طاغوتيان و الی امر او شده بقدر
اطاعت ايشان از نور حيلت اسلام بي نصيب شده
ظلمت طبع و خواسته هاي جفائي بر غالب كردد و اما
الحیوة الدنیا الامتاع الغرور جمع قال شيخ
علاء الدولة السمناني وصف الحیوة بالمتاع لغائب
قلته از مراد العربین المتاع هو طعام يتناول على حوائج
القصة بعد الاكل ولم يتفع على وصفه بالمتاع بل يقول
وما الحیوة الدنیا الامتاع الغرور یعنی في كل نفس
ينزل ويغير قوله نعم كالتعبين الذين يفرحون بما آتوا

بلى اى يجهون بما فعلوا من طاعة واثار وحسنه
 من الحسنات ويجهون برويته ويجهون ان يجهوا
 اى يجههم الناس فهم يجهون بعرض الحمد والثناء
 الناس ولم يكونوا محمدين في نفس الامر عند الله بآلهم
 يفعلوا بل فعله الله على ايديهم لانه لا فعل الا الله فلا
 تحسبن يفتكروا من العقاب فايزين من عذاب
 الحرمان والحجاب قوله نعم يتفكرون في خلق السموات
 والارض في خلق المظالم الارواح والاصباح يقولون
 هذا الشهود وبياننا خلقت هذا باطلا اى شيئا
 غيرك فان غير الحق هو الباطل بل جعلنا اسمالك
 مظاهر صفاتك سبحانه ينزهك ان يوجد
 غيرك او يعارض شئ فدايتك او تنفى وحدانيتك
 ففنا عذاب النار لا حجاب بالاكوان من
 افعالك وبالكاف من صفاتك وبالصفت
 عن ذلك وقاية مطلقة تامه كافيه حتى اعلم ففنا
 ان الفكر لا هل الله الناطقين في الموجودات من حيث
 ما هي ولا لاهل من حيث اعيانها ولا من حيث ما
 حقايقها قال نعم ويتفكرون في خلق السموات
 والارض فاذا انكروا فاذهم ذلك الفكر على المكنون
 عندهم فقالوا ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه

فنا

ففنا عذاب النار فاعدوا الى الاستجاره من عذاب
 النار الا وقد اعطاهم الفكر في خلق السموات والارض
 علما اشهدهم النار ذلك العلم فطبعوا من انوار
 بحول بينهم وبين عذاب النار وهكذا فائدة كل متفكر
 فيما ذا اعطى الفكر علما يسأل الله منه بحسب ما يعطيه
 واغفر لنا ذنوبنا بل ذنوب صفاتنا بصفاتك
 وكفر سيئاتنا سيئات روية افعالنا بروية افعالك
 وتوفنا مع الابرار وتوفنا عن ذواتنا في صفة
 الابرار من الابدال الذين يتوهم بذاتك عن
 ذواتهم ان في خلق السموات والارض واختلاف
 الليل والنهار آيات لا ولي الا لك آيات جناتك
 در خلق سموات وارض واختلاف ليل ونهار
 عالم افاقايات وعلامات جلوه صفات صانع خبير
 از بر اى اولوا الالباب وضاجبان عقل كامل در
 خلق روحانيات وجسمانيات كه سموايات عالم
 انفسد واختلاف علمانيات وروحانيات در
 خلقت جامع ايشان كه بمنزلة ليل ونهار عالم الارض
 واختلاف در ظلمة و نور اشخاص از طريقه حكيمانه
 صانع بصير است در نظام كل تا اشخاص كه ظلمات
 در وجودشان غالب باشد از اهل عوارج كه ندوا

طواهر کارخان را ملتزم باشند و اعیانی که روحانی
و حقانیاتشان غالب او قدا از اهل دل و قلب
سلیم کردند و استقامت بواطن و اسرار خلقت عالم
افاق و انفس را باعث شوند و اسرار کون و کون
بقدر طاقت خویش دریابند **الَّذِينَ يَتَذَكَّرُونَ**
فِي آيَاتِنَا وَتَعَوَّذُوا عَلٰی جُودِ رَبِّهِمْ وَيَتَذَكَّرُونَ فِي
خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ذٰلِكَ مَا خَلَقْتُ هٰذَا
بِاٰتِلَاسٍ مُّحٰنًا لِّفِتْنٰكَ اَعْدَابُ النَّارِ وَاُولَٓئِكَ اَلَا
اَنۡتَ که ذکر خدای کنند ایستاده و نشسته و
خوابیده در عالم افاق کنایه از آنکه در هیچ وقت
از ذکر حق خالی نباشند و در عالم انفس را ذکر حق اند
در وقت قیام و توجه به عالم و در حقایق و در
تجلیات انوار سبحانی و هنگام وقوع در فی متعدد
صدق عند ملک مقتدر و وصول به فیوض جلال
نهایت قرب سلطانی و اوقات انجائین عالم انوار
و علویات و عالم اجسام و سقلیات و در ریافت
اسرار حکم و مصالح بی شبهه از همه این احوالات
لاجرم مناجی شوند که ای پروردگار عالم و عالمیان
خلق نکردی عالم و عالمیان را باطل و عبث بل جهت آنکه
آیات و علامات معرفت صانع بصیر و حکیم خدای

چهره منزه ای پروردگار از فعل باطل و جزا عالم حق
و حقانیات هر جمع که از عالم و مافیها طلعت پندار
و باطلست و مروت و وصول بنا بر حرمان و عذاب
خداگان پس حفظ کن ما را یا جزا محافظین این
عذاب نیران و عذاب رؤیت غیر و حجاب یقینا
نیز اعوذ برت الفلق من شر ما خلق و من شر
غاسق اذ اوتی و من شر النفاثات فی العقد
و من شر حاسد اذ احسد و جانا از شر انوار پناه
میگیرم پروردگار نمودار کننده اشیا از ظلمت
عدم بنیایه باض صبح از ظلمت شب از رؤیت
یقینات اخبار نیز بدو پناه میگیرم و جانا
از حجب ظلماتی بدو پناه میگیرم از حجب نورانی نیز
پناه میگیرم و جانا از دم فاسد و عقد بفسد
که سحره بر رشتها زدند و مردم را مجوس تاثر
ان عقد کنند پناه میگیرم از هر عقد و پیوند
فاسد و دم زدن و نفس باطل پناه میگیرم
و بدان فتح که از حاسدین نیز دل نعم ربانی بیباد
پروردگار پناه میگیرم از شر حاسدین و وصول
بنعم و حاجتین انوار سبحانی بطلت یقینات حق
نیز پناه میگیرم تا حجاب هیچ مظهری از رؤیت مظهر

خلق

محروم بنام ربنا ایاک من تدخل النار فقد اقر
وما للظالمین من انصار ای پروردگار ما
بدستی که تو هر که را بسبب کار کثرت طغوت
و الخراف از طریق مستقیم کما امرت داخل نیران
کنی در سعادت و مبتلا بنار حرمان در نشایت
پس تحقیق که رسوا کرده تو او را و نیست مرصع
کنندگان آلات و ادوات بندگی و کار کثرت
موصول بمقام فوز و فلاح بالتمام در کار کثرت طغوت
باطل و مبطل منتج ایصال بعذاب نیران نصرت
دهنده از نار حرمان و عذاب نیران ربنا
اننا سمعنا منادیا ینادی ان استغفرکم فانتم
ربنا فاعفوا لنا ذنوبنا و کفر عنا سبنا بتا و
توقنا مع الابرار و اولوا الالباب و محرمات
اسرار کون و بینایان آثار قدرت مکنون مناجند
بدرگاه پروردگار خویش که ای پروردگار روش
ما میشنوم بسمع حال از سر وجود خویش و طهر
ذرات کون که بلباس حال منادی میکشد که من
کشیه از برای ایمان و انکه ایمان آوردم پروردگار
خویش و صریحا القامیکشد که تدبر کنید در وجود
خویش و سایر مکونات تا معاینه بینید که جز حق

نور کار

پروردگار و در عالم و عالمیان نیست پس تدبر کنید
و معاینه دیدیم که مرپی حقیقی تویی و جمله کار کنای
عالم و انفس مظاهر ربوبیت تو و موصل آثار حق
تواند بر بوبین پس پوشان بریل غفران و رحمة
خود ذنوب و رؤیت غیری که تا اکنون حجاب رؤیت
حق از برای ما شده باشد و پوشان از نظیر
ظاهر این ما من بعد حجاب رؤیت اسباب از رؤیت
انوار ربوبیت مسبب الاسباب

م



في هذا اليوم من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٢
 حضر في مجلسي القضاة والفقهاء
 في دار القضاء العالي في مدينة القاهرة
 في يوم الاثنين من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٢
 في دار القضاء العالي في مدينة القاهرة
 في يوم الاثنين من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٢
 في دار القضاء العالي في مدينة القاهرة
 في يوم الاثنين من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٢
 في دار القضاء العالي في مدينة القاهرة

